

اصلاح می باید کرد و با پنجه سرد خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از جوش
خون که در اینجا گفته ایم گرم شدن خونت بی آنکه گنده شود حاصل آنکه گنده شدن
از حرارت لازم است و گرم شدن را عسوت غیر لازم اما تغیر صفرای پنج گونه است
یکی آنکه طوبت رقیق با وی آیزد دوم آنکه طوبت غلیظ با وی آیزد سوم آنکه
سودای نا طبعی قدری با صفرای آیزد اول را مره صفرای گویند دوم را صفرای محضه
سوم را صفرای محترقه چهارم آنکه مره صفرای صفرای محترقه با هم مرکب شده باشد
و این را صفرای گراشی گویند پنجم آنکه مره صفرای صفرای محترقه با هم
کثیر الحارقه بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرای نگاری گویند
و فرق در گراشی و نگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است و درین
بیشتر و الا فی الحقیقه هر دو واحدند و تعدلات صفرای نوشته می شود حسب
حاجت توان داد آنجا که حرارت بیشتر است و دانی که بسیار سرد است باید داد
در روزی دو بار یا سه بار برید باید نمود و با مقدار باید داد و او و پیغمبر و معدله
صفرای سبغول بیدانه خرقه کاسنی تخم خیارین گشنیز خشک صندل
تخم کاهو کافور حسب حاجت باید داد و بطریقی که برای هر یک مخصوص است
مثلاً اگر سبغول دهند لعاب زبان بگیرند یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که
زهرت خورون سبغول کوفته در بعضی مزاج و از بیدانه لعاب بگیرند و آنجا که زهر باشد
بیدانه که از بهر شش کوفته باشند نباید استعمال کرد و از جوفه و کاسنی شیر بگیرند که
تخم آنها را بجای برند و الا از سبزی آنها آب افشوده بگیرند و کاسنی سبز را باب است
که انبوهی می رود اگر آب نرود سه جوش دهند تا پاره شده آب جویق
جدا شود پس آن آب رقیق بدهند آنها یا بجای آب ترشی آینهخته اثر تمام نماید
و در تصفیه خون بی عدیل است و از حشود و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید کرد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

دعا بیوس نور : ضروری نامہ نمبر ۱۴
چند کلمات دعا ۱۳

[illegible]

ست و هرگاه که ماده بلغم عفن شود حسب حاجت آنچه و عفن گرفته شد قدر
گرفته باین چیزها مرکب باید ساخت آدویه مرکب معدله بلغم مجنون فلاسف
معجون زنجبیل معجون سیر جوارش جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی است
که بی عفت یعنی بی تب باشد اما اگر تب بود ترش کل و سدر من عافیه
و گنجین زردی معتدل و حار و فلفله و سرت زرد و ساقی است اما تغیر سوا
نیز بگونه است یکی آنکه سودا سی طبعی زیاده بر مقدار طبعی شود و دوم آنکه از
احتراق یعنی سوختن سودا سوا حاصل شود سوم آنکه از احتراق خون چهارم
آنکه از احتراق بلغم چشم آنکه از احتراق صفر حاصل شود زیرا که هر سه خلط که
سوخته میشوند سودا می نمایند و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزا
لطیف و رقیق از خلط به تحلیل رود و باقی کثیف گردد و بنوعی که از جنس خود
برایند آنکه سوخته خاکستر گردد و وقتی تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلطی
بسبب سردی کثیف گردد و بتبار اینجا و اجزای می براد و عرف عام سودا انگونید
چنانچه در بلغم جسی و بداند که اگر چه جسی و جشینه و بی بجم یعنی گچ باعث بار
گست نزاد اکثر اما بعضی اعتبار قوام نیز جاری داشته اند آدویه مفروضه معدله
سودا سپستان کاو زبان تخم خربزه بچ مهک تخم مرو انجیر سوز و مانند آن
به چه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شد باشد سرد تر باید داد چنانچه خرم
و بیدانه و خیارین و مانند آن والا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت و برود باشد
آدویه مرکب معدله سودا گنجین اقیقونی انوشدار و معجون سقراط
یا قونی بوجلی مفرح و کشا شربت کاو زبان شربت بالگو و اشال آن ذکر گفته شد
در هر باب عایت مزاج در گرمی سردی مخلوط دارند و اگر سودا عفن شود این مطبوخ
نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کنشو هر یک سه درم بچ مهک

حمولی که مخصوص مصرج زن باشد کحل انچه پیش چشم کشند برود ادویه سرد که
انها را ترتیب کرد باشند و چشم استعمال نمایند ذر و را و ادویه خشک را بسانند
و در چشم یا بر جراحت پاشند بخور آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ
یا وود آن بعضو دهند بطریقی مخصوص ^{صفا} و آنکه چیزی تر که تندر باشد برین گذارند
علا آنکه چیزی تر که تنگ باشد بر بدن گذارند آبر آنکه آبی که در وی ادویه
نخچه باشد در ظرف کتان اندازند و بیمار را در آن نشاند یا شویه آنکه در آب گرم یا
در آبی که در دسبوس و گل خطمی و گل مغش و بابونه و برگ بید و امثال اینها
نمایا مرکب جو شایند و باشند یا بهامی ^{بسیار} بکار بگذارند ^{بسیار} بوی عیقه تا زانو در آب و
و در بیماری گرم که برای ازاله صداع و بخار و ماغ بکار برند باید که سر را بطرف
پشت مائل دارند تکیه داده و جلابی درشت و پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل و ماغ و خفقان عارض شد
شومو میگوید که بیماری گرم را نفع دارد و صندل سپید سائیده سرکه و آب گشنیز تر
و کلاب با هم آمیخته بپونید و اگر تخته سازند بهتر است و آبنا که بخوابی باشد سرکه
باید ریخت و اگر گرمی بسیار باشد کافور را خافه نمایند و بپونیدن خیار
روده کرده و میوه های دیگر و گلهای سه و اثر تمام دارد و آنرا که بوی گشنیز تر
و ش نیاید بجای و سی آب تر بر آب که دمی نخچه کنند شومو میگوید که بیماری سرد
مع دارد مشک عنبر دار چینی جند بیدستر قر قفل زعفران شونیزست
سب حاجت هر چه خواهند بکار برند سعو طلی بارد که امراض گرم خشک
ماغ را دفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک بخور و شیر و خمر آن
بند و اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند میساید
نجا که بخوابی باشد روغن خشتا شش بهتر از همه روغنات سعو طلی

[illegible]

که مراض سرد و داغ را سود دارد صبر کند خفض جنبه بیدتر از غیر آن
آب بیکان یا تاب مزخوش یا آب خط بکار بند نفوخی که مسکوت را بهوش
آرد و سده داغ را بکشد کندش خرق سپید کوفته و خجسته اندک اندک در پی
دند و جو که ام العصبیان را نفع است معتبر جنبه بیدتر زیره کرمانی مسا و شیر
حل کرده و کلوی غفل بریزد و جو که مصروع را بهوش آرد حلیت جنبه بیدتر
بکنجین عسل حل کرده بکار بند سنون که ضعف دندان را نفع دارد و سونجان
و غرض سعد کرمانج پوست پلید زرد و صندل سپید کلسنج مسا و
ایکسیرند و بکار بند و اگر حرارت باشد قرفل و اصل نازد قطور که درد گوش
که از گرمی باشد سود دهد و روغن کل شش در روغن بادام سه درم سکه
انگوری ده درم بر آتش نرم جو شاند تا سکه که روغن باند قدری در گوش
چکانند و آنجا که درد مغز بود قدری انیون نیز آینه ند قطور که جراحت قضیب
و سوزش بول را مفید است سفیداب کند از زوت صمغ عربی نشاسته
و مالاخون جمله مساوی کوفته بخت با شیر و حتران در اخیل چکانند
نطول که خواب آرد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک
پنج درم پوست خشخاش کلسنج نیلوفر پوست کدو تر بابونه هر یک
ده درم کشک جو پنجاه درم در پیچ من آب بپزند و بمحل آزند
نطول که امراض سرد را نفع دهد بابونه اکلیل الملک
نام مزخوشش بر نجاسف صفت درق الفار جمله براه
بجو شاند و بر سر ریزند و انگباب سازند فایده در امراض گرم و غشی
بنطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه بنطول که ریج را از عضوی بکلیل
برد بابونه اکلیل الملک برک کرفس بازایه تخم کرفس زیره

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از زنگوش شبت صغیر و آب بچوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر این
دوویه آبکباب سازند صداع ریجی را نفع دهد کما خشک که با دوازده غصیل
سبک گاویش و نمک در تبه بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ کرم کرده و
سبوس کرم کرده و خشت کرم کرده همین عمل دارد و کما و ترک عضو از مرم کند
و تسکین در نماید بنفشه با بونه تخم شبت بچوشانند و آب صاف وی در
مثنای کوسپند یا گاو اندازند که اگر بر عضو بنهند و اگر اسهال بدن آب کرد
بعمل آرند بهتر عمل کند و تدبیر و تمییز و کحل و برود و زور و حسب احتیاج
از بچه در محل خود ذکر یا بدور هر مرض بکار توان بست بخور که مقوی ذهن و
و مانع است و خفقان و عشی و ضعف حواس را نافع است عود قسط شیرین
اصنل سپید هر یک یک گرم مشک کافور هر یک نیم گرم کوفته و بخت
بکباب بسر شدند و کلوها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بیشتر
میکرده باشند غب غیر خالص و تپهای بلغمی را بر کنند اما بعد بختن با و
پوست پنج بادایان و تخم آن بر بجز سوزند و دود آن بکیزند جامه چسبیده تا عرق
آید طلا صفا و حقنه فیلده شافه حمل فرزجه نیز موافق تقاضای وقت
بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا داشته و هر یک در محل لائق گفته آید
است تعالی آفرین که خشکی بدن دور کند و پدق را سوود دهد که دخیار خرفه
کاهو ترز بکل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر حبه یا هر چه از اینها بهر سه و آب بخورند
و در ظرفی که چون بیمار در آن بنشیند آب او تا بکوبد رسد انداخته بیمار را نشاند و
ساعتی بماند پس بیرون آرند و بر عین بنفشه یا که تدبیر نمایند و دیگر آفرینها که بر
هر مرض مخصوص است در میانها گفته شود یا بعد از آن یا پیش از آن که در جذب ماده
سراثر تمام دارد و در تقیض گفته شد و دستها در آن شستن نیز سوود دارد فاکند ۵

سمت باعضای ریس سرایت کرده باشد البته قصد باید کرد و نشان سرایت
باعضای ریس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و مثال آن بود است و بیان قیاس
قصد فایده را کنند و گرانه از مصلوات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از غذا
کرد و اندر دو و شش و اکنون آنچه لابدی است مذکور میشود کسی را که از قصد غشی
می افتاده باشد پیش از قصد شربت لیمو یا شربت انار ترش و مانند آن دهند کلاً آب نیمه
و بعد از قصد چون اندک خون بر آید دست بر جراحی گذارند تا خون بایستد و مقصود
را راحت و لوله و قدری حرکت فرموده و بار دیگر همین سان دوسه بار وقفه کرده بگیرند
که غشی نشود و هرگاه بعد قصد غشی افتد بهترین تدابیر فاقه قی کنا نیدن است
پرمغ و حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دوا را مسک در آب حل کرد
و حلق چکانیدن نافع و آنروز که قصد کنند غذای غلیظ نهند و آنچه در عوام
مشهور است که حریره و قنبره بعد قصد هر کس می دهند و همچنان اینچه در
بعضی طبایسی جاہل رواج یافته که الحبه سر و مینوشانند خوب نیست اگر کرم
باشد سردی باید دوا و تا صغیرا که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر کرم مزاج
بود گرمی باید دوا و تا قوت را بدو بدوی حاجت بیج نباید داد و در نیولار کہا
که بیشتر نمیزند قوم میگردد قیال اکمل با سلیق جبل الذراع مسک
ابطلی صافن عرق الناس نابض چهارک قیال را سه بار و
کونید دوی برابر ابهام یعنی زنگشت است و علت های سرور و نافع اکمل
را نقت اندام کونید و هر البدن خوانند دوی برابر سبابه واقع است علت های
بدن را مفید با سلیق برابر و سطحی است علت های فروتر از گردن که تنوره بدن کونید
سودمند و امراض حلیجین امفید بدانند که زیر این شریان است و جمیع نشی محسوس
میشود با احتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد جبل الذراع در بعضی ستهارک

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

باصطیحت و بعضی بابرک اکل امیخته و گفت اندک منفعت دمی چون
قیض است اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باصطیحت مستقیم یافته
ابطل برابری حضرت و آنرا استلیم نیز گویند بر وزن فعل و می علتهای
و امراض نفلی را نافع و استلیم تصغیر است و از ابطی متصل است گویند
شعبه است و آنرا ما بن خضر و خضر بن خضر و بعد کشادن دست و داب نرم
میکنند از دست رشت امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و دل
را نافع است و شش را از هر طرف که باشد و چون ازین که خون از جگر و دل
بیشتری برآید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن
شمال است واقع است برابر رگ شست حیض کشاید و جراحت و خارش این و
و قیض اسودده و ما و اندر فرو دارد تا بعضی زیر زانوبست و نافع تر از صابون
است و در دشت را مفید بود و در مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق
رگ است گره دار که از بستن پایی معلوم میشود اگر بر ساق پایی یا بند بسته
و الا ما بن خضر و خضر رشت پایی بکشاید از برای عرق النساء که ضمیمه نفع
و در بنافع صافن است چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که در ورید
زیر و در ورید بالا واقعند و باطن لها می کشاید از شست و در امراض دانه
و لته را نافع است و دیگر که از زیر زان و در بر بینی پس گوش و گوشه چشم و خند
چون کمر می کشاید مفصل مرقوم کردیم فایده هرگاه شست و بشوینان پس
نشانش است که خون سنج خالص برآید و در قی خارج شود و ضعف آل نافع
ترقی کند چون جنین شود و فوراً سر که بگیرد و لاری بران گذارد و فایده حکم نمید
و دست برایش بزرگ است بداند و اصلاح حرکت نمید و تا ده نوبت داند و پس در
برقی باید کشود و باز باید بست و همین سان باید کرد تا قیض شود که جراحت محکم بسته شد
یعنی است حکم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و درین میان محافظت طبع مایه کرد و تا باعتدال باشد صفت لازمی و در این
از وقت شب یمانی نقطه آثار آفتاب جلدار نصیر گذر هر یک یکدوم صمغ شکر
و در دم همه را بکوبند و بحر پیریزند و بسپید بهینه منع بسر شدند و با ششم خرگوش
یا با خانه عنکبوت که پاک کرده باشند یا لایند و در جراحت فرو گذارند و در میان
پوست بامیل در کرده و بالاسی پوست نیز بگذارند و اگر و پس بپزند و باها
و دست دوم رسته دارند و خون انجان با نمل باشد فصل سوم در حجامت
و ارسال خلق بدانند که حجامت و خلق کو دوکان ابجاسی فصدست و بی ضرورت
نشانید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرد و اندویش از دو سال
تیز جاز نیست بهتر است که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهترین
ایام شانزدهم و هجدهم باشد بهترین ایام ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز بوده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت
بسیار باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد
خورد باشد تنقیه نفس عضو باید کرد و حجامت پس سر سر ایاک کند و بر نقره کردن
خلیفه اکل باشد اما نسیان آرد بهتر است که فرو ترا نقره کنند و میان شانها
بالمیست لیکن معده اضر دارد و خفقان آید و اندکی بالا تر باید کرد و در ساق
خلیفه صافن بود حجامت بلا شرط بهر خدب بخار کار آید و اما ماده نیز نماید اما
انجا کار آید که حجامت نتوان کرد و محل شرط زدن باشد فصل در منضمات بدن
نضج بخنجر را گویند و خنجر خلط است که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا زود تنقیه
وی بد و آب سانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
است که قوام او از ان غلظت فرو تر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم ما
نضج وی است که میل بغلظت نماید نسبت برقیقی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است فی حد و آن غلطی که در آن محسوس میشود بعد خروج آن بسبب
 تفاوت لایحه است چنانچه در خون نیز مریت و سبب این رسیدن سردی
 بهیچیک نیست مگر از آنکه گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب
 تشاف است اگر چه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج به تنج نیست لهذا
 در تب خونی روز اول قصد میکنند تا هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط
 در وی بوده باشد احتیاط است که موافق غلبه خلط منفع داده و بعد قصد نمایند
 تا اخلاط دیگر نیز بخت شده همراه خون تمام برآیند بی تصدیع و ضرری رسانند خصوصاً
 سودا مرکب شود با خون تقدم به تنج ضرورت بعد قصد کردن منفع صفا
 غلبه هفت دانم کل بقیه دوم کل بیکوفه دوم شاهره دوم تخم کاسنی
 بیکوفه دوم هیچ کاسنی بیکوفه دوم کلسنج از پوست سبز که بر کل میباشد و از
 تخم پاک کرده و دوم جله الیجا که در نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع است که ایدیه
 را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبار در پس مالیده و صاف کرده
 بنوشانند فقط یا همراه بکنجین و یا تر بکنجین و امثال آن و در آنکه هر چه معتدل
 منفع است و ذکر منفع جدا بنابر فوائد چند است که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ
 است که او و یه را در اندک آب بخوشانند که بعد نوشیدن بهیچیک آب مقدس آب
 که توان خورد و باند و آنجا که خواسته توت و اما تر را بدیختن نقوع نمایند پس
 بخوشانند لیکن بدانند که در آرزو نشاییدن گرمی پیدا میکند پس آنجا که حرارت در آرم
 بیشتر بود در نار مطبوخ نباید داد و بر نقوع و شیر و تخمهای سرد که مذکور شد
 پسند باید که در آرم او و یه منفع هر چه بهیچیک توان داد و از آنکه صفا و تقاسم
 و تنج وی موافق آن او و یه کم و زیاد و توان کرد و آنچه از آرم او و یه
 نوشته شد و نظر بر شخص معتدل و عمر معتدل و تقاضایست پس که در بعضی طفل باشد

۱۰ غایت بصر منافع
 ۱۱ شد و متداول و در اوقات و بیاد
 ۱۲ باطل بلوت "مخزن"
 ۱۳ درم بصری در هر کس
 ۱۴ مدون است نیم ناشسته می باشد
 ۱۵ من بخیر کبریا
 ۱۶ از بنیو پهل خند است زیاده
 ۱۷ خیل زبان خند می یعنی جوی
 ۱۸ منی شست سرد در درم
 ۱۹ منی شست سرد در درم
 ۲۰ خنک در درم
 ۲۱ خنک در درم
 ۲۲ خنک در درم
 ۲۳ خنک در درم
 ۲۴ خنک در درم
 ۲۵ خنک در درم
 ۲۶ خنک در درم
 ۲۷ خنک در درم
 ۲۸ خنک در درم
 ۲۹ خنک در درم
 ۳۰ خنک در درم

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مد و عظیم النحیه باشد حسب آن
تغییر نمایند و این تصرفات بر عقل طبیب است فائده صغیر و سه روز نیمه
میشود اگر منفع داده شود بشرطیکه صفرا می خالص بود و اگر صفرا نمی خالص
باشد در پنج روز یا زیاده بر آن حسب ماده و نحوه میگرد و منفع بلغم مؤثر و دانه بر او
یا زده و دانه با دیان نیمه کوفته و دو روز و اگر با دیان رومی بجای با دیان کنند
قوی تر باشد اصل اسوس که پنج تمک کونید از پوست که بالای پوست خراشیده و جویده
نموده سه درم سکاخی نیمه کوفته و دو روز و پسیا و شان بنجر و زردی و پنج عدد
کل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد کلقتند عسل صفت دوم بآن
تساول کنند و اگر سکنجبین نرسیده بگذرد و قوله اعانت تمام کند در منفع
اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوروی بلغم اند
آنچنین صفرا میشود و لهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منفع و می نیز
رعایت کنند و منفعات صفرا با منفعات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در
جمع مرکبات یا دارند و بخود آب و در منفع بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تب باشد
نشان داد و اگر آگاه که تب کند شود هر چه بعد از منفع است فائده و بلغم
در سه چند ایام منفع صفرا منفع میاید یعنی در نه روز نیمه میشود از دادن و آب بشرطیکه
از جمله اسام غیر غلیظه و غیر رقیقه باشد و الا ممکن است که در پنج روز نیمه شود یا در
زیاده از نه روز منفع یا بد حسب ماده و کم و زیاده کردن او و بر برای طبیب است
منفع سودا پستان است دانه غلاب و دانه کا و زبان و دو روز با بخور
و دو روز پنج تمک سه درم اسطوخودوس و دو روز پسیا و شان
و دو روز با دیان و دو روز شاه تره و دو روز مطبوخ ساخته بپزند بنوعیکه گفته
بقتند سفید یا ترنجبین یا کلقتند شیرین ساخته و این دو منفع سوا می خالص

فن

فصل اول

بسم الله الرحمن الرحيم

تغذیه نانی است و یا بچام

سکون و سکون و سکون

میں نے

دوستی و محبت

دولتون میں وضع شدہ نقطہ

اما از سوختن خلطی دیگر شد باشد قدری اندین او به کبیرند و بادویه که برای
 مفتوح بر خلط مخصوص است آینه بدیند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزای
 دمی بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده و نوع خود می آید از اسوائے
 غیر طبعی میگویند و مراد از سودا دومی سودای صفرا و سودای مغنی است و سودا
 طبعی که بسوزد آن نیز همی بسوای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که
 شده باشد در نضج دمی ماعات آن خلط دست یافت و ماده سودای خاص
 و از زرد و در نضج مییابد و باشد که تقدم تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل
 است که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که
 سهل یا بد و یعنی قابل انفعال فعل او میگردد آنکه ماده بوز نضج یافته قابل
 تحلیل و دفع طبیعت میشود کم یا بنی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد و پس
 معلوم شد که اثر منضج بدرج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در او
 است که گفته شده اند از امراض که از مواد غلیظ میشوند نضج با دفعات کرد
 میشود و بعد سهل تا که نضج ظاهر شود و سهل دیگر بدیند و بدانند که آنچه تعیین
 ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال او و نضجیه است لیکن لازم است که بی و
 نضج نخته نشود زیرا که حکیم طاق طبیعت اوقت تعدیل و نضج و دفع آن
 بخشید است و همیشه در کار خود است لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز
 زایل می شوند پس علاج پیش از معاون طبعیت فتنه که اندک حسن الخلقه
 فصل و سهلات و ملینات بدانکه سهل است که ماده از عروق
 اعصای دور گردد و ملین آنکه آنچه در مضای معده معا و نواحی آن بود
 بیرون آرد و در سهل داون شتر است که اول منضج و بنده مخلات ملین که
 در وی منضج و کار نیست لهذا بیشتر او و نضجیه تلین دارند که لاسته مخفی

آن صاحب لکند
دستور که او در کج و دوزان
نمود که کج که سر سفره نشین
سبب آنکه بخت غلبه یقین
علی بن ابی طالب در آن
دیده بجا کند از در کار کردی
مغض از آن که در غم و غم
پایین نیندازد و غم را بر باد
مغض

و اگر بجای نمک شکر سید آمیزند هم چند و او بخارزد و اگر مصطکی افند آید
 نیز روت اما آنجا که نمک یا ترید بمزاج نباشد باب کرم بوند مسهل
 سودا ^ع بلبله کابلی ^ع بلبله سیاه ^ع شناسی یکی بالنگو فقیون ^ع اسطوخودوس
 حجر لاجورد و حجر ارسنی ^ع المه ^ع مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایام
 فقیر اینچندرم فقیون ده درم لاجورد و شسته نعت درم حجر ارسنی نه درم
 سقمونیا ششم حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سبیل کطیب ^ع فیسون
 هر یک یک درم کوفته و بنجیه تاب کرفس حب ساز شترشی و نیم درم
 نوع و یک که باز الراض سودا و می مخصوصست بلبله سیاه ده درم
 بسفاینج نیکو کوفته چندی درم فقیون نه درم شناسی یکی اسطوخودوس
 هر یک هفت درم کلسنج چهار درم کا و زبان بادرنجبویه هر یک
 سه درم اینسون بادیان هر یک دو درم خربق سیاه دو دانگ
 تربید سید خراسنیه و یک درم رنجبیل نیم درم چنانچه رسم است
 بچوشاند و صاف نمایند و غار فقیون و حبه ارسنی و حبه لاجورد
 و ملح نطفی ^ع هر یک دو دانگ نرم کوفته بنجیه در مطبوخ اینجته یاشامند و اگر قوی
 خوانند ششم حنظل و صبر مقطری قدری اضافه نمایند فائده در مطبوخ فقیون
 افتد باید که فقیون در کتبه بسته بدارند و او بچوشاند و چون غایت فرو
 آرند فقیون بشسته ازند و و جوش او فرو دارند و در آن بالند و پوشیده
 نمایند که حقه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از آنکه عمل حقه
 درین دیار کمتر تسهلست و چون مطابق ماموره واقع نشود ضرر میدهد
 و این مختصر بیان آن نمودیم و بذکر شد که قائم مقام اوست
 کردیم هرگاه مسهل و منبه و عمل نکند باید که بشافه تحریک نکند و کند که

و اگر بجای نمک شکر سید آمیزند هم چند و او بخارزد و اگر مصطکی افند آید
 نیز روت اما آنجا که نمک یا ترید بمزاج نباشد باب کرم بوند مسهل
 سودا ^ع بلبله کابلی ^ع بلبله سیاه ^ع شناسی یکی بالنگو فقیون ^ع اسطوخودوس
 حجر لاجورد و حجر ارسنی ^ع المه ^ع مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایام
 فقیر اینچندرم فقیون ده درم لاجورد و شسته نعت درم حجر ارسنی نه درم
 سقمونیا ششم حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سبیل کطیب ^ع فیسون
 هر یک یک درم کوفته و بنجیه تاب کرفس حب ساز شترشی و نیم درم
 نوع و یک که باز الراض سودا و می مخصوصست بلبله سیاه ده درم
 بسفاینج نیکو کوفته چندی درم فقیون نه درم شناسی یکی اسطوخودوس
 هر یک هفت درم کلسنج چهار درم کا و زبان بادرنجبویه هر یک
 سه درم اینسون بادیان هر یک دو درم خربق سیاه دو دانگ
 تربید سید خراسنیه و یک درم رنجبیل نیم درم چنانچه رسم است
 بچوشاند و صاف نمایند و غار فقیون و حبه ارسنی و حبه لاجورد
 و ملح نطفی ^ع هر یک دو دانگ نرم کوفته بنجیه در مطبوخ اینجته یاشامند و اگر قوی
 خوانند ششم حنظل و صبر مقطری قدری اضافه نمایند فائده در مطبوخ فقیون
 افتد باید که فقیون در کتبه بسته بدارند و او بچوشاند و چون غایت فرو
 آرند فقیون بشسته ازند و و جوش او فرو دارند و در آن بالند و پوشیده
 نمایند که حقه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از آنکه عمل حقه
 درین دیار کمتر تسهلست و چون مطابق ماموره واقع نشود ضرر میدهد
 و این مختصر بیان آن نمودیم و بذکر شد که قائم مقام اوست
 کردیم هرگاه مسهل و منبه و عمل نکند باید که بشافه تحریک نکند و کند که

و اگر بجای نمک شکر سید آمیزند هم چند و او بخارزد و اگر مصطکی افند آید
 نیز روت اما آنجا که نمک یا ترید بمزاج نباشد باب کرم بوند مسهل
 سودا ^ع بلبله کابلی ^ع بلبله سیاه ^ع شناسی یکی بالنگو فقیون ^ع اسطوخودوس
 حجر لاجورد و حجر ارسنی ^ع المه ^ع مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایام
 فقیر اینچندرم فقیون ده درم لاجورد و شسته نعت درم حجر ارسنی نه درم
 سقمونیا ششم حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سبیل کطیب ^ع فیسون
 هر یک یک درم کوفته و بنجیه تاب کرفس حب ساز شترشی و نیم درم
 نوع و یک که باز الراض سودا و می مخصوصست بلبله سیاه ده درم
 بسفاینج نیکو کوفته چندی درم فقیون نه درم شناسی یکی اسطوخودوس
 هر یک هفت درم کلسنج چهار درم کا و زبان بادرنجبویه هر یک
 سه درم اینسون بادیان هر یک دو درم خربق سیاه دو دانگ
 تربید سید خراسنیه و یک درم رنجبیل نیم درم چنانچه رسم است
 بچوشاند و صاف نمایند و غار فقیون و حبه ارسنی و حبه لاجورد
 و ملح نطفی ^ع هر یک دو دانگ نرم کوفته بنجیه در مطبوخ اینجته یاشامند و اگر قوی
 خوانند ششم حنظل و صبر مقطری قدری اضافه نمایند فائده در مطبوخ فقیون
 افتد باید که فقیون در کتبه بسته بدارند و او بچوشاند و چون غایت فرو
 آرند فقیون بشسته ازند و و جوش او فرو دارند و در آن بالند و پوشیده
 نمایند که حقه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از آنکه عمل حقه
 درین دیار کمتر تسهلست و چون مطابق ماموره واقع نشود ضرر میدهد
 و این مختصر بیان آن نمودیم و بذکر شد که قائم مقام اوست
 کردیم هرگاه مسهل و منبه و عمل نکند باید که بشافه تحریک نکند و کند که

۱۰۰

الفرق بين

۱۰۰

۱۰۰

...

10/10/19

انجمن

مؤلف: محمد بن یونس

10

مجلس شورای اسلامی

10

10

مجلس

2

21



...

۴۴

برکات تو بنده را از سافا اخراج نکرو و باشد مهبل شاید داد و همچنان هر وقت

ازک قبض محسوس شود و شرب ملین و مسهل خود عملت منجوا به درج

که کثرت استعمال نشانی از احداث بواسطه می کند و در اینجا چند نشانه موجب مذکور

نمود میشود نشانه که قولنج اِکبت اید و طبع را نرم کند و در شما توان بکار است

کل منشہ دو دم کل حلقی سد دم سنای ملی چیدرم ملک ہدی یلید
عزیمہ خازنشہ شاح سنہ ک دو دم شفاف سازند و سر شاف و طول

شش نهم منوم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون بر

که در عقب سبیل استمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج

و در شکر سرود بخند بر ششای سازند نشاند که زود عمل کند قطعه از صابون را

مبثل خسته خواتر باشند و بر رواند و اگر بر وزن گل چسبند ساخته بر رواند بی انوار

باشد شاد که طفلان ضعیفان را سود بد موم آب نایده دودرم ملک

و بر دغز که حرس نموده استعمال نمایند و سرکاه شاخه زود برآید اعاده نماید

فصل ۶ درمقیات چون ادوینی تی اور مذکور میشود غرضشین تدابیری کہ

از فی لازم است بیان نموده می آید باینکه هرگاه که خواهیستی فی السبب

یک روز پیستیز از آن عدا می رسم کورمد و از دربارت و با می زیو بیجا بیدار و

مقیات بنوشند حسب حاجت و می کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانند

بگوشت بلکه از میزبنا بدترست و کسی را که فی باسان یا بد سدد و بر بحام

[illegible]

رو و ترمین نماید و شوی با شوی چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خور و پس
یا و خانه گرم قی کنند اگر بواسر و شپه اما در وقت قی زطافه بر پشت چشم نهاد
بمصا به بر بند و دست نباشند و شکم و کمر بگردانند و دو کنند و بعضی گفته اند
که قی اساده و سرفرو داشته کردن احوط از آن تعزیه بر می آید و بدین صیانت
قی با سانی می آید و باید که بدو دفع قی کنند باندک فصل تا تیره محد بشود و بعد
از قی اگر وقت کرد باشد قی کنند اگر مزاج جو چشم و روی باب سر و شوی و
باب گرم و نجین قندی یا آب گشته تعزیه نماید تا حلق را پاک کند از ماده متعاند
اما در وقت سردی و بر دم سرد مزاج چشم و روی را نیز باب گرم باید شست و
تعزیه بکنجین غسل باید کرد و اگر باب گرم بسند کنند کافی است و بعد از قی چون
از غرغره فایع شود و دو بقدر یک شغال مصطکی بگذرد و یک ساخته باشد که
آبینه باقی بکشد و آب میب بکشند و اگر بجای مصطکی بکشند و اطراف فعل صغیر
و مندر و منته و هرگاه از سقیات شورش و معده پدید آید نوشیدن شوی با شوی
فره آرا را زایل میکند و اگر خواق رنج و دلک گرم جود جود بدیند و عطش
و اگر دینه و دهل و درخیز و دفع گیر و دروغن کل یا روغن بابونه و مانند آن باشد
و باب گرم بکشد نماید و منافع و مضار قی و آنکه تریاست بدانست یا است مطول
و در شرح قانونچه مفصل گفته ایم و در اینجا همین قدر گفتار کردیم بپوشید نماند که از
شرائط قی آنچه در مقدم گفته شده بر تقدیر نیست که قی اضطراری نباشد
زیرا که در قی اضطراری بلا تامل قی باید کرد بی آنکه چیزی نرم خورد یا نه پس اگر قی
بنا بر احتیاج معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود و طعام پاک و اگر عیال
بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزی باقی مناسب چون شیر
روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بخورند و قی میکنند

درین باره در کتابخانه و کتابخانه های دیگر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که بود و آنچه رفیق است منفع میگرد و پس مرض بلوی نبود و درات نه بود
از نیست که در استقار و فایج و وجع المفاصل ملاک امر او را بول نه بود
و ایضا قبل از نفع شرب درات نیز منع فرمود و اند و درین درات
بار و دوار و معتدل و درات بلوی خون مفصل مرقوم میگردد و چون
صرف نمایند درات بار و نیست تخم کاسنی تخم خیارین سنگینین
تخم خرد خشک کاکین در کس طبع و اشال آن درات حار نیست
تخم کرفس بادیان نیستون برنجاسف زو فانی خشک کاکین
با تخم کدو سداب تخم کدو و اشال آن درات معتدل پستان
تخم خربزه است و آنکه که بار و دوار با هم نم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا
و دومی معتدل که او را بول کند نیستون بادیان هر یک دو درم نیم کوفته
و یکپایه آب بخوشانند چون بقدر خوردن باز صاف نمایند تخم خیارین و تخم
خربزه هر یک سه درم کوفته و طبع مذکور شیرازینهاست مانند و بقدر بنفشه
سازند و بنوشانند و بار و دوار بر آرد و بول سبته بکشاید و اگر نیستون و بادیان
نوفته و بنفشه سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه هر دو
سهان عمل کند و دانی که حیض آبکشاید سیخو شیر هر یک دو مثقال جنبه
ابهل هر یک دو درم همه کوفته بنفشه بد و چندان عسل کف گرفته بشیر و صبار
از یک مثقال تا دو مثقال خلکو کرده و فروزند و عقب آن چهل درم عرق بادیان
بنوشند حیض سبته بکشاید و اگر گرمی آمد باشد فراغت آرد و بشیر طبع سبب اعتبار
حرارت و طفت خون نبود و الا مفرست طبع که حیض براند و منی مردان که از
جای خود لغزید باشد و در میان نباشد و یاد داری خود افسرد و مجبوس شده باشد
بیرون آرد و نستین درین ترکی برمس سداب رازیانه تخم کرفس
تخم سیاح که در خشک است و در آخر درم نیم

و درین درات بلوی خون مفصل مرقوم میگردد و چون صرف نمایند درات بار و نیست تخم کاسنی تخم خیارین سنگینین تخم خرد خشک کاکین در کس طبع و اشال آن درات حار نیست تخم کرفس بادیان نیستون برنجاسف زو فانی خشک کاکین با تخم کدو سداب تخم کدو و اشال آن درات معتدل پستان تخم خربزه است و آنکه که بار و دوار با هم نم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا و دومی معتدل که او را بول کند نیستون بادیان هر یک دو درم نیم کوفته و یکپایه آب بخوشانند چون بقدر خوردن باز صاف نمایند تخم خیارین و تخم خربزه هر یک سه درم کوفته و طبع مذکور شیرازینهاست مانند و بقدر بنفشه سازند و بنوشانند و بار و دوار بر آرد و بول سبته بکشاید و اگر نیستون و بادیان نوفته و بنفشه سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه هر دو سهان عمل کند و دانی که حیض آبکشاید سیخو شیر هر یک دو مثقال جنبه ابهل هر یک دو درم همه کوفته بنفشه بد و چندان عسل کف گرفته بشیر و صبار از یک مثقال تا دو مثقال خلکو کرده و فروزند و عقب آن چهل درم عرق بادیان بنوشند حیض سبته بکشاید و اگر گرمی آمد باشد فراغت آرد و بشیر طبع سبب اعتبار حرارت و طفت خون نبود و الا مفرست طبع که حیض براند و منی مردان که از جای خود لغزید باشد و در میان نباشد و یاد داری خود افسرد و مجبوس شده باشد بیرون آرد و نستین درین ترکی برمس سداب رازیانه تخم کرفس تخم سیاح که در خشک است و در آخر درم نیم

و درین درات بلوی خون مفصل مرقوم میگردد و چون صرف نمایند درات بار و نیست تخم کاسنی تخم خیارین سنگینین تخم خرد خشک کاکین در کس طبع و اشال آن درات حار نیست تخم کرفس بادیان نیستون برنجاسف زو فانی خشک کاکین با تخم کدو سداب تخم کدو و اشال آن درات معتدل پستان تخم خربزه است و آنکه که بار و دوار با هم نم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا و دومی معتدل که او را بول کند نیستون بادیان هر یک دو درم نیم کوفته و یکپایه آب بخوشانند چون بقدر خوردن باز صاف نمایند تخم خیارین و تخم خربزه هر یک سه درم کوفته و طبع مذکور شیرازینهاست مانند و بقدر بنفشه سازند و بنوشانند و بار و دوار بر آرد و بول سبته بکشاید و اگر نیستون و بادیان نوفته و بنفشه سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه هر دو سهان عمل کند و دانی که حیض آبکشاید سیخو شیر هر یک دو مثقال جنبه ابهل هر یک دو درم همه کوفته بنفشه بد و چندان عسل کف گرفته بشیر و صبار از یک مثقال تا دو مثقال خلکو کرده و فروزند و عقب آن چهل درم عرق بادیان بنوشند حیض سبته بکشاید و اگر گرمی آمد باشد فراغت آرد و بشیر طبع سبب اعتبار حرارت و طفت خون نبود و الا مفرست طبع که حیض براند و منی مردان که از جای خود لغزید باشد و در میان نباشد و یاد داری خود افسرد و مجبوس شده باشد بیرون آرد و نستین درین ترکی برمس سداب رازیانه تخم کرفس تخم سیاح که در خشک است و در آخر درم نیم

برائند که سنای کی نیز تقوی است **فانده** ادویه تقویه سر و اول مرقوم شده
و عقب آن گرم و جهت امتیاز و دایمی گرم از آنجا که شروع شده اند تخمین و
بشکون مسطور شد **فصل** در اعنیه که مبرایضان توان و
حسب حاجت تنقید باج طعامی است که بخوروی مزاج نیز دهند و طریقی
است که گوشت را بی مصالح گرم و بی ترشی پزند و شورایی او بجا نرسانند
غذا بسیار موافق است و امراض حاره توان داد که هم دهنست و هم غذا طریقی
است که آب چهار چند جو باشد و بخشش معروف است و اگر سخت جو را بریان پزند
پس مطبوخ نمایند تکم قبض کند و از آن را بشیر محکم کونید و اگر دایر بشیر
عقاب و پستان و مانند آن چیزهای طوی پزند و از بشیر مدبر نامست آنجا که
تقویت مطلوب باشد یا چه گوشت در آن را بشیر توان بخت و قطعاً با بشیر
سکنجین جتمع نمایند و در معده قرص گوشت که همراه سرکه و بقول و آب پزند
قرب با اعتدال است تقوی مریضی است که از کتور بجهت باشد زیر باج
شور با گوشت که از سرکه و از فوا که خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره
چیزی شیرین آید نیزند امراض مرکبه اسوداد **مقاله سوم** در بیان مریض
علاج این **مقاله** مشتمل است چند باب و هر باب متضمن است بر چند فصل
باب در امراض راس یعنی بیایمی **فصل** در صداع یعنی در سرد
وی اگر از خون باشد قصد قیال کنند یا پس سر حجامت نمایند و شربت نیمو شربت
و بعد بر آوردن خون اگر طبع تغیر بقوع خامض یا بکین یا طبع کشاید و
چون بکار برند و اگر از صفرا باشد معده لای صفرا دهند و صفحات و می او به سلمات
نقیه کنند و مندل سفید باب گشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل فنی نمایند
و با وایان بعد حاجت جو شاند و شهد آید بجهت بر بند و روغن قسط بر سر کنند و به بعضی

در این کتاب که سنای کی نیز تقوی است فانده ادویه تقویه سر و اول مرقوم شده و عقب آن گرم و جهت امتیاز و دایمی گرم از آنجا که شروع شده اند تخمین و بشکون مسطور شد فصل در اعنیه که مبرایضان توان و حسب حاجت تنقید باج طعامی است که بخوروی مزاج نیز دهند و طریقی است که گوشت را بی مصالح گرم و بی ترشی پزند و شورایی او بجا نرسانند غذا بسیار موافق است و امراض حاره توان داد که هم دهنست و هم غذا طریقی است که آب چهار چند جو باشد و بخشش معروف است و اگر سخت جو را بریان پزند پس مطبوخ نمایند تکم قبض کند و از آن را بشیر محکم کونید و اگر دایر بشیر عقاب و پستان و مانند آن چیزهای طوی پزند و از بشیر مدبر نامست آنجا که تقویت مطلوب باشد یا چه گوشت در آن را بشیر توان بخت و قطعاً با بشیر سکنجین جتمع نمایند و در معده قرص گوشت که همراه سرکه و بقول و آب پزند قرب با اعتدال است تقوی مریضی است که از کتور بجهت باشد زیر باج شور با گوشت که از سرکه و از فوا که خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره چیزی شیرین آید نیزند امراض مرکبه اسوداد مقاله سوم در بیان مریض علاج این مقاله مشتمل است چند باب و هر باب متضمن است بر چند فصل باب در امراض راس یعنی بیایمی فصل در صداع یعنی در سرد وی اگر از خون باشد قصد قیال کنند یا پس سر حجامت نمایند و شربت نیمو شربت و بعد بر آوردن خون اگر طبع تغیر بقوع خامض یا بکین یا طبع کشاید و چون بکار برند و اگر از صفرا باشد معده لای صفرا دهند و صفحات و می او به سلمات نقیه کنند و مندل سفید باب گشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل فنی نمایند و با وایان بعد حاجت جو شاند و شهد آید بجهت بر بند و روغن قسط بر سر کنند و به بعضی

در این کتاب که سنای کی نیز تقوی است فانده ادویه تقویه سر و اول مرقوم شده و عقب آن گرم و جهت امتیاز و دایمی گرم از آنجا که شروع شده اند تخمین و بشکون مسطور شد فصل در اعنیه که مبرایضان توان و حسب حاجت تنقید باج طعامی است که بخوروی مزاج نیز دهند و طریقی است که گوشت را بی مصالح گرم و بی ترشی پزند و شورایی او بجا نرسانند غذا بسیار موافق است و امراض حاره توان داد که هم دهنست و هم غذا طریقی است که آب چهار چند جو باشد و بخشش معروف است و اگر سخت جو را بریان پزند پس مطبوخ نمایند تکم قبض کند و از آن را بشیر محکم کونید و اگر دایر بشیر عقاب و پستان و مانند آن چیزهای طوی پزند و از بشیر مدبر نامست آنجا که تقویت مطلوب باشد یا چه گوشت در آن را بشیر توان بخت و قطعاً با بشیر سکنجین جتمع نمایند و در معده قرص گوشت که همراه سرکه و بقول و آب پزند قرب با اعتدال است تقوی مریضی است که از کتور بجهت باشد زیر باج شور با گوشت که از سرکه و از فوا که خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره چیزی شیرین آید نیزند امراض مرکبه اسوداد مقاله سوم در بیان مریض علاج این مقاله مشتمل است چند باب و هر باب متضمن است بر چند فصل باب در امراض راس یعنی بیایمی فصل در صداع یعنی در سرد وی اگر از خون باشد قصد قیال کنند یا پس سر حجامت نمایند و شربت نیمو شربت و بعد بر آوردن خون اگر طبع تغیر بقوع خامض یا بکین یا طبع کشاید و چون بکار برند و اگر از صفرا باشد معده لای صفرا دهند و صفحات و می او به سلمات نقیه کنند و مندل سفید باب گشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل فنی نمایند و با وایان بعد حاجت جو شاند و شهد آید بجهت بر بند و روغن قسط بر سر کنند و به بعضی

در آمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماری سرجموت فصل ۲ در سر سامی
 آناس که در پردگی سر یا در جرم و ماغ واقع شود و اگر از خون باشد بیمار خندان و
 و اگر از صفرا باشد بدخود ترشش و بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر
 از سودا باشد وحشی و در سر سام انسودا کثر افتد و همه علامات که هر خلط مخصوص است
 ظاهر برانست و در موسی اقرطیلس و صفراوی را قراطیس خالص و بلغمی را
 لیسر عس گویند و باید دانست که در موسی و صفراوی تب سخت گرم میباشد و در
 و سوداوی کتر و نهان و عدم هوش در جمله لازم و علائش از سخت صداع سرد
 شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند و حجامت ناقین
 یا شترط و زخنی و بی شترط و غیر زخنی نافع ترین تدبیر است و استعمال مسخنه
 اسر ح و اثر و مالیدن و بستن باید و چند ب بخار لغایت سودمند و در جمیع امرا
 و ماغیه یا شوی بدستور و با بجمه و سر سام فصد تجیل تمام باید کرد و حتی اگر شب
 باشد اظهار روز نکنند و در صفراوی نیز فصد مکرر ده اند جهت آنکه صفراوی سرجم
 مرکب با خون میباشد بعضی محققان بلغمی و سوداوی نیز فصد تجویز کرده اند که
 مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز میفید آمد و اما خون کثر کند فاصده نهان یا کوه
 و جز آن که از لوزم سر سام است کاهی بی درم و ماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تمام
 و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در و ماغ می افتد و هنگام تب
 میباشد و این حالت را بر سر سام غیر حقیقی گویند زیرا که درم و ماغ را عوارض لازم میباشد
 تا انقصاصی آن و علاج این سر سام که عارض مرض است تدبیر مرض است و تب
 و ماغ کشیدن فصل ۳ در تجوید این مرضی است که یکبارگی واقع شود و آوی
 بی حس و حرکت کرد و بدانند خفته یا شسته یا استاده بهر شکلی که بوده باشد و
 حدوث علت و سبب این با و هود است که در موی و ماغ سده آرد و یکبارگی

سر سامی یا سرجموت که در کتب کهنه و کتب جدید است و نام کهنه ریم از بینی است و نام جدید ۱۱

در آمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماری سرجموت فصل ۲ در سر سامی
 آناس که در پردگی سر یا در جرم و ماغ واقع شود و اگر از خون باشد بیمار خندان و
 و اگر از صفرا باشد بدخود ترشش و بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر
 از سودا باشد وحشی و در سر سام انسودا کثر افتد و همه علامات که هر خلط مخصوص است
 ظاهر برانست و در موسی اقرطیلس و صفراوی را قراطیس خالص و بلغمی را
 لیسر عس گویند و باید دانست که در موسی و صفراوی تب سخت گرم میباشد و در
 و سوداوی کتر و نهان و عدم هوش در جمله لازم و علائش از سخت صداع سرد
 شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند و حجامت ناقین
 یا شترط و زخنی و بی شترط و غیر زخنی نافع ترین تدبیر است و استعمال مسخنه
 اسر ح و اثر و مالیدن و بستن باید و چند ب بخار لغایت سودمند و در جمیع امرا
 و ماغیه یا شوی بدستور و با بجمه و سر سام فصد تجیل تمام باید کرد و حتی اگر شب
 باشد اظهار روز نکنند و در صفراوی نیز فصد مکرر ده اند جهت آنکه صفراوی سرجم
 مرکب با خون میباشد بعضی محققان بلغمی و سوداوی نیز فصد تجویز کرده اند که
 مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز میفید آمد و اما خون کثر کند فاصده نهان یا کوه
 و جز آن که از لوزم سر سام است کاهی بی درم و ماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تمام
 و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در و ماغ می افتد و هنگام تب
 میباشد و این حالت را بر سر سام غیر حقیقی گویند زیرا که درم و ماغ را عوارض لازم میباشد
 تا انقصاصی آن و علاج این سر سام که عارض مرض است تدبیر مرض است و تب
 و ماغ کشیدن فصل ۳ در تجوید این مرضی است که یکبارگی واقع شود و آوی
 بی حس و حرکت کرد و بدانند خفته یا شسته یا استاده بهر شکلی که بوده باشد و
 حدوث علت و سبب این با و هود است که در موی و ماغ سده آرد و یکبارگی

در آمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماری سرجموت فصل ۲ در سر سامی
 آناس که در پردگی سر یا در جرم و ماغ واقع شود و اگر از خون باشد بیمار خندان و
 و اگر از صفرا باشد بدخود ترشش و بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر
 از سودا باشد وحشی و در سر سام انسودا کثر افتد و همه علامات که هر خلط مخصوص است
 ظاهر برانست و در موسی اقرطیلس و صفراوی را قراطیس خالص و بلغمی را
 لیسر عس گویند و باید دانست که در موسی و صفراوی تب سخت گرم میباشد و در
 و سوداوی کتر و نهان و عدم هوش در جمله لازم و علائش از سخت صداع سرد
 شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند و حجامت ناقین
 یا شترط و زخنی و بی شترط و غیر زخنی نافع ترین تدبیر است و استعمال مسخنه
 اسر ح و اثر و مالیدن و بستن باید و چند ب بخار لغایت سودمند و در جمیع امرا
 و ماغیه یا شوی بدستور و با بجمه و سر سام فصد تجیل تمام باید کرد و حتی اگر شب
 باشد اظهار روز نکنند و در صفراوی نیز فصد مکرر ده اند جهت آنکه صفراوی سرجم
 مرکب با خون میباشد بعضی محققان بلغمی و سوداوی نیز فصد تجویز کرده اند که
 مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز میفید آمد و اما خون کثر کند فاصده نهان یا کوه
 و جز آن که از لوزم سر سام است کاهی بی درم و ماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تمام
 و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در و ماغ می افتد و هنگام تب
 میباشد و این حالت را بر سر سام غیر حقیقی گویند زیرا که درم و ماغ را عوارض لازم میباشد
 تا انقصاصی آن و علاج این سر سام که عارض مرض است تدبیر مرض است و تب
 و ماغ کشیدن فصل ۳ در تجوید این مرضی است که یکبارگی واقع شود و آوی
 بی حس و حرکت کرد و بدانند خفته یا شسته یا استاده بهر شکلی که بوده باشد و
 حدوث علت و سبب این با و هود است که در موی و ماغ سده آرد و یکبارگی

[illegible]

تفتیه نمایند و مفرحات خوراند و نوشد^{ار} و نفع تمام دارد و بعد تفتیه در تعدیل گوشت
و اغذیه لطیفه و سبزه تفتیه بکرات نمایند مصلحت داد و تا ماده براید و قوت کما به درازا
از تفتیه و تعدیل و در ظاهر میشود و در امراض سودا وینه طول از تدبیر نشوند و بعد
تحقیق سبب تدبیر که در خزان باشد لازم شماست که نفع خواهد شد^{ار} این
و در عشق^{ار} بهترین تدبیر وصل معشوق است اگر ممکن باشد و الا بطریق که باز دار
اند^{ار} ایشان باشد متوجه باید بود و جماع را در ازال^ه عشق اثر تمام است خاصه اگر
باجبواب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی پوشیده ماند که جنون قسم
اگر با غضب ایذا بود مایا^{ار} گویند و اگر با خنده و بازی و اندا^{ار} بود و اگر الکلی^{ار} و اگر
بترش روی و فرار از مردم بود قطرب و سر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه
مالنجویاست و بعضی در قسم^{ار} مالنجویا شمرده اند اما فی الحقیقت و غیر
است زیرا که در سباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط است چه خلط طبعی
اگر بسوزد و مالنجویا احداث کند نه جنون علاج آنچه در مالنجویا گفته شد بکار بند
و در تطیب بیشتر گوشتند و بدوشیدن شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن
روغن مغشبه با دمام بر سر و بدن و استحمام و طول باغتن آب گرم بر شکم
نفع دارد و معجون^{ار} نجاح اگر سود میدهد بعد از نفع تمام **فصل ۱۳** در سرد
و دوار برگاه و آدمی بر خیزد و یا حرکت کند چشم تار یک شود آن را سرد گویند
چون باشد اذکنه^{ار} بر گرداند و همه چیز در نظر گرداند و اگر نماید و از مانند علاج
حب خلط استغفران باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت
در دماغ توان است و اگر ماده در معده باشد از عشیان و دیگر آفات در
معده هیا بود و همچنان بر عضو که مبرر ماده باشد آفت آن عضو توان یافت
تفتیه عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

خود را سببی بگوید که یا مقدمه حمی است و حال آنکه تب نیاید و بعد از چندی آن حالت رفع
گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آن حالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون
و صفرا باید کرد و تقطیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل
بدان کردن فایده نفع میدهد و تخم کشمش بصفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکله
شود و مندرست **فصل ۲۴** در کس این مرضی است که دماغ خارشش کند
بوی در و علاج در سربید و ترطیب گوشند زیرا که ماده این بخار صفراست و اگر
تبعیدل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون غالب باشد قصد توان
فصل ۲۵ در عصبانیه و این در ویت که در بر و پدید آید و سببش اگر که حمی
سافج بود که در آن محل انقباض و بجز طلوع آفتاب شروع کند و غلبه همی کند تا دوی
پس باز و ال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثری از آن نباشد یا صبح
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
خارج بتفصیح مسام گوشند و اگر انقباض بخار باشد از بدن مرخص گردد و افتاد باشد
و پیشانی کشیده بود و علاجش رعا^ف آوردن است بخاریدن در وین بینی از چیز
خشن و اگر عیاف نیاید رک قیفا^لل زند و سرکه و کافور بویاند و طرانی^ل کند **فصل ۲۶**
در زکام و نزله تبانی که فصله دماغ اگر از بینی برآید بر طریق مرض از زکام گویند و اگر
بجانب جلوی نزلد و نزلد خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان
برودت غلظت یا رقت بی رقت علاج تبعیدل مزاج گوشند و دواوی تنقیه نما^{ند}
حسب ماده باجمعه زکام قبل از تنقیه تمام خیر می که ماده را از بر آمدن باز دارد
نباید داد و طبع نرم باید داشت و سر نوشیده و در حد و چه در بار و از خواب غرق
و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سرنگون کردن
و حرکت غلیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه باز کام بود رعایت سرفه نیز باید

[illegible][illegible]

فایده مائشری و با و ششمار که در روی می افتد بتقیه دفع میکرد و در آخر کار
و امر امن متفرقه گفته آید انشا را الله تعالی **باب** در مرض عین
باب که چشم مرکب است از صفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که
محل نور است در وسط آمد و تا جلیدیه رسید به شجاج که درین رطوبت
منطبع میگردد و عصبه متاد می می شوند و با صده درگ آن می بنمایند
باذن الله تعالی و در کیهنات و رطوبات کرد و پیش اینها پناه مانند قصبه
اللون بدانکه آنچه ماس پوست و بلس و رمی به طبقه طحمة طبقه قرنیه است
و آنچه که سپید است طحمة است و آنچه که سیاه قرنیه هر دو به هم تنم شده ماند و بعد
اینان طبقه عینی است و طبقه مذکور نیکین است و تون حدقه از دست و الا قرنیه
شعاف و سپید واقع شده در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عیون شجاج
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه طوبت بیضیه
است و پس از بیضیه طبقه عنبیه و پس از عنبیه طوبت جلیدیه است و بعد
طوبت راجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه شبکیه پس طبقه شبکیه که ماس
بشعر کاسه چشم است بر طبقه و طوبت مرضای کثیر مختص شده و آنچه نام
دارد و در بخاند کور می شود **فصل** در مردمان و درم طحمة است اگر از آن
باشد چشم سبز و گران و پر و در و بود و چسبک بسیار آید و اگر از عیون
عوزش بسیار کند با در و چسبک بسیار آید و اگر از غنیم بود و درم سپیدی زرد
و متعجب باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود و درم صلابت زرد و
متعجب نباشد و چرک هیچ نیاید اما ملک بر هم زرد و چشم گران باشد و با هم
بعد و اگر از ریج بود نقل اصلا نباشد و چرک بود علاج تنقیه حسب آن عاده
نمایند و پیش از قصد و سهیل دو چشم ز راسته اما آنچه که سبب ضعف

فایده مائشری و با و ششمار که در روی می افتد بتقیه دفع میکرد و در آخر کار
و امر امن متفرقه گفته آید انشا را الله تعالی **باب** در مرض عین
باب که چشم مرکب است از صفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که
محل نور است در وسط آمد و تا جلیدیه رسید به شجاج که درین رطوبت
منطبع میگردد و عصبه متاد می می شوند و با صده درگ آن می بنمایند
باذن الله تعالی و در کیهنات و رطوبات کرد و پیش اینها پناه مانند قصبه
اللون بدانکه آنچه ماس پوست و بلس و رمی به طبقه طحمة طبقه قرنیه است
و آنچه که سپید است طحمة است و آنچه که سیاه قرنیه هر دو به هم تنم شده ماند و بعد
اینان طبقه عینی است و طبقه مذکور نیکین است و تون حدقه از دست و الا قرنیه
شعاف و سپید واقع شده در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عیون شجاج
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه طوبت بیضیه
است و پس از بیضیه طبقه عنبیه و پس از عنبیه طوبت جلیدیه است و بعد
طوبت راجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه شبکیه پس طبقه شبکیه که ماس
بشعر کاسه چشم است بر طبقه و طوبت مرضای کثیر مختص شده و آنچه نام
دارد و در بخاند کور می شود **فصل** در مردمان و درم طحمة است اگر از آن
باشد چشم سبز و گران و پر و در و بود و چسبک بسیار آید و اگر از عیون
عوزش بسیار کند با در و چسبک بسیار آید و اگر از غنیم بود و درم سپیدی زرد
و متعجب باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود و درم صلابت زرد و
متعجب نباشد و چرک هیچ نیاید اما ملک بر هم زرد و چشم گران باشد و با هم
بعد و اگر از ریج بود نقل اصلا نباشد و چرک بود علاج تنقیه حسب آن عاده
نمایند و پیش از قصد و سهیل دو چشم ز راسته اما آنچه که سبب ضعف

فایده مائشری و با و ششمار که در روی می افتد بتقیه دفع میکرد و در آخر کار
و امر امن متفرقه گفته آید انشا را الله تعالی **باب** در مرض عین
باب که چشم مرکب است از صفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که
محل نور است در وسط آمد و تا جلیدیه رسید به شجاج که درین رطوبت
منطبع میگردد و عصبه متاد می می شوند و با صده درگ آن می بنمایند
باذن الله تعالی و در کیهنات و رطوبات کرد و پیش اینها پناه مانند قصبه
اللون بدانکه آنچه ماس پوست و بلس و رمی به طبقه طحمة طبقه قرنیه است
و آنچه که سپید است طحمة است و آنچه که سیاه قرنیه هر دو به هم تنم شده ماند و بعد
اینان طبقه عینی است و طبقه مذکور نیکین است و تون حدقه از دست و الا قرنیه
شعاف و سپید واقع شده در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عیون شجاج
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه طوبت بیضیه
است و پس از بیضیه طبقه عنبیه و پس از عنبیه طوبت جلیدیه است و بعد
طوبت راجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه شبکیه پس طبقه شبکیه که ماس
بشعر کاسه چشم است بر طبقه و طوبت مرضای کثیر مختص شده و آنچه نام
دارد و در بخاند کور می شود **فصل** در مردمان و درم طحمة است اگر از آن
باشد چشم سبز و گران و پر و در و بود و چسبک بسیار آید و اگر از عیون
عوزش بسیار کند با در و چسبک بسیار آید و اگر از غنیم بود و درم سپیدی زرد
و متعجب باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود و درم صلابت زرد و
متعجب نباشد و چرک هیچ نیاید اما ملک بر هم زرد و چشم گران باشد و با هم
بعد و اگر از ریج بود نقل اصلا نباشد و چرک بود علاج تنقیه حسب آن عاده
نمایند و پیش از قصد و سهیل دو چشم ز راسته اما آنچه که سبب ضعف

خفیف باشد و در روز بعد از او مالیدن بی نقیصه مجرب است و بهترین حلیه
رد کردن حشمت کیست با شیر و خران حل کرده و چشم و بالاسی او طلا کنند
و آنجا که در شده بود و افیون اندکی نیز ضم نمایند و در چشمها و بعد اقسام
نفع تمام دارد پس چند روز تمام باید کرد و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخا
اکثر لازم دارند صفت درور چشم که باندی چاکس کوکند نقش کند و در
خرچیده یا بدون آن و حصه بگیرند و از نبات مصر می و از مایه آن صبی یک حصه
و هم چون عصار سازند و چشم اندازند بطریق درور و از روت مدبر با شیر
اگر بدین مایه آن کنند می شاید فایده رد عظیم که در چشم اطفال افتد می
ست بود و فوینج و حجامت پس سرور و چسبیدن بر بنا گوش اثر کلی دارد و
مکسور سودمند **فصل ۲** در طریقه و آن نقطه خونت که بر طحله افتد علاج قطره خون
بال کبوتر یا بطنه یا با گل ارغوانی آمیخته بچکانند و کنند رسوبند و دو آن برسانند اما
اگر سبب قوی بود و خست رک زنند و محارم نهند و سهل بند **فصل ۳** قطره مخمر
ناخنه عدس از یکله طبر و که نمک مذبوی مشهور است میل سازند نقطه جمار
و چشم روزی چند بار می گردانند و باشند و اگر ماده و حبه کثیر بود و قفاله
کشایند و بجنب ایاره نقیصه نمایند و از مولد بلغم برینیزند و اگر طفره غلیظ باشد بچکان
بروزاند و بهر این کار و ستکا پیشار و کار است تا آنست که دیگر لاحق نشود
فصل ۴ در بیان آن سپیدیست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم
غریب برقریه علاج کف دیاباب بسایند و چشم برسانند و در خد کرت
زائل شود و اگر ماده قوی بود نقیصه و مانع باید کرد و لیکن بعضی زبان است
اثر تمام دارد و **فصل ۵** در خست و این مرضیست که در کهای چشم سرخ
و متعلی می شوند تدریج چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند و یک ترا

در چشم و در روز بعد از او مالیدن بی نقیصه مجرب است و بهترین حلیه
رد کردن حشمت کیست با شیر و خران حل کرده و چشم و بالاسی او طلا کنند
و آنجا که در شده بود و افیون اندکی نیز ضم نمایند و در چشمها و بعد اقسام
نفع تمام دارد پس چند روز تمام باید کرد و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخا
اکثر لازم دارند صفت درور چشم که باندی چاکس کوکند نقش کند و در
خرچیده یا بدون آن و حصه بگیرند و از نبات مصر می و از مایه آن صبی یک حصه
و هم چون عصار سازند و چشم اندازند بطریق درور و از روت مدبر با شیر
اگر بدین مایه آن کنند می شاید فایده رد عظیم که در چشم اطفال افتد می
ست بود و فوینج و حجامت پس سرور و چسبیدن بر بنا گوش اثر کلی دارد و
مکسور سودمند **فصل ۲** در طریقه و آن نقطه خونت که بر طحله افتد علاج قطره خون
بال کبوتر یا بطنه یا با گل ارغوانی آمیخته بچکانند و کنند رسوبند و دو آن برسانند اما
اگر سبب قوی بود و خست رک زنند و محارم نهند و سهل بند **فصل ۳** قطره مخمر
ناخنه عدس از یکله طبر و که نمک مذبوی مشهور است میل سازند نقطه جمار
و چشم روزی چند بار می گردانند و باشند و اگر ماده و حبه کثیر بود و قفاله
کشایند و بجنب ایاره نقیصه نمایند و از مولد بلغم برینیزند و اگر طفره غلیظ باشد بچکان
بروزاند و بهر این کار و ستکا پیشار و کار است تا آنست که دیگر لاحق نشود
فصل ۴ در بیان آن سپیدیست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم
غریب برقریه علاج کف دیاباب بسایند و چشم برسانند و در خد کرت
زائل شود و اگر ماده قوی بود نقیصه و مانع باید کرد و لیکن بعضی زبان است
اثر تمام دارد و **فصل ۵** در خست و این مرضیست که در کهای چشم سرخ
و متعلی می شوند تدریج چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند و یک ترا

در چشم و در روز بعد از او مالیدن بی نقیصه مجرب است و بهترین حلیه
رد کردن حشمت کیست با شیر و خران حل کرده و چشم و بالاسی او طلا کنند
و آنجا که در شده بود و افیون اندکی نیز ضم نمایند و در چشمها و بعد اقسام
نفع تمام دارد پس چند روز تمام باید کرد و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخا
اکثر لازم دارند صفت درور چشم که باندی چاکس کوکند نقش کند و در
خرچیده یا بدون آن و حصه بگیرند و از نبات مصر می و از مایه آن صبی یک حصه
و هم چون عصار سازند و چشم اندازند بطریق درور و از روت مدبر با شیر
اگر بدین مایه آن کنند می شاید فایده رد عظیم که در چشم اطفال افتد می
ست بود و فوینج و حجامت پس سرور و چسبیدن بر بنا گوش اثر کلی دارد و
مکسور سودمند **فصل ۲** در طریقه و آن نقطه خونت که بر طحله افتد علاج قطره خون
بال کبوتر یا بطنه یا با گل ارغوانی آمیخته بچکانند و کنند رسوبند و دو آن برسانند اما
اگر سبب قوی بود و خست رک زنند و محارم نهند و سهل بند **فصل ۳** قطره مخمر
ناخنه عدس از یکله طبر و که نمک مذبوی مشهور است میل سازند نقطه جمار
و چشم روزی چند بار می گردانند و باشند و اگر ماده و حبه کثیر بود و قفاله
کشایند و بجنب ایاره نقیصه نمایند و از مولد بلغم برینیزند و اگر طفره غلیظ باشد بچکان
بروزاند و بهر این کار و ستکا پیشار و کار است تا آنست که دیگر لاحق نشود
فصل ۴ در بیان آن سپیدیست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم
غریب برقریه علاج کف دیاباب بسایند و چشم برسانند و در خد کرت
زائل شود و اگر ماده قوی بود نقیصه و مانع باید کرد و لیکن بعضی زبان است
اثر تمام دارد و **فصل ۵** در خست و این مرضیست که در کهای چشم سرخ
و متعلی می شوند تدریج چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند و یک ترا

[illegible]

باشد سبل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل بایس نامند علاج تنقیه نماید
و بهترین تنقیات فصد رک قیصال است بعد از رک پیشانی درگه ماق زون پس
آنجا که سبل رقیق بود و شیان و نیا کشند و در سبل غلیظ شیان احمر و با سیفون
و در بایس قبل از اکتمال و بعد از استحمام لازم شناسند و اگر در سبل لاهی
شود و نادره و کره استعمال نمایند او دیر سرد و بر ستفراغ و جذب ماده وقت
کنند و زرد و بخیض مرغ پشت چشم که اندک هر دو را نفع دارد و اگر بد و از ازل
ننشود قطعا نمایند یعنی بر دارند و بر بند بطریق که معروف است نزد کمالان
فصل ۷ در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دیدن ملتحمه و فرقی در ورم و انتفاخ است
که ماده ورم و جری عضو سرات میکند و انتفاخ و خلل عضو پیدا آید و سبب
بعضی سبب مجاز ورم را انتفاخ نیز اطلاق میکنند با جمله انتفاخ اگر از زنج باشد
علاقش آنست که وقت پدید آید و غنست و گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از گرد
پشته یا ماکس میشود و ظاهر که دو و اگر از بلغم باشد تدریج افتد و در چند آن میکنند
و چون از غنست غمز کنند اثر عمر دیر بماند اگر ماده غلیظ بود و اما اگر مالی بود اثر
عمر نماند علاج تنقیه حب الماده نمایند و تدریج را در رجوع نمایند و در یکی
سه روز هیچ ودا کنند که در اکثر خود بخود زایل میشود **فصل ۸** در جکته
الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه درین بسیار باشد که پلک نیز سبز شود یا
ریش کرد و علاج از طعام شور و تیز پرهیزند و تنقیه بقصد سهول
نمایند و جت بر صفت بسایند و سیاهی او در چشم بالند و چشم خرمی
آب گرم می شستند **فصل ۹** در قوه ملتحمه و آن گوشه نرم است
که اکثر در فوق اکبر پدید آید علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس
و تسکای نمایند **فصل ۱۰** در ورم ملتحمه و آن شور صلب سبز یا سیاه

[illegible]

22

که چشم پریدایه و اگر در متوق افتد علاج نقیقه نمایند و بدانند بسیار باشد که
ماده دوقه سبک بود و چون رفاند بکلاب ترکند و برنهند زائل شود و بی تدبیر
فصل ۱۰ در دمه یعنی سیلان اشک اگر اگر کمی بود و سر به بکشد و اگر از سر و
باشد با سلیقون و اگر از ضعیفی عضله چشم بود خسته بملینه زد سوخته و یک بند
و ماز و هر سه مساوی کوفته بخت بکشد و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک
برآید و منقطع گردد و آنرا کواکبین نامند تدبیر و نقیقه بدن است پس او اشک او
و غلغل چون با سلیقون کشیدن **فصل ۱۱** در حرقت عین سبب سوزش
چشم اگر ماده گرم بود نقیقه نمایند و اگر بی ماده باشد تو بیا در غوره پرورد بکشد
و کاسنی تر بکوبند و بر عن کل ضا و نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد **فصل ۱۲**
در قذمی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بداند که چیزی در چشم افتاد قطعا
چشم را نماند زیرا که اگر کشی درشت بود و چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر
آنست که چشم آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد بپنبه
یا لته بردارند و اگر غایب بود بعدین تدبیر نه برآید نشاسته باریک سازند و در
چشم بپزند و زمانی بدارند تا قذمی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بکند و در
دیس به پنبه بکینند و اگر قذمی جانور می باشد خرد و اگر در چشم می افتد و بر قرص
می آویزد و باید که طلعین فارسی سرنج که بفارسی آنرا کل سر شومی میگویند بباریک سازند
و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند تا حیوان بدان آلوده شده
از حقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانوب که سرش پهلودار بود و بد
در چشم بکیند چشم آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلومیل انبوی
نخارند تا شبست اصلا نماند پس بردارند و اگر زیر پوشیده و مانند آن
شبست کرده باشد چشم آلتی که مخصوص این کار است یا بهر حلیه که توان

[illegible]

مجلس خوارزمیہ طبع

تو ای که از جان و مال و ملک و نام و...

عبارات از ان است ۱۱
واحد و صدف در دوزخ
سواد عظیم چشمش در خون
دشمن خاند و صدف با هم یکی
صورتش مثل پیر و زکی
انصاف بیک کرد و نبویون ایراد
بسیار بدید و نیک

در این کتاب که در این زمان با سید بنیضه مرغ چکانند باز مضرت
 آتش این ساز و فصل ۱۳ در صر که چشم افتد سرخی یادرم آرد
 رک زند و طبع نرم دارند بقیع نو که وجات پس سر نمایند و بعد بنیضه
 وز روی بنیضه بار و عن کل چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند
 تشنیز و فوج و سنگ پیل یعنی سنگی که در ریبه پیل ماند و ریخ طلا نماید
 تا کبودی او دور شود و اگر تیغ یا زنگ تضرق الاتصال افتاده باشد بر تخمه
 تبریزش نیز قصد تیس است در هر اندک مدتی و زده تخم مرغ نهادن با صلاح جزا
 کوشیدن نوعی که در قره آید فصل ۱۴ و قره عین بدانکه بیش و بار
 طبقات ممکن الحدوث است و سالم ترین و می است که در تخمه بود و کم درد
 باشد و قره تخمه و قرنیه غنیه بیده میشود و خلط قروح و کمر طبقات که بخنجر
 در و شدید چیزی از آثار قره پیدا نمی شود و کمر بعد علیان بده علاج زرد
 ک قیصال زند و سیر بر غنیه خون قدری می گیرند و طبع نرم دارند و اگر در
 کند شیر زمان چکانند و اگر زود چخته شود و لعاب غلبه مغسول چکانند یعنی
 علیه را و آب شیرین و و پاس بدارند پس بر آرد و در آب دیگر بچوشانند که
 بست چند باشد و چون نصف بماند یا لایند غسل او این باشد و بعد از بختن
 و شکافتن شیر با غسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعد و شیاف کند استعمال
 نمایند و اگر اثر قره بعد از مال بماند آنچه برای داب آثار قروح و جد ریح
 مخصوصست بکار برند و استخوان بوسید و کلاب سائیده و رازاله اثر مجرب است
 فصل ۱۵ در گنه بداند که این لفظ مشترک است زیرا که گرانی
 پاک را که از ما باشد و صاحبش چون بدارش شود و پندارد که در چشمش یک
 افتاده است و دریم را که پس قرنیه جمع آید و سحر جی تخمه را که باعث

در این کتاب که در این زمان با سید بنیضه مرغ چکانند باز مضرت
 آتش این ساز و فصل ۱۳ در صر که چشم افتد سرخی یادرم آرد
 رک زند و طبع نرم دارند بقیع نو که وجات پس سر نمایند و بعد بنیضه
 وز روی بنیضه بار و عن کل چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند
 تشنیز و فوج و سنگ پیل یعنی سنگی که در ریبه پیل ماند و ریخ طلا نماید
 تا کبودی او دور شود و اگر تیغ یا زنگ تضرق الاتصال افتاده باشد بر تخمه
 تبریزش نیز قصد تیس است در هر اندک مدتی و زده تخم مرغ نهادن با صلاح جزا
 کوشیدن نوعی که در قره آید فصل ۱۴ و قره عین بدانکه بیش و بار
 طبقات ممکن الحدوث است و سالم ترین و می است که در تخمه بود و کم درد
 باشد و قره تخمه و قرنیه غنیه بیده میشود و خلط قروح و کمر طبقات که بخنجر
 در و شدید چیزی از آثار قره پیدا نمی شود و کمر بعد علیان بده علاج زرد
 ک قیصال زند و سیر بر غنیه خون قدری می گیرند و طبع نرم دارند و اگر در
 کند شیر زمان چکانند و اگر زود چخته شود و لعاب غلبه مغسول چکانند یعنی
 علیه را و آب شیرین و و پاس بدارند پس بر آرد و در آب دیگر بچوشانند که
 بست چند باشد و چون نصف بماند یا لایند غسل او این باشد و بعد از بختن
 و شکافتن شیر با غسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعد و شیاف کند استعمال
 نمایند و اگر اثر قره بعد از مال بماند آنچه برای داب آثار قروح و جد ریح
 مخصوصست بکار برند و استخوان بوسید و کلاب سائیده و رازاله اثر مجرب است
 فصل ۱۵ در گنه بداند که این لفظ مشترک است زیرا که گرانی
 پاک را که از ما باشد و صاحبش چون بدارش شود و پندارد که در چشمش یک
 افتاده است و دریم را که پس قرنیه جمع آید و سحر جی تخمه را که باعث

در این کتاب که در این زمان با سید بنیضه مرغ چکانند باز مضرت
 آتش این ساز و فصل ۱۳ در صر که چشم افتد سرخی یادرم آرد
 رک زند و طبع نرم دارند بقیع نو که وجات پس سر نمایند و بعد بنیضه
 وز روی بنیضه بار و عن کل چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند
 تشنیز و فوج و سنگ پیل یعنی سنگی که در ریبه پیل ماند و ریخ طلا نماید
 تا کبودی او دور شود و اگر تیغ یا زنگ تضرق الاتصال افتاده باشد بر تخمه
 تبریزش نیز قصد تیس است در هر اندک مدتی و زده تخم مرغ نهادن با صلاح جزا
 کوشیدن نوعی که در قره آید فصل ۱۴ و قره عین بدانکه بیش و بار
 طبقات ممکن الحدوث است و سالم ترین و می است که در تخمه بود و کم درد
 باشد و قره تخمه و قرنیه غنیه بیده میشود و خلط قروح و کمر طبقات که بخنجر
 در و شدید چیزی از آثار قره پیدا نمی شود و کمر بعد علیان بده علاج زرد
 ک قیصال زند و سیر بر غنیه خون قدری می گیرند و طبع نرم دارند و اگر در
 کند شیر زمان چکانند و اگر زود چخته شود و لعاب غلبه مغسول چکانند یعنی
 علیه را و آب شیرین و و پاس بدارند پس بر آرد و در آب دیگر بچوشانند که
 بست چند باشد و چون نصف بماند یا لایند غسل او این باشد و بعد از بختن
 و شکافتن شیر با غسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعد و شیاف کند استعمال
 نمایند و اگر اثر قره بعد از مال بماند آنچه برای داب آثار قروح و جد ریح
 مخصوصست بکار برند و استخوان بوسید و کلاب سائیده و رازاله اثر مجرب است
 فصل ۱۵ در گنه بداند که این لفظ مشترک است زیرا که گرانی
 پاک را که از ما باشد و صاحبش چون بدارش شود و پندارد که در چشمش یک
 افتاده است و دریم را که پس قرنیه جمع آید و سحر جی تخمه را که باعث

لا تقبلوا

آن در صورتی که کند
و بعد از این با بیاعت
و غیبت با یکدیگر
قدراست با یکدیگر
این غیبت و غیبت
مستوفی که کند
مستوفی که کند

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه و اسناد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعوتِ اعلیٰ کی طرف سے

لَا تَقْرَأُ فِيهِ

نویسندگان: محمد مصطفیٰ قاسمی

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
آل محمد الطيبين الطاهرين
الطراز المعجزين
الطهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیک وطن خودی شد
کشت دود علی باب

دانشگاه تهران

و خیا لها چشم آید چون شمشیر و کس جز آن نداند که این سه کوته است یکی
مقدمه نزول المار و دوم بخار بعد و ایضا طبقات و طبوبات سوم ذکامی حسی
بهر نشان نزول المار بقای هست دائم و هر روز افزون و دل و اگر در یک
چشم نمودن علاجش فواید و دیگر در نزول المار گفته آید و نشان بخار بعد از
فلت و کثرت خیال در خود معده و پیری آن و علامات فساد طبقات و طبوبات
تو ن اخلاصی چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیه مایه
تنقیه اخلاصی چشم حسب سبب و نشان ذکامی حسی سلامتی بصارت و
ذکامی دماغ است و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شد
و بخارهای بدن و جام صغیره که در به نسبت می بیند فی الواقع اما چون
سبب رویت امور غیر معتاد تشویش می شود جهت تکرر هر روزه و کله پاچیه
و بند **فصل ۴** در نزول المار یعنی فرود آمدن آب در چشم
و این رطوبت است که اندک اندک یا یکبارگی از سر زده آید و در نقبه عنبیه
بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام نقبه را در گیر و بصارت بالکل باطل شود اگر
بعضی از نقبه کشوف بود همان قدر دیده شود آنجا که آب رقیق بود اگر چه نقبه را
در گیر و لیکن منع رویت تمامه نمی کند بنا بر قوت و یا منقسم انتشار رقیق گویند
و علامت نزول المار بعد نزول تام از غیر مردمک و بطلان بصیرت پوشیده
اما دابتها از خیالات داسخه روز افزون توان یافت علاج در جهت
بی توقف داغ کعبه بر شریان بنا کوشش و داغ بخت باید تارک بسوزند
و بعد داغ سه روز حرام مغز بماند بعد و پنجه بر وزن کفجه آمیخت که از آن
هر چند که داغ تریا بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیزند و بعد نزول
چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم قطع می شود و دستکار

[illegible]

و سکاری باید کرد اما بعد قصد و جلاب ثانی افت باشد فاعده خیالات چون
شش ماه و گذرد و نزول مانده شود آن خیالات موجب نزول الماریه و در
که تخم نعل باریک ساخته چشم کشیدن و ابتدا منخ نزول میکند و یک پس گوش
کشادن نیز مانع می شود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و بجهت بود البته
نزول الماریه باید بر اسد تعالی و بعد نزول نه دو اسو میدهند داغ که قلع
و سکاری و طر قش محروست و بعضی جا وید شد که صاحب نزول الماریه
تویه بر سر قاعده دستا با هر و کشاد و قسام این من بسیار است عکاسه
زیجی صبی اسانجونی منتشر رقیق زجاجی خضر بعضی بود صفر
احمر و هبی ازرق اسود و ازینها هیچ یکی قابل قدح نیست که بعد اصلاح
و آنچه قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم تسخ کرد و **فصل ۲۸**
در سه عصبه مجوفه که بی نزول الماریه و نشان وی سالم بودن مرده است
و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و مضطه نامودن علاج تنقیه داغ
کنند در گوشه چشم نهند و دو پوچه بر خند چسباند و قدم باند و محاجم ناری
بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرد قلعینی که چشمی آنچه صلی بود اصلاح نکند
اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب
مدارک توان کرد و اگر سبب می رطوبت بود تنقیه بدن چشم نمایند و اگر بیوت
ببود در تطیب گوشه و نشان زرد قلعی سلطان بصارت است و فرق درین و
نزول الماریه ازرق از قدح خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در صبی غری
چشم پیدا شود قدح سودمند فاعده زرد که در صبی شده باشد معارضه بعد
بلوغ زائل شود و این زرد را بر ص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بطر که بواسطه
علیه چون بودک زند و تصفیه دم نمایند و تو یا بنویزده مرده باشند و اگر بلغم بود

و سکاری باید کرد اما بعد قصد و جلاب ثانی افت باشد فاعده خیالات چون
شش ماه و گذرد و نزول مانده شود آن خیالات موجب نزول الماریه و در
که تخم نعل باریک ساخته چشم کشیدن و ابتدا منخ نزول میکند و یک پس گوش
کشادن نیز مانع می شود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و بجهت بود البته
نزول الماریه باید بر اسد تعالی و بعد نزول نه دو اسو میدهند داغ که قلع
و سکاری و طر قش محروست و بعضی جا وید شد که صاحب نزول الماریه
تویه بر سر قاعده دستا با هر و کشاد و قسام این من بسیار است عکاسه
زیجی صبی اسانجونی منتشر رقیق زجاجی خضر بعضی بود صفر
احمر و هبی ازرق اسود و ازینها هیچ یکی قابل قدح نیست که بعد اصلاح
و آنچه قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم تسخ کرد و **فصل ۲۸**
در سه عصبه مجوفه که بی نزول الماریه و نشان وی سالم بودن مرده است
و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و مضطه نامودن علاج تنقیه داغ
کنند در گوشه چشم نهند و دو پوچه بر خند چسباند و قدم باند و محاجم ناری
بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرد قلعینی که چشمی آنچه صلی بود اصلاح نکند
اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب
مدارک توان کرد و اگر سبب می رطوبت بود تنقیه بدن چشم نمایند و اگر بیوت
ببود در تطیب گوشه و نشان زرد قلعی سلطان بصارت است و فرق درین و
نزول الماریه ازرق از قدح خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در صبی غری
چشم پیدا شود قدح سودمند فاعده زرد که در صبی شده باشد معارضه بعد
بلوغ زائل شود و این زرد را بر ص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بطر که بواسطه
علیه چون بودک زند و تصفیه دم نمایند و تو یا بنویزده مرده باشند و اگر بلغم بود

و سکاری باید کرد اما بعد قصد و جلاب ثانی افت باشد فاعده خیالات چون
شش ماه و گذرد و نزول مانده شود آن خیالات موجب نزول الماریه و در
که تخم نعل باریک ساخته چشم کشیدن و ابتدا منخ نزول میکند و یک پس گوش
کشادن نیز مانع می شود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و بجهت بود البته
نزول الماریه باید بر اسد تعالی و بعد نزول نه دو اسو میدهند داغ که قلع
و سکاری و طر قش محروست و بعضی جا وید شد که صاحب نزول الماریه
تویه بر سر قاعده دستا با هر و کشاد و قسام این من بسیار است عکاسه
زیجی صبی اسانجونی منتشر رقیق زجاجی خضر بعضی بود صفر
احمر و هبی ازرق اسود و ازینها هیچ یکی قابل قدح نیست که بعد اصلاح
و آنچه قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم تسخ کرد و **فصل ۲۸**
در سه عصبه مجوفه که بی نزول الماریه و نشان وی سالم بودن مرده است
و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و مضطه نامودن علاج تنقیه داغ
کنند در گوشه چشم نهند و دو پوچه بر خند چسباند و قدم باند و محاجم ناری
بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرد قلعینی که چشمی آنچه صلی بود اصلاح نکند
اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب
مدارک توان کرد و اگر سبب می رطوبت بود تنقیه بدن چشم نمایند و اگر بیوت
ببود در تطیب گوشه و نشان زرد قلعی سلطان بصارت است و فرق درین و
نزول الماریه ازرق از قدح خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در صبی غری
چشم پیدا شود قدح سودمند فاعده زرد که در صبی شده باشد معارضه بعد
بلوغ زائل شود و این زرد را بر ص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بطر که بواسطه
علیه چون بودک زند و تصفیه دم نمایند و تو یا بنویزده مرده باشند و اگر بلغم بود

فصل ۸ در شمع منقلب و شعر زائد موی مرده که و از کون شده و چشم خندان
شمع منقلب گویند و آنرا که در غیر ملت روید شعر زائد مانند علاج بعد تنقیه موی
زاید بکنند و آنجا را بنوشا در بخارند و بنفشه سورج و شیر انجیر و خون که سگ طلا نمایند
و کف دریا بلباب بمغول مالیدن ملت را خدر کند و اگر موی منقلب باشد
بعسل و بنیامویه های است زیرا چنانکه تا و چشم نخلد و بعد کردن بن موی
یا بالائی سوزن مانند داغ و اوان آخر العلاج است و خياط و شمشیر نیز تدبیر و
فصل ۹ در انتشار الاهاب یعنی یختم شرو علاج اگر فساد غذا باشد بطور
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خط مفید نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود
عقب قرطیس و پیه های گرم اقد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سیاق
دروشنایی کشند که شد یا تقویت اند و اگر از غلبه طوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و در تحجیف کوشند و اگر از سببی دیگر اقد که مانع غذا رسیدن بود از ازاله وی
کنند **فصل ۱۰** در ریاض الاهاب یعنی سپیدی مرده علاج بعد تنقیه بلغم
بر کماله ششی بر روغن زیت بالاند و دروشنایی بیل برتر کشند **فصل ۱۱** در
جرب الابحان یعنی فرو نیهای خرد یا خارش که در باطن پیک پدید آید علام
حسب ماده تنقیه نمایند و بر روغن سفیدی کشند **فصل ۱۲** در برد و آن رطوبت
عظیفه زاله مانند که اگر بر ظاهر پیک افتد علاج بقیه و طی و دخیون تعلین
و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند **فصل ۱۳** در صلابت جنین
و غلظت آن سختی چون در پیک افتد کشادن پوشیدن چشم و شوار میشو
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلین موضع تحلیل ماده نمایند با کباب حریه
و این اجزاء بعین نیز خوانند و آنجا که با صلابت ابجن خارش ملا ماده بود می
پوسته بعین **فصل ۱۴** در بلاق یعنی سطر و سرج شدن پیک صومر

در شمع منقلب و شعر زائد موی مرده که و از کون شده و چشم خندان
شمع منقلب گویند و آنرا که در غیر ملت روید شعر زائد مانند علاج بعد تنقیه موی
زاید بکنند و آنجا را بنوشا در بخارند و بنفشه سورج و شیر انجیر و خون که سگ طلا نمایند
و کف دریا بلباب بمغول مالیدن ملت را خدر کند و اگر موی منقلب باشد
بعسل و بنیامویه های است زیرا چنانکه تا و چشم نخلد و بعد کردن بن موی
یا بالائی سوزن مانند داغ و اوان آخر العلاج است و خياط و شمشیر نیز تدبیر و
در انتشار الاهاب یعنی یختم شرو علاج اگر فساد غذا باشد بطور
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خط مفید نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود
عقب قرطیس و پیه های گرم اقد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سیاق
دروشنایی کشند که شد یا تقویت اند و اگر از غلبه طوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و در تحجیف کوشند و اگر از سببی دیگر اقد که مانع غذا رسیدن بود از ازاله وی
کنند در ریاض الاهاب یعنی سپیدی مرده علاج بعد تنقیه بلغم
بر کماله ششی بر روغن زیت بالاند و دروشنایی بیل برتر کشند در
جرب الابحان یعنی فرو نیهای خرد یا خارش که در باطن پیک پدید آید علام
حسب ماده تنقیه نمایند و بر روغن سفیدی کشند در برد و آن رطوبت
عظیفه زاله مانند که اگر بر ظاهر پیک افتد علاج بقیه و طی و دخیون تعلین
و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند در صلابت جنین
و غلظت آن سختی چون در پیک افتد کشادن پوشیدن چشم و شوار میشو
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلین موضع تحلیل ماده نمایند با کباب حریه
و این اجزاء بعین نیز خوانند و آنجا که با صلابت ابجن خارش ملا ماده بود می
پوسته بعین در بلاق یعنی سطر و سرج شدن پیک صومر

در شمع منقلب و شعر زائد موی مرده که و از کون شده و چشم خندان
شمع منقلب گویند و آنرا که در غیر ملت روید شعر زائد مانند علاج بعد تنقیه موی
زاید بکنند و آنجا را بنوشا در بخارند و بنفشه سورج و شیر انجیر و خون که سگ طلا نمایند
و کف دریا بلباب بمغول مالیدن ملت را خدر کند و اگر موی منقلب باشد
بعسل و بنیامویه های است زیرا چنانکه تا و چشم نخلد و بعد کردن بن موی
یا بالائی سوزن مانند داغ و اوان آخر العلاج است و خياط و شمشیر نیز تدبیر و
در انتشار الاهاب یعنی یختم شرو علاج اگر فساد غذا باشد بطور
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خط مفید نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود
عقب قرطیس و پیه های گرم اقد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سیاق
دروشنایی کشند که شد یا تقویت اند و اگر از غلبه طوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و در تحجیف کوشند و اگر از سببی دیگر اقد که مانع غذا رسیدن بود از ازاله وی
کنند در ریاض الاهاب یعنی سپیدی مرده علاج بعد تنقیه بلغم
بر کماله ششی بر روغن زیت بالاند و دروشنایی بیل برتر کشند در
جرب الابحان یعنی فرو نیهای خرد یا خارش که در باطن پیک پدید آید علام
حسب ماده تنقیه نمایند و بر روغن سفیدی کشند در برد و آن رطوبت
عظیفه زاله مانند که اگر بر ظاهر پیک افتد علاج بقیه و طی و دخیون تعلین
و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند در صلابت جنین
و غلظت آن سختی چون در پیک افتد کشادن پوشیدن چشم و شوار میشو
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلین موضع تحلیل ماده نمایند با کباب حریه
و این اجزاء بعین نیز خوانند و آنجا که با صلابت ابجن خارش ملا ماده بود می
پوسته بعین در بلاق یعنی سطر و سرج شدن پیک صومر

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که اس در ثقبه است یا برون اگر در دست فتور در سمع و شدت در د
ر زومت باشد بر که دوائی مرکب است باب گشنیز علانایند درون و برون
گوش و سایر پستان و دوشند تا در بایستد و اگر نایستد احاب علیه باخم
لکمان چکانند تا بریم کند و بالای دینچه شده و اگر برون ثقبه است و رزم طری آید
و تب لازم میباشد و در دوشند و میباید درین استعمال روادعات نهیست
و عند شدت در دپارچه و آب گرم تر کرده بکشد توان کرد و بنک گرم نیز به
دور و زبرک کرب در روغن زرد که نه دینچه بر درم بهند تا تحلیل داده کند فایده
آنچه گفته شد بود گرم مخصوص است اما درم بار درون صماخ بود یا برون مطبل
سامع نمیشود و در قوی تب نامی میباشد اما نقل و تمه و لازم دیت و در غرض
تر ب چکانیدن بعد ثقبه نفع تمام دارد و در بار **فصل ۳** در قرحه گوش و
نشانش تقدم و رمت و بر آمدن بیم علاج شهید انزروت مسحوق و پخته
آلوده بکند از تپاک کند و بعد از زروت و دم الاخون و کند زرد و
نمایند یا بر روغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر در دوشید بود و خاکستر
و قدری جند بید سحر جهت اصلاح افیون بهم آمیخته در در سازند یا بجزیری امین
چکانند **فصل ۴** در طرش و در قرحه و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان
اورا و قرحه نقصان صماخ را صمم گویند و کاهی کمی مرادف و دیگری آید علاج
حسب سبب تدارک کنند و در اینجا تقیه بفرایق نمایند اگر تقیه مطلوب باشد آنچه
روز ببحران می افتد محتاج تبخیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا مومکود بود و علای
نه پذیرد و طفل را اگر گوش کران شود و معتزله بکن نمایند و یک قطره در گوش چکانند
و **فصل ۵** در دخول الحصاة یعنی در آمدن شکر زرد مانند آن در گوش
علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون آید باید تن را

[illegible]

ذوق و دوی است که طعمی باطبعی می آید در وقت تناول یا بدون آن
و سبب این غلبه غلطی از اخلاط است و طعم این آل علاج تنقیه خلط غالب نماید
بفضیه یا با سهال بعد غرغره فرمایند بکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق
یعنی هیچ نزه محسوس نشود و گاه باشد که حس نس یا بطل شود و از حرارت
برودت تنفعل گردد زبان و سبب این علت نفوذاده طبست در مجرم
علاج بعد تصحیح و تنقیه و مانع غرغره فرمایند بطبیخ عاقر قرحا و موزج و خندل اگر
حرارت نباشد و الا کل سرخ و سماق بچوشانند و طبخ او بکنجبین یا مرغی آمیزند
نفرغ کنند **فصل ۱۲** در قشر زبان و دمان یعنی پوستهای باریک جدا
شود و از دمن زبان چون تخم قره بیشتر جدا میگردد و علاج بعد فصد سهال
منه آس و کل سرخ و کلار و سرکه بچوشانند و مضغه کنند **فصل ۱۳** در
شور الفم یعنی دانه های خرو که در دمن بر آید علاج که زنده و سهیل و دند بستر
که در کشنیز و عدس و حبث شعلب جوشانیده باشند و مضغه نمایند **فصل ۱۴**
در قلاع یعنی جراحت و ریش دمن که ناز و باطنی بود علاج حبث نازده
تنقیه کنند بعد اگر دومی باشد یا صفر اوسی غرغره کنند بدینچه در شور کفتم و
طباسیر و کلار و کافور باریک ساخته در و سازند و آنجا که قرحه بغایت بد بود
بسرکه و نمک تمضمض نمایند تا طوبت زده شود و اگر از لدغ سرکه بشیر عصار
بجای سرکه آمیزند و اگر بلغمی بود و یا شیر آن فربیده و عاقر قرحا و سرکه جوشند و مضغه
کنند و اگر سودا بود و بر یک خا بخامد و غر ساق کا و بالند و بوی جهت تقویت محل
نار و کشنیز و پوست انار و سرکه بچوشند و مضغه کنند **فصل ۱۵** شیر خشت و آب
عنث شعلب حل کرد و قلاع صبیان را بایند آن تمام دارد و بدتور کا و زبان
سوخته پاشیدن **فصل ۱۶** در آکله الفم و آن قلاع خبیثه است که زود

فصل ۱۷ در بطلان ذوق
فصل ۱۸ در بطلان ذوق
فصل ۱۹ در بطلان ذوق
فصل ۲۰ در بطلان ذوق
فصل ۲۱ در بطلان ذوق
فصل ۲۲ در بطلان ذوق
فصل ۲۳ در بطلان ذوق
فصل ۲۴ در بطلان ذوق
فصل ۲۵ در بطلان ذوق
فصل ۲۶ در بطلان ذوق
فصل ۲۷ در بطلان ذوق
فصل ۲۸ در بطلان ذوق
فصل ۲۹ در بطلان ذوق
فصل ۳۰ در بطلان ذوق
فصل ۳۱ در بطلان ذوق
فصل ۳۲ در بطلان ذوق
فصل ۳۳ در بطلان ذوق
فصل ۳۴ در بطلان ذوق
فصل ۳۵ در بطلان ذوق
فصل ۳۶ در بطلان ذوق
فصل ۳۷ در بطلان ذوق
فصل ۳۸ در بطلان ذوق
فصل ۳۹ در بطلان ذوق
فصل ۴۰ در بطلان ذوق
فصل ۴۱ در بطلان ذوق
فصل ۴۲ در بطلان ذوق
فصل ۴۳ در بطلان ذوق
فصل ۴۴ در بطلان ذوق
فصل ۴۵ در بطلان ذوق
فصل ۴۶ در بطلان ذوق
فصل ۴۷ در بطلان ذوق
فصل ۴۸ در بطلان ذوق
فصل ۴۹ در بطلان ذوق
فصل ۵۰ در بطلان ذوق
فصل ۵۱ در بطلان ذوق
فصل ۵۲ در بطلان ذوق
فصل ۵۳ در بطلان ذوق
فصل ۵۴ در بطلان ذوق
فصل ۵۵ در بطلان ذوق
فصل ۵۶ در بطلان ذوق
فصل ۵۷ در بطلان ذوق
فصل ۵۸ در بطلان ذوق
فصل ۵۹ در بطلان ذوق
فصل ۶۰ در بطلان ذوق
فصل ۶۱ در بطلان ذوق
فصل ۶۲ در بطلان ذوق
فصل ۶۳ در بطلان ذوق
فصل ۶۴ در بطلان ذوق
فصل ۶۵ در بطلان ذوق
فصل ۶۶ در بطلان ذوق
فصل ۶۷ در بطلان ذوق
فصل ۶۸ در بطلان ذوق
فصل ۶۹ در بطلان ذوق
فصل ۷۰ در بطلان ذوق
فصل ۷۱ در بطلان ذوق
فصل ۷۲ در بطلان ذوق
فصل ۷۳ در بطلان ذوق
فصل ۷۴ در بطلان ذوق
فصل ۷۵ در بطلان ذوق
فصل ۷۶ در بطلان ذوق
فصل ۷۷ در بطلان ذوق
فصل ۷۸ در بطلان ذوق
فصل ۷۹ در بطلان ذوق
فصل ۸۰ در بطلان ذوق
فصل ۸۱ در بطلان ذوق
فصل ۸۲ در بطلان ذوق
فصل ۸۳ در بطلان ذوق
فصل ۸۴ در بطلان ذوق
فصل ۸۵ در بطلان ذوق
فصل ۸۶ در بطلان ذوق
فصل ۸۷ در بطلان ذوق
فصل ۸۸ در بطلان ذوق
فصل ۸۹ در بطلان ذوق
فصل ۹۰ در بطلان ذوق
فصل ۹۱ در بطلان ذوق
فصل ۹۲ در بطلان ذوق
فصل ۹۳ در بطلان ذوق
فصل ۹۴ در بطلان ذوق
فصل ۹۵ در بطلان ذوق
فصل ۹۶ در بطلان ذوق
فصل ۹۷ در بطلان ذوق
فصل ۹۸ در بطلان ذوق
فصل ۹۹ در بطلان ذوق
فصل ۱۰۰ در بطلان ذوق

در این فصل از غلبه رطوبت و سردی و از غلبه حرارت و خشکی و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است

پراکنده شود و علاج آنچه در قلاع کفایت از تنقیه و زدودن طوبت فاسد حاصل آرند و بعد از استادن قرصه از انقشار غده میون بگذرانند یا سورتجان تا پاک کند و در این اودیه حرکت شود و بالعجه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه یا سکر آینه **فصل ۱۸** در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه و در پیداری بود خواه و جواب یا از حرکت و رطوبت معده بود یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارت است و رطوبت معده زیاد شود و آنچه از برودت است در پیری معده و ایضا ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در چارکاسنی تازه با قدری نمک نیکوب بخامند و آب بلغم بخامند و در بار و کند و مصطکی مضغ نمایند **فصل ۱۹** در خمر افغم یعنی به بوی دهن علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنطیف او نمایند و اگر از دماغ می آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر بسواک کردن ملازم باشند و مضمضه و غرغنه با گنجد کاه یا گاهی صبحگاهی درازا به نخر غیر قوی مجرب است **فصل ۲۰** در درم لنگ یعنی آماس کام و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بی درد علاج حسب ماده تنقیه نمایند و غرغنه که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند **باب ۲** در امراض شفت یعنی لب **فصل ۱** در ریاض شفت یعنی سپیدی لب و این غیر رص است علاج تنقیه بلغم نمایند و آنچه غلیظ بگذرانند و در غرغنه یا سیم یا خمری در بینی چکانند **فصل ۲** در تشق و تشقیر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ در باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم بکنند و محل تشق از هوا محفوظ دارند و ماز و اسفیداج و نشاسته و گلیسر

در این فصل از غلبه رطوبت و سردی و از غلبه حرارت و خشکی و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است

در این فصل از غلبه رطوبت و سردی و از غلبه حرارت و خشکی و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است

در این فصل از غلبه رطوبت و سردی و از غلبه حرارت و خشکی و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است و از غلبه صفات دیگر که در این کتاب مذکور است

باید که در این فصل از غرض است و تدبیر او تدبیر نیست فصل در کل
و غرض از این است که انسان را خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن
دندان علاج نقیه دماغ کند و خصص و ماز و عاقر قرع اسنون سازند و آنچه
از افامی طوبت اصلی باشد هرگز دندان و اسباب و بول پیدا شود و از آن
میگیرد و ما جهت بطور اثر و بول تربیت باید کرد فصل در غرض از این است
مانند سفال در پنج دندان متکون شود و در دو دندان را قلع نیز مانند علاج
نقیه دماغ نماید پس این است از این بر داند و بعد اسنون که از بد لهر
شیخ سنجیده با اندک باغچه را در دو دندان و دیگر متکون شدن دندان
و دندان صفت نشان صفت و سیاهی و با و نجاشی نشان سودا و جوی نشان
بلغم حلیط علاج حساب با و غیبه نماید پس در حضرت ارد عدس با هر که و در
نخ کبر و روغن کل و در بیاض روغن مصطکی باید یالید فصل در ترک
انسان یعنی جنبش دندان علاج آنچه و دعیان شیخان افتد با قضا می
مراحم او نشوند اما آنچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد و حسب سبب بیشتر
از غلبه رطوبت و جوش خون و فساد و لته باشد قصد قیال و چهار رک و حجامت
و قن و ارسال طلق بر لته نفع تمام دارد و کشتنهای مقوی نافع است و هرگاه
دوا سودمند بود و حاجت بکشد آن آید نخست آنرا پنج دست کند بدین طریق
که بن دندان را بمضع بپارند پس بر آن پنج تر با یک گرفته باشند و با شیر انجیر خام
بالند و سه روز این عمل کرده باشند که بلا تصدیع منتفع خواهند شد فصل
در یزاید السین یعنی اگر ده شدن یا در از شدن دندان علاج اگر از
علیه خون بود که زنند و مسهل دهند و این با و رومی باشد و اگر مضع
بودی در و باشد مسهل مغب باید داد و اگر زیادتی حقیقه باشد که دندان

بسیار دارد و این نیز قسمی از غرض است و تدبیر او تدبیر نیست فصل در کل
و غرض از این است که انسان را خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن
دندان علاج نقیه دماغ کند و خصص و ماز و عاقر قرع اسنون سازند و آنچه
از افامی طوبت اصلی باشد هرگز دندان و اسباب و بول پیدا شود و از آن
میگیرد و ما جهت بطور اثر و بول تربیت باید کرد فصل در غرض از این است
مانند سفال در پنج دندان متکون شود و در دو دندان را قلع نیز مانند علاج
نقیه دماغ نماید پس این است از این بر داند و بعد اسنون که از بد لهر
شیخ سنجیده با اندک باغچه را در دو دندان و دیگر متکون شدن دندان
و دندان صفت نشان صفت و سیاهی و با و نجاشی نشان سودا و جوی نشان
بلغم حلیط علاج حساب با و غیبه نماید پس در حضرت ارد عدس با هر که و در
نخ کبر و روغن کل و در بیاض روغن مصطکی باید یالید فصل در ترک
انسان یعنی جنبش دندان علاج آنچه و دعیان شیخان افتد با قضا می
مراحم او نشوند اما آنچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد و حسب سبب بیشتر
از غلبه رطوبت و جوش خون و فساد و لته باشد قصد قیال و چهار رک و حجامت
و قن و ارسال طلق بر لته نفع تمام دارد و کشتنهای مقوی نافع است و هرگاه
دوا سودمند بود و حاجت بکشد آن آید نخست آنرا پنج دست کند بدین طریق
که بن دندان را بمضع بپارند پس بر آن پنج تر با یک گرفته باشند و با شیر انجیر خام
بالند و سه روز این عمل کرده باشند که بلا تصدیع منتفع خواهند شد فصل
در یزاید السین یعنی اگر ده شدن یا در از شدن دندان علاج اگر از
علیه خون بود که زنند و مسهل دهند و این با و رومی باشد و اگر مضع
بودی در و باشد مسهل مغب باید داد و اگر زیادتی حقیقه باشد که دندان

بسیار دارد و این نیز قسمی از غرض است و تدبیر او تدبیر نیست فصل در کل
و غرض از این است که انسان را خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن
دندان علاج نقیه دماغ کند و خصص و ماز و عاقر قرع اسنون سازند و آنچه
از افامی طوبت اصلی باشد هرگز دندان و اسباب و بول پیدا شود و از آن
میگیرد و ما جهت بطور اثر و بول تربیت باید کرد فصل در غرض از این است
مانند سفال در پنج دندان متکون شود و در دو دندان را قلع نیز مانند علاج
نقیه دماغ نماید پس این است از این بر داند و بعد اسنون که از بد لهر
شیخ سنجیده با اندک باغچه را در دو دندان و دیگر متکون شدن دندان
و دندان صفت نشان صفت و سیاهی و با و نجاشی نشان سودا و جوی نشان
بلغم حلیط علاج حساب با و غیبه نماید پس در حضرت ارد عدس با هر که و در
نخ کبر و روغن کل و در بیاض روغن مصطکی باید یالید فصل در ترک
انسان یعنی جنبش دندان علاج آنچه و دعیان شیخان افتد با قضا می
مراحم او نشوند اما آنچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد و حسب سبب بیشتر
از غلبه رطوبت و جوش خون و فساد و لته باشد قصد قیال و چهار رک و حجامت
و قن و ارسال طلق بر لته نفع تمام دارد و کشتنهای مقوی نافع است و هرگاه
دوا سودمند بود و حاجت بکشد آن آید نخست آنرا پنج دست کند بدین طریق
که بن دندان را بمضع بپارند پس بر آن پنج تر با یک گرفته باشند و با شیر انجیر خام
بالند و سه روز این عمل کرده باشند که بلا تصدیع منتفع خواهند شد فصل
در یزاید السین یعنی اگر ده شدن یا در از شدن دندان علاج اگر از
علیه خون بود که زنند و مسهل دهند و این با و رومی باشد و اگر مضع
بودی در و باشد مسهل مغب باید داد و اگر زیادتی حقیقه باشد که دندان

فانی
اسنون سازند
کند از دندان
نشان دندان
نشان دندان

دوا را از این طریق و فصل در ترک انسان یعنی جنبش دندان

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

میرکامہ دیندینیں مادمہ راضی ہوں
 ان کی کوشش آں کوشش ہوں
 خیر خیر ہوں ہوں ہوں
 ہوں ہوں ہوں ہوں

فائدہ ہاں کہ بلع متعذر ہو و ہر جہرہ و دہلین کے دن مجھے نہادہ بکندہ مری قدر
 میکشاید بلع چیزی رفیق ممکن میگردد و در آنجا کہ تنفس منقطع شود وجہ اباید شکست
 بطر تصیکہ و موطولات مذکور است فصل ۴۴ در ثبور عار حرق کہ در حلق و مری
 و قصبہ ریہ پدید آید علامات ثبور مری شدت و دردت و محل مری عند مری و غذا خاتہ
 کہ طعام ترش مزیز بود نشان ثبور حلق و قصبہ یازداید و جہت عند کلم و غایند
 وازدود و غبار رسیدن نہ وقت مرد و غذا علاج فصد کنند و آب نوآکہ لیکن گویند و ان
 آب بہر دہر پیر کنند و اغذیہ غیر فی حدت و غیر فی خشونت خورند و ہر گاہ بداند
 ثبور عتہ خواہد شد بہ فصیح و بعد اغفار بکجا کوشند چنانچہ در خاق گذشت در ثبور حلق
 غرغرہ خانی بیشتر میگردد ہشتاد فصل ۵ در تعلق علق بخلق یعنی در آویختن
 و پوچہ بدانند کہ بسا آہاست کہ در وی پوچہ ای خرو می باشد و چون آزا کسی
 نبوشد آن پوچہ و بدن خلق یا ورن قصبہ یا مری یا ورنو یا بکام بر آید سوختن
 و در آنجا آویز و با بکلمہ بچہ درون سو بود و منظور نشود از غم و تبہاری توان یافت
 کہ غیر ازین کردہ ہی نباشد و گاہ کہ خون قیق اردہن اندازد بی سبب دیگر اما بچہ
 در قصبہ ویز و یکدم از سرفہ عالی نباشد و انچہ بچہ بی مینی آویختہ باشد بکام بر آید
 مہسکی و مانع پیدا بود و علاج آنرا کہ توان پدید منقاش گرفته بر آزند چنانچہ سر او
 در آنجا فاند لہذا گفته اند کہ از منقاش کردن خلق بخش کنند و زانی گرفته دارند تا
 دہن او کہ در عضو متعلق است سست شود و جدا کرد و وین سیر و ن آرد و اگر آبالت
 نتوان گرفت یعنی و درون باشد کل سیاہ و خرطیہ اندازند و دہن بپار بدان نمایند
 تا از لو جدا شود و بکل در آویز و زیراکہ مالوف اوست پس سیر و ن آزند و اگر بکام
 بر آید باشد ثبور نیز و عصارہ قمار الحار و خرقیہ دیر کہ بچہ در مینی چکاند و ہر گاہ
 و پوچہ عین جدا کردن مجہدہ افتد ندوتی گناند و الا سہل و ہند بہر آید فائدہ قشر

[illegible]

۱۲

الحسن
ست دودم کذا سنه
خطبات کی یادگار و خلیفہ
قادحان کا نام مبارک است
و ان سے ملازم تمام ملت مراد
دیوانہ کو کہتے ہیں یہاں ازراہ کیا جاتی ہے
بنی است دفعہ بی ازراہ چاند

و غرغره درینجا نصف کلی دارد و فصل ۱۲ در تدریس غرق هرگاه آدمی را از آب برآیند
و بهوش بود اما نفس باقی باشد و از کون سازند و شکم بخش کنند تا آب برآید
و نفس و نجس در خمر که جوئید و صاف نموده در طلق ریزند تا بهوش آید بعد
حریر و ارد نموده و شیر دهند تا از سحرش اصلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غرق
را که بعد از آب بعد غرق حیات میباشند همچون مسکوت را غلط محض است همین
که نفس میزند حکم موت می کنند و تغذیه تدریس بر دارند فصل ۱۳
در تدریس غرق بوقت یعنی کسی که کله می وی به کند خفه کرده باشند هرگاه
نفس باقی بود فی الفور کنند بر بند پس بگویند کف در دهن دار و یا نه اگر اند
که قیفا ل زنند و بختنه نرم طبع نرم نمایند و یا بهار انجودل سوده بسیار بالند
چون بهوش آید بفرمایند که بر دهن بختنه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد
امید بود فصل ۱۴ در عسر الیمع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی اینجا
بسیب تنگی مجری بود و خناق و انطاق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوزی
تراج مری بود علاجش تعدیل مزاج است بسبب وضع اخمد و دین مرض بین النفس
باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه
فصل ۱۵ در ورم المری علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند با شربت
موافقه فصل ۱۶ در قروح المری و نشان ایشان می از ورم و جع است و
محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگر چه اندک بود و عدم تضرر بطعام حریب
لحمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد و همین فرق میکنند ورم
و قرصه با آنکه قرصه اکثر بعد انفعال ورم مری افتد و گاه بی ورم نیز افتد از ماد و حاد
علاج سوم سپید و روغن کل بکوبند و جرحه جرحه بوشند بعد از آنکه دوسه روز
مارعسل با شیر و شکر نوشید باشند و قرصه پاک شده باشد فصل ۱۷

در تدریس غرق هرگاه آدمی را از آب برآیند و بهوش بود اما نفس باقی باشد و از کون سازند و شکم بخش کنند تا آب برآید و نفس و نجس در خمر که جوئید و صاف نموده در طلق ریزند تا بهوش آید بعد حریر و ارد نموده و شیر دهند تا از سحرش اصلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غرق را که بعد از آب بعد غرق حیات میباشند همچون مسکوت را غلط محض است همین که نفس میزند حکم موت می کنند و تغذیه تدریس بر دارند فصل ۱۳ در تدریس غرق بوقت یعنی کسی که کله می وی به کند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی بود فی الفور کنند بر بند پس بگویند کف در دهن دار و یا نه اگر اند که قیفا ل زنند و بختنه نرم طبع نرم نمایند و یا بهار انجودل سوده بسیار بالند چون بهوش آید بفرمایند که بر دهن بختنه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید بود فصل ۱۴ در عسر الیمع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی اینجا بسیب تنگی مجری بود و خناق و انطاق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوزی تراج مری بود علاجش تعدیل مزاج است بسبب وضع اخمد و دین مرض بین النفس باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه فصل ۱۵ در ورم المری علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند با شربت موافقه فصل ۱۶ در قروح المری و نشان ایشان می از ورم و جع است و محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگر چه اندک بود و عدم تضرر بطعام حریب لحمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد و همین فرق میکنند ورم و قرصه با آنکه قرصه اکثر بعد انفعال ورم مری افتد و گاه بی ورم نیز افتد از ماد و حاد علاج سوم سپید و روغن کل بکوبند و جرحه جرحه بوشند بعد از آنکه دوسه روز مارعسل با شیر و شکر نوشید باشند و قرصه پاک شده باشد فصل ۱۷

ریه بود وقت آواز و تشنگی دفع بطلبات کواهی به علاجش سلیب است یا بزبان
مرطب نشسته نافع تر و شیرین نوشیدن سودمند تر و آنچه از بردن تشنگی بجز
از سردی کواهی به و علاجش تسخین است و آنچه از یابو باشد که درینا قد نفس
درآید عدم گرانی و سرخه بل بلغم و تضر از چیزهای بادی کواهی به و علاجش سرد
ست بتفقیه و تعدیل شربت و آب و نه بر سینه و پهلو ضا کردن و فایده خورش
نافع و آنچه از گرم تشنگی و جگر و جز آن بود عرض عرض باشد و در امر این
باید و آنچه از خنق بود که شت و آنچه از استلای معده بود در پری معده باید پدید
علاجش تنقیه معده است بقلیل غذا و تجوید مضمون نوعی است از غرض که معصبین
اقسام است و اما بر سینه است نکند دم نیاید و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را
احتصاب النفس گویند پیش با و غلیظ بود و یا گرم که در مجری نفس افتد یا تخرک
عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۱۲** در حال یعنی سرفه آنچه از سوزن
سافج ریه بود تشنگی هر واحد گذشت و علاجش تعدیل است و آنچه از خون
با عظم و گرمی نفس و حرمت و جگر باشد و علاجش قصد است و اگر گرمی و جگر بود
اطعای او بر روات نمودن و منقوع تلین کردن در محال مفید و از آنچه از
ریختن ماده رقیق دماغ بود بی نفت باشد و شب و بعد خواب غایب کند و علاجش
نزه است و بطبع گوشت مرغی کردن و منع عربی و درین شستن مفید و آنچه از زرد
ماده بر تشنگی بود از دماغ و غلیظ شدن وی در آن و بر آمدن خلط از ج
بسر فرستد و گرانی سینه و عقب ز کام پیدایش کواهی میاید و علاجش
بلنج زودفا و انجیر و حلیم و پنجه نوشیدن است و رب السوس و فلفل و شکر
بر سه برابر ج ساخته در دهن گرفتن آنچه از رطوبت تشنگی و سینه بود بلغم بسیار
بسر فرستد و اگر دماغ باشد و سینه خرخره کند و این شباخ و مرطوبین بیشتر است

اندرست و آنجا که از سرایه قضاال و جماعت لغز و مضحک لطیف مذکور کنند و آنجا که
از خمر و قصبه آید بطبع مذکور نمیکند و قرض نفت ادم و دوزخ نیز مذکور است
قصبه قصبه اخرج است و آنجا که در شامی و رونی بود فقط و آنجا که است شش
نقصه صاف و با سلیق جماعت بر ساق کنند و بعضی نیز دارند و سب حاجت در
تصدیل گوشند و غنچه حاجت فاعل است بر سینه بهندش بیک ورم و ششش باشد
و آنجا که از سینه یه قصه با سلیق کنند و قرض نفت ادم نوشند اندک اندک و بعضا
بر سینه هلا نمایند و جرح سینه زود و میشود و آنجا که زمری و جعد و غیره آید تدریس
و محل یک مذکور است فاعله مانع ترین ادویه درجه یکسام نفت ادم و
مغسوس است یک شغال و شیر و برک خرنه یا سان محل بدهند و برک خرنه
خایند و خوردن مجرب است و به کاجون و ششش غیشر و دسره شدید بود
و کلاب لغز کنند و اندکی نوشند و اگر سرفه پیچر با عسل لیساند و خاکستر حبابخیر
آب نیزند و بنوشانند و اگر ناشایز آید نیزند بهتر و قوی تر بود **فصل ۴** و نفت
یعنی بدن را برادر و پن ایچ بهش الفها ذات الیه یا ذات عجب باشد
سل بود یا دیله حد و بود هر یک گفته آید و ایچ از خلق و خمره اجزای بدن
خفاق و دیگر اوزام این ظاهر شود و ایچ از سینه آید جهت انجی با س و عکاش
لطیف فاعله است بد ایچ و معال یعنی گذشت تا ماده تواند ترشح شد و بوم و
ریغن بونه و پیه یا کین با هم سرشته بر سینه صفا نمایند و قطعا چیزی مابود
و بعضی ندهند و شرب مطبوخ زوفا و خاشا و بنجر و اصل اسوس نفع تمام دارد
حد و از که و حجب سینه یا و ششش اندک و شاید این ضابطه یاد دارند **فصل ۵**
و سینه ششش در ادم از راه قصبه می آید و دیگر مفع طبعی است بر ادم و بعد
و نیت و هر کاه و ده ششش بدراید و فضای سینه ریخته جمع شود و از اجتهاد ادم

۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فصل در دوات

گویند و جدا گفته آید فصل در دوات در بعضی آماشش اسنجه بسبب آنست
 بود خواه مادی و او خون بود یا صفا یا بغیر شوز نشان می ازوم تپ معب شد
 ضیق نفس و در وقت سینه و حرمت و جفاخته خسارها و تشنگی و شدت
 تحت اعراض حسب مادی و موجب علاج که با سلیق زنده و اگر استلای خون
 سخت صافن زنده پس با سلیق و بعد قصد بطیوخ ملین با حقه نرم ملین نمایند
 و اگر سبب نزله افتاده باشد قیال نیز کشاید نماید و حلیله که در او ام ریبه و
 حب و محالین غشیه سینه نفع تمام دارد و قصد کرد و ابتدا اتفاق افتد یعنی
 از سه روز گذشته باید که از طرف مخالف کشاید اما بعد از آن ابتدا که مادی از انصاف
 پیدا شده باشد از طرف موافق باید که رعیت علت اگر برست بود هم از دست راست
 یک زنده و اگر یک بود از چپ مادی و نفس عضو بر آید و بداند که درم ریبه اگر
 با این بود وقت تپ خسار و همان طرف سرج شود و اگرانی بطرفن این لای
 بود و چون بر پهلوی راست خسید آب از دمان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود
 این باشد و اینجا که قوت تحمل باشد بغض سر سره زردی باید از حسب تقاضا بعد
 قصد تأمین و حجات بر سینه نفع دارد و جهت جذب مادی بخارج و پس از تقیه تفصیل
 در ابتدا و محلات بعد آن باید کرد و ضما و شومه و تسکین در و اثر تمام دارد و تسکین
 چیز که در وقتش باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون و یا قوز از نه زنده و
 اندک آب سرد و دوات الیه که از حبس حرمت باشد و یکی در آن کوشند که
 درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه برای تپ حاجت به برودت
 دادن شود باشد به موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب ترب و آب کدو نیز
 مجزست زیرا که درینها جلالت نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار شرس
 نبوده است نافع است و هرگاه نفس متواتر آید لعاب سفید و تفتیق با جلاب یعنی

فصل در دوات در بعضی آماشش اسنجه بسبب آنست
 بود خواه مادی و او خون بود یا صفا یا بغیر شوز نشان می ازوم تپ معب شد
 ضیق نفس و در وقت سینه و حرمت و جفاخته خسارها و تشنگی و شدت
 تحت اعراض حسب مادی و موجب علاج که با سلیق زنده و اگر استلای خون
 سخت صافن زنده پس با سلیق و بعد قصد بطیوخ ملین با حقه نرم ملین نمایند
 و اگر سبب نزله افتاده باشد قیال نیز کشاید نماید و حلیله که در او ام ریبه و
 حب و محالین غشیه سینه نفع تمام دارد و قصد کرد و ابتدا اتفاق افتد یعنی
 از سه روز گذشته باید که از طرف مخالف کشاید اما بعد از آن ابتدا که مادی از انصاف
 پیدا شده باشد از طرف موافق باید که رعیت علت اگر برست بود هم از دست راست
 یک زنده و اگر یک بود از چپ مادی و نفس عضو بر آید و بداند که درم ریبه اگر
 با این بود وقت تپ خسار و همان طرف سرج شود و اگرانی بطرفن این لای
 بود و چون بر پهلوی راست خسید آب از دمان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود
 این باشد و اینجا که قوت تحمل باشد بغض سر سره زردی باید از حسب تقاضا بعد
 قصد تأمین و حجات بر سینه نفع دارد و جهت جذب مادی بخارج و پس از تقیه تفصیل
 در ابتدا و محلات بعد آن باید کرد و ضما و شومه و تسکین در و اثر تمام دارد و تسکین
 چیز که در وقتش باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون و یا قوز از نه زنده و
 اندک آب سرد و دوات الیه که از حبس حرمت باشد و یکی در آن کوشند که
 درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه برای تپ حاجت به برودت
 دادن شود باشد به موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب ترب و آب کدو نیز
 مجزست زیرا که درینها جلالت نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار شرس
 نبوده است نافع است و هرگاه نفس متواتر آید لعاب سفید و تفتیق با جلاب یعنی

فصل در دوات در بعضی آماشش اسنجه بسبب آنست
 بود خواه مادی و او خون بود یا صفا یا بغیر شوز نشان می ازوم تپ معب شد
 ضیق نفس و در وقت سینه و حرمت و جفاخته خسارها و تشنگی و شدت
 تحت اعراض حسب مادی و موجب علاج که با سلیق زنده و اگر استلای خون
 سخت صافن زنده پس با سلیق و بعد قصد بطیوخ ملین با حقه نرم ملین نمایند
 و اگر سبب نزله افتاده باشد قیال نیز کشاید نماید و حلیله که در او ام ریبه و
 حب و محالین غشیه سینه نفع تمام دارد و قصد کرد و ابتدا اتفاق افتد یعنی
 از سه روز گذشته باید که از طرف مخالف کشاید اما بعد از آن ابتدا که مادی از انصاف
 پیدا شده باشد از طرف موافق باید که رعیت علت اگر برست بود هم از دست راست
 یک زنده و اگر یک بود از چپ مادی و نفس عضو بر آید و بداند که درم ریبه اگر
 با این بود وقت تپ خسار و همان طرف سرج شود و اگرانی بطرفن این لای
 بود و چون بر پهلوی راست خسید آب از دمان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود
 این باشد و اینجا که قوت تحمل باشد بغض سر سره زردی باید از حسب تقاضا بعد
 قصد تأمین و حجات بر سینه نفع دارد و جهت جذب مادی بخارج و پس از تقیه تفصیل
 در ابتدا و محلات بعد آن باید کرد و ضما و شومه و تسکین در و اثر تمام دارد و تسکین
 چیز که در وقتش باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون و یا قوز از نه زنده و
 اندک آب سرد و دوات الیه که از حبس حرمت باشد و یکی در آن کوشند که
 درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه برای تپ حاجت به برودت
 دادن شود باشد به موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب ترب و آب کدو نیز
 مجزست زیرا که درینها جلالت نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار شرس
 نبوده است نافع است و هرگاه نفس متواتر آید لعاب سفید و تفتیق با جلاب یعنی

شرت تند جرمه جرمه می دهند آب نیم گرم بر سینّه و پهلو می زنند تا دم با عتدال آید
و در دایستد و بداند حال اناس در هر عضو می که افتد از سه وجه بیرون است یا
تحلیل شود و ماده خفته شده نفث بر آید یا می کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اولایم
این مالک نفث اعراض است روز بروز سهولت نفث و نشان بیم کردن است اعراض
مخصوص از یکم پنجه شود و چون پنجه شود تب و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد
بسی روزیکه آن دم کشاید باز تب شدت کند و بزرگد و نشان تصلب دم خفت اکثر
اعراض است و شدت ضیق نفس و سر درد شک ثقل و نادر باشد که این دم تصلب
کم کشاید با جمله بعد انفجار اگر در خوب بر آید بهتر و الایم دهند بد پنجه و نفث المده
گذشت بسیار باشد که پیش از تمامی نفث بسبب ضیق چون خشم و قی و حرکت و
جز آن دم کم کشاید و خون حرف یا ماده خام بر آید و چون چنین اتفاق افتد و در
رند و علاج نفث الدم گوشند و آنچه بسبب دوت بود از بغم ساد یعنی غیر شور باشد
یا از سودا نشان یعنی کثرت لعاب هن شدت ثقل و ضیق نفس در بل و جهت اتفاق
اعراض حرارت اما تب و حمله او دم احتشای لازم است لیکن در بار شدت می باشد و در بار
بمنفث و نشان سودا و سر درد یا بس است و عصر خندید هوا و افزون ضیق نفس و در
ایام و اگر کز استحال و دم حار که صلب شده باشد تقدم او کو اهی دهد علاج در بعض
اند را تبه آتیلین طبع کنند و در ادعای ضما و نمایند و بعد چند روز که تب ساکن شود
آنچه در سعال یعنی گذشت از نفث و قویه کار برند و در سودا و سی لعاب تخم کتان
و خطمی بروغن بادام تجرب نمایند و کد لک شیر و قحطان و مینات ضما سازند
و این کتبره شود و به آنکه گاه باشد که در ذات الریه تنگ تولد شود همچون سنگ شدن
و بعد از سه روز بایستد باشد که بسبب انجماد عیاد با باشد **مناقصه** در سل یعنی قرصه
نشان او وجود تب و قی است و بروز در دوسه و نوزده باشد که به با طوبت حسام

شربت قند جرد جرد می دهند و آب نیم گرم
 و در دو بایستد و بداند حال آماس در هر
 تحلیل شود و ماده پخته شده نفث براید یا
 این اماکن خفت اعراض است روز بروز
 مخصوص و از یک پخته شود و چون پخته شود
 پس روزیکه آن درم کشاید بارت پشد که
 اعراض است و شدت غینق النفس و سرفه
 کشاید با بجمعه بعد انفجار اگر بدو خوب براید
 گذشت بسیار باشد که پیش از تمامی نفع
 جز آن درم کشاید و خون مرغ یا باد و خا
 رند و علاج نفث الدم گوشتند و آنچه بسبب
 یا از سودا نشان ملغمی کثرت لعاب من شده
 اعراض حرارت اما پ و حمله او را م احتشاز
 بنفث نشان سودا و سرفه یا بس است
 ایام و اگر نه استمهاله درم حار که صلب شده باشد
 اندر ابتدا تلیمین طبع کنند و در اوقات ضا
 آنچه در معال ملغمی گذشت از نفع و نفعیه
 و خطمی بر روغن بادام تجرع نمایند و که لک
 و این کسر به شود و بد آنکه گاه باشد که در د
 و بعد سرفه بپسند باشد که بسبب انجماد عیاضا
 نشان او وجود و پتوقی است و در روز و در

انجا که حضور و تجرید بجای برآمده است و در شش شده یکی بطرف سینه و
 دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملحق الترقوین رسیده و در اینجا بهم پیوسته
 جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این غشاء در نمود
 فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر مشوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف
 می دارد باجمه اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از درم ریه جویند مراعات
 همه قوانین مرغی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احسان
 در آن پوشیده نیست و ضماد و ذات الصدر بر سینه باید که پشت و در ذات العرض
 میان دو شانه و در حلقه فرق میان فئات الریه و این اورام است که ذات الریه
 بعضی مویجی بود و ضیق نفس شدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا
 بعضی از سرسام آنرا محتمل نمیسازند فائده بسیار باشد که درم جگر جهت جد
 معالقی و احداث شکلی نفس مجزآن مشابه شود ذات الحنج و فرق بین آنهاست
 که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم باشد جانب جگر ثقل و الم بود و
 اکثر بول غلیظ آید انقباض هرگاه ماده این اورام منجمه شود و کلهوز بخاک از غمده
 توالم نفث و لون او معلومست بزودی در آن کوشند که ماده نفث پاک
 شود قبل از آنکه ریم گردد و بهر این کار آب کرم و کشکاب رقیق باشد و مسکه
 با عسل داون صوابست و بر پهلوی محلول خشن بایری میدهند بر نفث لثا
 الریه تلک الحنج و شفا منها با الاستقصاء فائده ذات الحنج دو گونه است
 حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه با غلیظ در نواحی
 پهلوی و بین الاغشیه بند شود و در دلدرد و چونکه محتبس در اغشیه است بواسطه عدم
 انتقال مشابه کرد و حقیقی و فرق بینها از خفت که لازمه ریج است و عدم لزوم
 حسی در ریجی و جزآن ظاهرست و تفسیر محملات کافی باشد که مبسوط با فیه

[illegible][illegible]

که بدل مخصوصند آنچه قریب عندالاست یا قوت است و غیره و در وقت
کافران و آنچه گرم است درونج است و جذار و مشک و عنبر و زرباد
و ابریشم و زعفران و همین و قرقفل و عود و خام و باد و نجویه و تخم
و شاهسفرم و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج و سافج بند سی و حسن
و آنچه سرد است مروارید است و کهربا و بسند و کافور و مشک و طباشیر و گل مغوی
و حبیب کشنیز و از مرکبات مغرقات یا قویه و دوار و مسک و بهر طب و دیاس
ازین ادویه عار و بار و هر چه ضد سبب بود بکار توان بست و بداند که مبالغه
و تبرید دل اگر چه حرارت قوی بود منع است از آنست که قدما قوص کافوری و عطر
در حرارت دل تجویز میکردند با آنکه تدریج نیز ملحوظ است چه بصاحب زعفران
قوت ادویه سرد و زود بدل میرسد و طبیعت حرارت آنرا بقوت روح صرف مینماید
و بر دوت ادویه را با صلاح جرم دل **فصل ۴** در ورم ادنی القلب یعنی آنکه
و کوکوش دل و پوششیده است که بر سر دل و افزونست که نسیم از آن
در می آید و اینها را ادنی القلب نامند هرگاه روح با طالت امراض تحلیل میاید
خدا که بدل میرسد علاوه میگرد و جزو عضو میشود و احداث ورم مینماید پسند
گفته اند که این ورم اکثر سرد می باشد چه ورم گرم در دل بود یا ورنه غلظت
یا در آدنش فی الغور میکشد اما ورم سرد که در کوکوش دل بود وی نیز مهلک است
لیکن آنچه در غلاف یا در کوکوش او باشد اصلاح میکشد و اگر زود تدارک ننهد آید
والا روز بروز لا غمی می فرماید تا که بهلکات می انجامد و نشان وی حساس
تصل است در سینه نزدیک بغیم معد و در اکثر حالات شبیه غشی پیدا شدن
دل مضطرب داشتن و چشمها سیج و روی بغایت زرد بودن علاج طبیح بانه
اکلیل و پریا و شان و سهوس کندم بر بنیه ورم معد و نزد و کدک ادویه محله فضا و غما

من شوق بماند که در محفل کرم که بر کزینا در محضر انوار و نور و طرب و کبر

[illegible]

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

و با بجهت تقویت قلب کوشند و بدانکه ورم سرد که در غلاف دل افتد نسبت به بجهت
 و کوشش او افتد قلیل الشدة است و عشی و می سکته **فصل ۸** علت و خونی
 و این است که در یاد بجا گویند و و از دل بر می آید بالا چون بسیار عشی
 آرد و سوز فکر علاج در تطیب و تنقیه سودا کوشند **فصل ۹** در غنطه قلب
 یعنی فشردن دل و عند حصول این حالت عشی میشود و لعاب از دهن
 سیر و دوبار اندک مدت افتاد رو میدهد علاج در تعدیل حکم کوشند و مسهل سول
 دهند و بفرجات دل و دماغ را تقویت نمایند و تریاق کبیر را کشیر النفع دهند
فصل ۱۰ در نقشه القلب و می است که باید برصین که دلش میخراشد
 و از شدت المیهوشش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بهوشی سنگج در رو
 می افتد جهت در و عرق بسیار می آید بهر ضعف ماسکه علاج تحقیق سبب نمایند
 که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند
 و بنقیه صغرا و صغرا و می و شربت ششخاش بعد تنقیه در زنی نفع تمام دارد
فصل ۱۱ در قذف قلب و می است که پندار و گویند دل بر دهن می آید
 و این از ماده خونی افتد یا صغرا و می تغییر لون روی حسب ده در وقت لازم
 علاج با لیت از یمن کشانید و مسهل صغرا دهند و کلاب عرق بید مشک و
 شربت مندل مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و بفرجات دهند **فصل ۱۲** در
 جذب قلب و می است که پندار دل فرو سو کشیده میشود سبب جن حصول خلط
 در معالین حکم و گاهی باشد که باین حالت الم خفیف حالتی شبیه به عشی نیز افتد
 علاج حسب اخلط تنقیه کنند و تمون وجه مرصین در وقت بر خلط ولالت
 کند **فصل ۱۳** در احتیاج الرطوبه علی قلب و می است که پندار و که دل
 آب افتاد است و حرکت کند حرکت اختلاجی و قد ما از انواع خفتان

فصل ۱۴ در غنطه قلب و می است که پندار و گویند دل بر دهن می آید
 و این از ماده خونی افتد یا صغرا و می تغییر لون روی حسب ده در وقت لازم
 علاج با لیت از یمن کشانید و مسهل صغرا دهند و کلاب عرق بید مشک و
 شربت مندل مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و بفرجات دهند **فصل ۱۵** در
 جذب قلب و می است که پندار دل فرو سو کشیده میشود سبب جن حصول خلط
 در معالین حکم و گاهی باشد که باین حالت الم خفیف حالتی شبیه به عشی نیز افتد
 علاج حسب اخلط تنقیه کنند و تمون وجه مرصین در وقت بر خلط ولالت
 کند **فصل ۱۶** در احتیاج الرطوبه علی قلب و می است که پندار و که دل
 آب افتاد است و حرکت کند حرکت اختلاجی و قد ما از انواع خفتان

در غنطه قلب و می است که پندار و گویند دل بر دهن می آید

در جانب پسر پیدا شدن کواسی و به علاج تکمیل کند و خیر بود و کلاب بخوشانند
 بنوشانند و پودینه نمایند فرماید تا روع آید و کونوی و بنده و اگر با غلیظ باشد
 مسهل ملغم خوراند و تجوید ملغم و حله لازم شناسند و مجله ناری برسد و هاون فوراً
 اثر میدهد **فائد** سکنجبین یا کلاب آسنیخته و اگر اثر تمام سید با وجع معده از هر
 که باشد و بداند که بسیار باشد که در ملغم قوی یا ملغم شود و و چیر خنک آوده شود و بنابر
 منع تحمیل سکونی وزن در و کمان افتد که مادی و چار بود و همچنان بسیار باشد که مادی و چار
 بود و چیری گرم خورده شود و بنابر تحمیل انجریه و کسر ساج سکون پیدا آید و توهم شود که مادی و چار
 بود و این سرد و غلاط است آخر هر سید بدین جهت که با مار و دیگر تحقیق نمایند و
 باین چنین منافع کا و به غرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا میدهد
 بکمیت یا کیفیت لازمه علاجش استخراج است بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
 بوده باشد خنک روز تقلیل غذا کند و در آنجا که کیفیت سبب بود و با غلیظ غذا صلیح
 کیفیت دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علاتش غلبه در دست بعد غذا خورد
 و ساکن نشود و اگر بقی یا سهال علاج مقویات معده دهند و نوش دار و نافع است و اگر
 موجب ضعف اجتماع مواد بود و تفتیه آن نمایند و قرص کب نفع تمام دارد و به چنین
 قرص نیشون اگر قوت حس معده بود و علامت او ظهور در دست و بهر اندک سبب
 چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سیر بر معده آب سرد نوشیدن
 و مسخ و لک در فعل معده قهوری خوردن علاج و غلیظ روح و تخمیر عضو کوشند و بشرب
 آب کوکبا و تناول کله پاچه و نوعی است اندوه معده که در هزار و خلو معده پیدا آید و غذا
 ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه با غلیظ غلبه کند و شکم تهی بود و سبب تحلیل طوطا
 از جوع و تولد با از آن دوم آنکه صفر السبب خلواز جگر معده ریزد و سوم آنکه
 سودا از سیر بر فم معده ریزد و در خلور مایه از آنچه باید یا کیفیت سی جا و کیف شده

در جانب پسر پیدا شدن کواسی و به علاج تکمیل کند و خیر بود و کلاب بخوشانند
 بنوشانند و پودینه نمایند فرماید تا روع آید و کونوی و بنده و اگر با غلیظ باشد
 مسهل ملغم خوراند و تجوید ملغم و حله لازم شناسند و مجله ناری برسد و هاون فوراً
 اثر میدهد **فائد** سکنجبین یا کلاب آسنیخته و اگر اثر تمام سید با وجع معده از هر
 که باشد و بداند که بسیار باشد که در ملغم قوی یا ملغم شود و و چیر خنک آوده شود و بنابر
 منع تحمیل سکونی وزن در و کمان افتد که مادی و چار بود و همچنان بسیار باشد که مادی و چار
 بود و چیری گرم خورده شود و بنابر تحمیل انجریه و کسر ساج سکون پیدا آید و توهم شود که مادی و چار
 بود و این سرد و غلاط است آخر هر سید بدین جهت که با مار و دیگر تحقیق نمایند و
 باین چنین منافع کا و به غرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا میدهد
 بکمیت یا کیفیت لازمه علاجش استخراج است بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
 بوده باشد خنک روز تقلیل غذا کند و در آنجا که کیفیت سبب بود و با غلیظ غذا صلیح
 کیفیت دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علاتش غلبه در دست بعد غذا خورد
 و ساکن نشود و اگر بقی یا سهال علاج مقویات معده دهند و نوش دار و نافع است و اگر
 موجب ضعف اجتماع مواد بود و تفتیه آن نمایند و قرص کب نفع تمام دارد و به چنین
 قرص نیشون اگر قوت حس معده بود و علامت او ظهور در دست و بهر اندک سبب
 چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سیر بر معده آب سرد نوشیدن
 و مسخ و لک در فعل معده قهوری خوردن علاج و غلیظ روح و تخمیر عضو کوشند و بشرب
 آب کوکبا و تناول کله پاچه و نوعی است اندوه معده که در هزار و خلو معده پیدا آید و غذا
 ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه با غلیظ غلبه کند و شکم تهی بود و سبب تحلیل طوطا
 از جوع و تولد با از آن دوم آنکه صفر السبب خلواز جگر معده ریزد و سوم آنکه
 سودا از سیر بر فم معده ریزد و در خلور مایه از آنچه باید یا کیفیت سی جا و کیف شده

در جانب پسر پیدا شدن کواسی و به علاج تکمیل کند و خیر بود و کلاب بخوشانند
 بنوشانند و پودینه نمایند فرماید تا روع آید و کونوی و بنده و اگر با غلیظ باشد
 مسهل ملغم خوراند و تجوید ملغم و حله لازم شناسند و مجله ناری برسد و هاون فوراً
 اثر میدهد **فائد** سکنجبین یا کلاب آسنیخته و اگر اثر تمام سید با وجع معده از هر
 که باشد و بداند که بسیار باشد که در ملغم قوی یا ملغم شود و و چیر خنک آوده شود و بنابر
 منع تحمیل سکونی وزن در و کمان افتد که مادی و چار بود و همچنان بسیار باشد که مادی و چار
 بود و چیری گرم خورده شود و بنابر تحمیل انجریه و کسر ساج سکون پیدا آید و توهم شود که مادی و چار
 بود و این سرد و غلاط است آخر هر سید بدین جهت که با مار و دیگر تحقیق نمایند و
 باین چنین منافع کا و به غرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا میدهد
 بکمیت یا کیفیت لازمه علاجش استخراج است بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
 بوده باشد خنک روز تقلیل غذا کند و در آنجا که کیفیت سبب بود و با غلیظ غذا صلیح
 کیفیت دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علاتش غلبه در دست بعد غذا خورد
 و ساکن نشود و اگر بقی یا سهال علاج مقویات معده دهند و نوش دار و نافع است و اگر
 موجب ضعف اجتماع مواد بود و تفتیه آن نمایند و قرص کب نفع تمام دارد و به چنین
 قرص نیشون اگر قوت حس معده بود و علامت او ظهور در دست و بهر اندک سبب
 چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سیر بر معده آب سرد نوشیدن
 و مسخ و لک در فعل معده قهوری خوردن علاج و غلیظ روح و تخمیر عضو کوشند و بشرب
 آب کوکبا و تناول کله پاچه و نوعی است اندوه معده که در هزار و خلو معده پیدا آید و غذا
 ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه با غلیظ غلبه کند و شکم تهی بود و سبب تحلیل طوطا
 از جوع و تولد با از آن دوم آنکه صفر السبب خلواز جگر معده ریزد و سوم آنکه
 سودا از سیر بر فم معده ریزد و در خلور مایه از آنچه باید یا کیفیت سی جا و کیف شده

اشته برک مورد شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ایلایوس
بهترین چیز است و ربی و سوداوی فایده مجامع بی شرط نزدیک نافع
بین التحقین نهادن و اطراف یالیدن خواب آوردن در رتق اثر تمام دارد و آفتاب
هرگاه سببی فساد غذا بود و فاسد ایتامه دفع باید کرد و قبی اسپهال و اگر ضعف
معده بود و تقویت معده باید نمود اگر تولد دیدان بود و اخراج آن نمایند **فصل**
در تنی الدم یعنی خون بقی آمدن و می و کونیت یکی آنکه رکی از مری معده سگاف
یا کبسله یا دهن او بکشاید و نشان این وجود قنیت در مری یا معده هیچ بین تشخیص
مختص بچراحت مری است علاج رک با سلیق نهند و حسب احتیاج خون بگیرند و آنرا که
خون بسیار بود تا کمین توان گرفت و اطراف بستان و بر ساق حجامت کردن و قابض
خون دادن نفع دارد و یوز میوه دانه او خوردن و ریزند بودن و پنهانی رک اثر مند
و اگر افت در مری بود و اندک اندک تازمانی طویل نباشند و قرص کحل در کافور
رکها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن سودمند است دوم
آنکه بکبر یا سپرز یا ستر فتنی رسد و از اینجا خون معده ریزد و بقی بر آید و علامت آن
وجود قنیت است در آن عضو و علاج همه قصد است مع اصلاح حال عضو با و ف
دو ریخا خون اندک اندک بتعاریق باید گرفت اما اگر استسما می شدید بود بیشتر کنند
بیک دفعه و آنچه از قروح معده افتد تدریجاً کدشت فایده هرگاه بر سینۀ
خبر سرد و تنی الدم آرد و بعد فصدش دشوار و آفتاق و کل اسهالی و صبر و مراب بود
سرشته بر جامی خورنهند و قرص کبریا که شقال یا شیر تخم خرفه بریان کرده باشند
این نهادن بی قصد نفع و **فصل** در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن چنان
و شیر در معده و بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی معده ریزد و منفع نکند و بسبب
ضعف حرارت بنزد و همچنان باشد که شیر نروشد و بواسطه بر روی استحال چیز می

[illegible]

انا خدایا صلوات بر محمد و آله
 هر یک که در این کتاب
 از اوصاف سادات شریفین
 با فضل و درایت
 و باریک نظر
 و باریک نظر
 و باریک نظر

چون شیربایه و خزان بند و نشان این هر واحد است که غشی عرق سرد پدید
ارزده افتد علاج شبت و پودینه بخوانند و در شکم بکنجین آمیزند و بنوشند با کرم
و شیربایه همه حیوانات مخصوص از خرگوش و گاو و ب و خون و شیر بسته نفع تمام دارد
خاصیت شیربایه است که شیر قوی را بنهد و بسته را بکند و پودینه و آب
که در معدۀ اطفال شیر خوار شیر بند و بسبب فساد شیر و یا ضعف معدۀ علاجش
بعدند و آب آنست که از آن شیر دره باز گیرند و عوض می شیر تر باشد و با شیر
نوشانند و این حیوان اسداب و قیصم خوانند و اگر باز گرفتن از آن شیر ممکن
نبود اصلاح غذا می می نمایند و گاه در تریاق فاروی خوانند و قدری طفل را بنهند
و شکم شیر قطع اند نمند و شکم طفل رویشد و از پودینه شکم درم خوردن در
ساعت شیر بسته بکشد **فصل ۱۹** در نواقی یعنی بکشد و اگر سبب آن
طعام شیر بود عقب طعام واقع شود و از علاجش اخراج آن غذاست
و تجوید میضم و باشد که از خیر بود و پودینه با بستد یا خود بخورد و با سبب
او بود و عقب تخم و طعام با و بکنزد واقع شود و این کو دوکان را بیشتر افتد
و علاجش چیز نامی با و شکن استعمال کردند و اگر سبب غطی بود و بکشد
یا دوا می حاد علاج غشیتن می فرمایند بکنجین و آب کرم و بهر تعدیل
عابها و شیر را دهند که سرد تر باشد و در قیسم آب کرم و روغن با و ام جود جود
نوشیدن و سکه و طعام خوردن سریع الاثر است و اگر سبب او طوبت یعنی
بود که بر سطح معد چسبید و بدن پر آب بود و میضم فاسد و از دفع ترش آید علاجش
نفیقه است خصوص اسهال یا یابج و اگر سبب او سوء مزاج بارد و سافج بود
نشان او پیدا بود و علاجش نسخین است شراب و طلاء و اکلا و این را
دری را در طبوبی را نافع ترین تدابیر بس نفس است و صیحه و عصب و حرکت

جبر

بنام خداوند

معنی در اینجا بجز

من مایکین بیاورد

مجلس العلماء

بسم الله الرحمن الرحيم

عصا ایمنه

بعضی دین و دنیا پسند

...

سایق بود که الت ارتباط معه و اندک بکرا اعضا و نشان می اماله معه و نیست
 مخالف را با مسترخیه زیرا که معه همچون خمیه بچهار جهت مربوط است با رابطه
 طباب مانند یکی تبرقوه دوم بصلب شوم باینچهارم بایسرو و هر جانب که
 معه میل کند نقل آنجا محسوس میگردد و علاج هر چه در اثر غا و فایج گذشت
 میل آرند و غذای لطیف دهند و او دیو خوشبوی و قابض خواهند و آنچه در پیش
 تسبیح گفته آید تدریج نیست **فصل ۲۷** و تپیل نسج معه یعنی سست شدن
 بافت معه و این اثر خفایت قوی که در هر جزو افتد و این بدترین امر من
 معه است و نشان کطلان خیمت با وجود تناول غذای لطیف و قبض
 طبیعت با فراط و عرا بودن از آثار دم و سود و علاج علاج جوابش عود دهند و
 روغن مصطکی ببالند و در آنج و بنه جو آرند و پوست درونی سگدان مرغ غلیظ
 خشک سازند و کوفته بخت نیم شقان با اطر فعل با با شرباب حب الاس آسیرند
 و جو آرند و سنگ ششم مسوق نیم دم بد تو نافع دانند **فصل ۲۸** و رشیخ
 البعد آنچه در نفس معه و افتد نشان می فساد خیمت و آنچه در رابطه بود اگر در
 رابطه طغی باشد غذا بجز و در و در معه و رگد و بسوی اسهال و مرصع بجانیت
 یا سار مائل بود و اگر در رابطه تر قوی باشد مرصع مائل بجانیت سگم بود و شست
 راست نتواند کرد و علاج آنچه و رشیخ مطلق است بکار برند آثار استلا و استفرغ
 و رافقه **فصل ۲۹** و حیاة الحدة یعنی سختی معه و این دم و نرم معه
 اکثر افتد چون بس می در آید معاج بجلامی و دیگر نیست و هرگاه بزرگ باشد
 بنظر نیز محسوس میشود و فساد معه و لاند نیست علاج اگر آثار گرمی بیاورند
 و که با سلیق زنند و دم سپید روغن گل و روغن بنفشه بکند از بد و بر نهند
 و گوشت خورون مرغ نمایند و اگر آثار سردی بیاورند و سبیل و بنفشه

سایق بود که الت ارتباط معه و اندک بکرا اعضا و نشان می اماله معه و نیست
 مخالف را با مسترخیه زیرا که معه همچون خمیه بچهار جهت مربوط است با رابطه
 طباب مانند یکی تبرقوه دوم بصلب شوم باینچهارم بایسرو و هر جانب که
 معه میل کند نقل آنجا محسوس میگردد و علاج هر چه در اثر غا و فایج گذشت
 میل آرند و غذای لطیف دهند و او دیو خوشبوی و قابض خواهند و آنچه در پیش
 تسبیح گفته آید تدریج نیست **فصل ۲۷** و تپیل نسج معه یعنی سست شدن
 بافت معه و این اثر خفایت قوی که در هر جزو افتد و این بدترین امر من
 معه است و نشان کطلان خیمت با وجود تناول غذای لطیف و قبض
 طبیعت با فراط و عرا بودن از آثار دم و سود و علاج علاج جوابش عود دهند و
 روغن مصطکی ببالند و در آنج و بنه جو آرند و پوست درونی سگدان مرغ غلیظ
 خشک سازند و کوفته بخت نیم شقان با اطر فعل با با شرباب حب الاس آسیرند
 و جو آرند و سنگ ششم مسوق نیم دم بد تو نافع دانند **فصل ۲۸** و رشیخ
 البعد آنچه در نفس معه و افتد نشان می فساد خیمت و آنچه در رابطه بود اگر در
 رابطه طغی باشد غذا بجز و در و در معه و رگد و بسوی اسهال و مرصع بجانیت
 یا سار مائل بود و اگر در رابطه تر قوی باشد مرصع مائل بجانیت سگم بود و شست
 راست نتواند کرد و علاج آنچه و رشیخ مطلق است بکار برند آثار استلا و استفرغ
 و رافقه **فصل ۲۹** و حیاة الحدة یعنی سختی معه و این دم و نرم معه
 اکثر افتد چون بس می در آید معاج بجلامی و دیگر نیست و هرگاه بزرگ باشد
 بنظر نیز محسوس میشود و فساد معه و لاند نیست علاج اگر آثار گرمی بیاورند
 و که با سلیق زنند و دم سپید روغن گل و روغن بنفشه بکند از بد و بر نهند
 و گوشت خورون مرغ نمایند و اگر آثار سردی بیاورند و سبیل و بنفشه

طب البکم

الکرم فی بطنه از او
نیمه یک از او
در آنجا که در او
غذا در او
بسیار است

و از خرد و جلد و قتل و با و ام تلخ و پسته یا کتان بهم سرشته ضماد سازند و هر چهل
اختلاط غلیظ بود مع الشرب استمال نمایند شراب و تخم قانده که باشد که
بسبب سختی سپهر سختی و از برای معده که مجامدی بدست پدید آید و علاجه
علاج سپهر است **فصل ۲۹** در جباوه عضلات که بر معده واقع اند صلابت نمک
و از جباوه و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف قوی چون آب الفار و از آنکه معده سالم از
است سلامتی و از فعال می اینجا لازم است و علاجه جباوه است که گذشت
حسب الحرارة و البرودة فصل ۳۰ در زور و خفگی و این هر دو یک
دارند نزد بعضی و مقصود است مع الجربان بدانکه آنچه از سوزن را
بود ساقچ باشد یا مادی علامت و علاجه جباوه است که گذشت
از شور و قروح افتد نیز مذکور شد و منقوف زلق الامعاء شور می نفع تمام دارد و
همچنان سفوف جباوه را با آنچه نزله و باغ بود و از اسهال باغی گویند و
وسی و قوع اسهال است پیغمبر بعد خواب طویل از آنکه ویر قطع شدن علاجه جباوه
از باب امراض سر که بهتر نزله که گذشت آن بود و انبتا و درین علت نه از جباوه
مفیده و یکی عنایت بقیه تقویت باغ و بصر و داند و آنچه از ارات تدبیر غذا
علاجه جباوه است و تجویز میهم و آنچه از استلزامی عمود بود و از اخلاط
است که باری بر گوشت و بر قوت بود و با وجود اسهال و فضله غیر الرطوبه اند
فصد است و ریاضت و دلالت و تعریق بحام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود
نشان می کاهیدن بدست روز بروز و روز بار سپید یا سبز علاجه جباوه تقویت جگر
مع تقویت معده شراب و ضماد و نفع شیبا جارش مصطکی است **فاندر**
اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود و سپید بر می آید و اگر با سار تیار و و آنجا بایسد
بر کرد و سبزی می آید و نوعی است از دغاب که کسمی است به دور لبطین می آید

و از خرد و جلد و قتل و با و ام تلخ و پسته یا کتان بهم سرشته ضماد سازند و هر چهل
اختلاط غلیظ بود مع الشرب استمال نمایند شراب و تخم قانده که باشد که
بسبب سختی سپهر سختی و از برای معده که مجامدی بدست پدید آید و علاجه
علاج سپهر است **فصل ۲۹** در جباوه عضلات که بر معده واقع اند صلابت نمک
و از جباوه و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف قوی چون آب الفار و از آنکه معده سالم از
است سلامتی و از فعال می اینجا لازم است و علاجه جباوه است که گذشت
حسب الحرارة و البرودة فصل ۳۰ در زور و خفگی و این هر دو یک
دارند نزد بعضی و مقصود است مع الجربان بدانکه آنچه از سوزن را
بود ساقچ باشد یا مادی علامت و علاجه جباوه است که گذشت
از شور و قروح افتد نیز مذکور شد و منقوف زلق الامعاء شور می نفع تمام دارد و
همچنان سفوف جباوه را با آنچه نزله و باغ بود و از اسهال باغی گویند و
وسی و قوع اسهال است پیغمبر بعد خواب طویل از آنکه ویر قطع شدن علاجه جباوه
از باب امراض سر که بهتر نزله که گذشت آن بود و انبتا و درین علت نه از جباوه
مفیده و یکی عنایت بقیه تقویت باغ و بصر و داند و آنچه از ارات تدبیر غذا
علاجه جباوه است و تجویز میهم و آنچه از استلزامی عمود بود و از اخلاط
است که باری بر گوشت و بر قوت بود و با وجود اسهال و فضله غیر الرطوبه اند
فصد است و ریاضت و دلالت و تعریق بحام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود
نشان می کاهیدن بدست روز بروز و روز بار سپید یا سبز علاجه جباوه تقویت جگر
مع تقویت معده شراب و ضماد و نفع شیبا جارش مصطکی است **فاندر**
اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود و سپید بر می آید و اگر با سار تیار و و آنجا بایسد
بر کرد و سبزی می آید و نوعی است از دغاب که کسمی است به دور لبطین می آید

و از خرد و جلد و قتل و با و ام تلخ و پسته یا کتان بهم سرشته ضماد سازند و هر چهل
اختلاط غلیظ بود مع الشرب استمال نمایند شراب و تخم قانده که باشد که
بسبب سختی سپهر سختی و از برای معده که مجامدی بدست پدید آید و علاجه
علاج سپهر است **فصل ۲۹** در جباوه عضلات که بر معده واقع اند صلابت نمک
و از جباوه و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف قوی چون آب الفار و از آنکه معده سالم از
است سلامتی و از فعال می اینجا لازم است و علاجه جباوه است که گذشت
حسب الحرارة و البرودة فصل ۳۰ در زور و خفگی و این هر دو یک
دارند نزد بعضی و مقصود است مع الجربان بدانکه آنچه از سوزن را
بود ساقچ باشد یا مادی علامت و علاجه جباوه است که گذشت
از شور و قروح افتد نیز مذکور شد و منقوف زلق الامعاء شور می نفع تمام دارد و
همچنان سفوف جباوه را با آنچه نزله و باغ بود و از اسهال باغی گویند و
وسی و قوع اسهال است پیغمبر بعد خواب طویل از آنکه ویر قطع شدن علاجه جباوه
از باب امراض سر که بهتر نزله که گذشت آن بود و انبتا و درین علت نه از جباوه
مفیده و یکی عنایت بقیه تقویت باغ و بصر و داند و آنچه از ارات تدبیر غذا
علاجه جباوه است و تجویز میهم و آنچه از استلزامی عمود بود و از اخلاط
است که باری بر گوشت و بر قوت بود و با وجود اسهال و فضله غیر الرطوبه اند
فصد است و ریاضت و دلالت و تعریق بحام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود
نشان می کاهیدن بدست روز بروز و روز بار سپید یا سبز علاجه جباوه تقویت جگر
مع تقویت معده شراب و ضماد و نفع شیبا جارش مصطکی است **فاندر**
اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود و سپید بر می آید و اگر با سار تیار و و آنجا بایسد
بر کرد و سبزی می آید و نوعی است از دغاب که کسمی است به دور لبطین می آید

دوری دوی است که بدو زمین آید و بیش انصباب ماده است از عضوئی نشان
از لوزی و نشان بودن ماده از ظهور در دو عضوئی و یکون آن بعد بهمال سکو
و طابش تفتیه بدست از خط غلب و نوعی است از ذوب که تفتیش وقوع سده
بود و بعد اول یعنی عروق با سارقیان نشان سده و جگر و طابش تفتیش یا به
نوعی است از آن که بسبب ذاب غل محله و اقله و ظاهر است که چنان محل محله
زود و شود و غنادران نایستد و علت ذاب غل با خط اگال است یا
درم حار محله و یا تا مل سموم حاره علاج بعد از اسباب ساق و و و و طابش
و نفعل مصندل و پوست انار و حصن تاب به یا تاب برک کرم بر غنادر و خضاد
سازند و پوست جو و سبب دروغن با و ام خوانند و دراج و کبک غذا سازند
بعد غذا تا ویر خواهد ماند بهلوی است بهیج حرکت نکنند و گفته اند که حوسوی
شیرمان تفتیه سازند و بنوشانند که با خاصیت تفتیش محل است و آنچه از شرب او به
مسببه اقله علاجش است به آنچه مناسب بود و دروغ سرد ساخته سریع الاثر است
فصل ۳۳ تصنیف معده دوی اگر طبعی بود از ابتدا اکثریت مقدار غنادر
میداده باشد هر چند لطیف بود تدریجی است که غذا قلیل بگفت و
کثیر لغذایت دهند و اگر بسبب تشنج یا درم بود از لوزی نمایند یا به
و از مرصن که بعضی جگر **فصل ۳۴** در سو مزاج جگر و نشان جگر واحد سازج بود یا با
از لوزم آفت و جگر مع جو با مار و دیگر که بهر یک مخصوص است و علاجش از لوزم
سبب است لیکن بدانند که کاسنی نافع ترین خیره است و در حله سور خراجی
و که لک بر کاه مغز فلوس با و می ختم سازند و دوی خطلق نفعست بشرطیکه زمین
مطلوب بود و در بخار کون و دوا که مخصوص جگر است مرقوم میشود و حسب سبب
بکار بر ذرع رعایت قبض و تمهین آوید یا بآب کاسنی و آب انار و شربت مصندل

عده سارقیان در نشان کندی که بوی بزرگ صلب حاصل با صندل از انار

بدر نشان کندی که بوی بزرگ صلب حاصل با صندل از انار
اسمال کندی که بوی بزرگ صلب حاصل با صندل از انار
درم حار محله و یا تا مل سموم حاره علاج بعد از اسباب ساق و و و و طابش
و نفعل مصندل و پوست انار و حصن تاب به یا تاب برک کرم بر غنادر و خضاد
سازند و پوست جو و سبب دروغن با و ام خوانند و دراج و کبک غذا سازند
بعد غذا تا ویر خواهد ماند بهلوی است بهیج حرکت نکنند و گفته اند که حوسوی
شیرمان تفتیه سازند و بنوشانند که با خاصیت تفتیش محل است و آنچه از شرب او به
مسببه اقله علاجش است به آنچه مناسب بود و دروغ سرد ساخته سریع الاثر است
فصل ۳۳ تصنیف معده دوی اگر طبعی بود از ابتدا اکثریت مقدار غنادر
میداده باشد هر چند لطیف بود تدریجی است که غذا قلیل بگفت و
کثیر لغذایت دهند و اگر بسبب تشنج یا درم بود از لوزی نمایند یا به
و از مرصن که بعضی جگر **فصل ۳۴** در سو مزاج جگر و نشان جگر واحد سازج بود یا با
از لوزم آفت و جگر مع جو با مار و دیگر که بهر یک مخصوص است و علاجش از لوزم
سبب است لیکن بدانند که کاسنی نافع ترین خیره است و در حله سور خراجی
و که لک بر کاه مغز فلوس با و می ختم سازند و دوی خطلق نفعست بشرطیکه زمین
مطلوب بود و در بخار کون و دوا که مخصوص جگر است مرقوم میشود و حسب سبب
بکار بر ذرع رعایت قبض و تمهین آوید یا بآب کاسنی و آب انار و شربت مصندل

درم حار محله و یا تا مل سموم حاره علاج بعد از اسباب ساق و و و و طابش
و نفعل مصندل و پوست انار و حصن تاب به یا تاب برک کرم بر غنادر و خضاد
سازند و پوست جو و سبب دروغن با و ام خوانند و دراج و کبک غذا سازند
بعد غذا تا ویر خواهد ماند بهلوی است بهیج حرکت نکنند و گفته اند که حوسوی
شیرمان تفتیه سازند و بنوشانند که با خاصیت تفتیش محل است و آنچه از شرب او به
مسببه اقله علاجش است به آنچه مناسب بود و دروغ سرد ساخته سریع الاثر است
فصل ۳۳ تصنیف معده دوی اگر طبعی بود از ابتدا اکثریت مقدار غنادر
میداده باشد هر چند لطیف بود تدریجی است که غذا قلیل بگفت و
کثیر لغذایت دهند و اگر بسبب تشنج یا درم بود از لوزی نمایند یا به
و از مرصن که بعضی جگر **فصل ۳۴** در سو مزاج جگر و نشان جگر واحد سازج بود یا با
از لوزم آفت و جگر مع جو با مار و دیگر که بهر یک مخصوص است و علاجش از لوزم
سبب است لیکن بدانند که کاسنی نافع ترین خیره است و در حله سور خراجی
و که لک بر کاه مغز فلوس با و می ختم سازند و دوی خطلق نفعست بشرطیکه زمین
مطلوب بود و در بخار کون و دوا که مخصوص جگر است مرقوم میشود و حسب سبب
بکار بر ذرع رعایت قبض و تمهین آوید یا بآب کاسنی و آب انار و شربت مصندل

مجلس

عبدالله
دعای شکر و تحمید و ثناء
لایق بجز از خدا
مقدار و کمال
بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ویرا که مرض در عضو ترس نیست که روادع و محل قطع ممنوع بود هرگاه آنچه شش
 زود بآهن تشکافند و انتظار کشند که خود سر کنند یا با دویغجر تشکافند که دوز را که
 خوف است که عضله و صفاق را فاسد سازد یا باندرون سر کشند **فصل ۱۱** در
 کبد و تدبیرین همانست که در ذات الریه و دبیله معد گذشت و اینجا که ماده بجانب
 روده مائل بود مهمل خفیف چند و اگر بطرف گرد مائل بود در دیند و اگر بقضای
 جوف روی نهد سندر استسقا بود و تدبیراتی که کشند و یا غشیر هرگاه ورم کبد
 پهن ختن فرو شود و اعراض سخت گیرند مع ذلک ریم و بول یا برار بر و کشند یا کشند
 توان داشت که ماده بقضای جوف میریزد **فصل ۱۲** در بوسط کبد و نشان او
 وجود امارت و مزاج گرم حکایت مع الحرقه و باشد که بر جلد است نیز ظهور شود باشد که
 گاه که تشعیر و فاضل افند و علاجش همان است که در سوز مزاج حار وادی گذشت
فصل ۱۳ در حقیقه کبد و این مرضی است که جگر بطیبد بحر کتی اختلاجی و در یابد که
 گویا کسی سیدم و در جگر و روی این حال زایل گردد و همیشه در جگر است و
 علاجش تفتیح او و فصد **فصل ۱۴** در حقیقه کبد
 نشان تو له سنگ ریزه و جگر آنست که بعد هم غدا ورمده فی اقد و حله و در
 و جگر پیدا بود و باشد که در محل ورم سختی نیز بلبس یا بنظر محسوس گردد و اگر است که
 چون با سلیق همین کشاید خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه برل
 می نماید بشرطیکه رنگ وسیع کشاد شود و علاجش از حصاة کلیه جوید **فصل ۱۵**
 در تصفر کبد و نشان می همان است که در صفر معد گذشت و که از تدبیر
 و انصاف درین جا باید که تنیقه جگر مخطوب و بکینیات و درات **فصل ۱۶**
 در قیام کبدی یعنی سهال جگر و وی شش گونه است یکی میخی و دیگری
 او شکافتن و بلبه جگر است و تدبیر او در و بلبه گذشت و دوم عسالی و خشک

نسبت به داخل^{۱۲}
داینستیر عقب قدم کرم افند^{۱۳}

بر

پنجم الاهی ناف اگر مرعین قوی بود یکبارگی دهند والا بتعاریق **باب**
در یرقان امرض طحال اما بسیار هم دارد و صغیرین قان گیرانند **فصل**
در یرقان و می است که رنگ بدن زرد شود و سیاه اول را با صفر و ثانی را با سوس
مرصوف میسازند یرقان با صفر اگر از جگر و مرار بود و اسود و از سپرز و هر یک بقسمی
گفته آید قسم اول در یرقان صفر و این خید کونه است یکی آنکه بریدیل شحرا ن افتد
و نشانش وقوع است در پهای صفر و می و در ایام با جوری علاج این وقت
طهور حضرت امداد طبیعت است اگر قصوری و غل او بود و الا بر طبع گذارند
انچه بد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول **باب** کرم است و شرک سنجبین فقط
یا با شیر و کاسنی و بیا تمام در اغلب حضرت خود بخود اهل میشود و اگر نه انچه
مجمعی جلد است بکار برند دوم آنکه از سور مزاج کرم حکاقت و علامت و حلاشش
از حشمت سور مزاج جگر جربید و این قسم و اگر شربابو حشمت باشد سوم آنکه از سور
مزاج کرم مرار افتد و نشان او است که دفعه پدید آید و بول سخت پدید بود
بعده زرد شود پس از آن سیاه و غلیظ گردد و آثار سور مزاج جگر و سنده این
هیچ نباشد و اشتباه بحال بود علاج سنجبین یا شیر و کاسنی دهند و دیگر تدابیر که
بکرمی جگر نفع دارند بعضی آنرا چهارم آنکه از تورم مرار افتد و نشانش لزوم است
قی است و خشونت زبان و تهوع و حلاشش علاج ورم جگر است نیم آنکه اگر کرمی
تمام بدن را که افتد نشانش کرمی طس بدن است و قیص طبیعت خلط و بیشتر
و همه آثار کرمی پیدا بودن علاج اگر سافج بود تبرید و اگر مادی بود تفتیه و تعدیل عالم
کیفایت کند حسب حاجت بدین امان طبع دخول با زین طب نفع تمام دارد
ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در کما و وصول عبا و خاک بر بدن
بران کواهی به علاجش تفتیه مسام است بغسل در حمام و جز آن بطبع تفتیه

بکرمی جگر نفع دارند بعضی آنرا چهارم آنکه از تورم مرار افتد و نشانش لزوم است قی است و خشونت زبان و تهوع و حلاشش علاج ورم جگر است نیم آنکه اگر کرمی تمام بدن را که افتد نشانش کرمی طس بدن است و قیص طبیعت خلط و بیشتر و همه آثار کرمی پیدا بودن علاج اگر سافج بود تبرید و اگر مادی بود تفتیه و تعدیل عالم کیفایت کند حسب حاجت بدین امان طبع دخول با زین طب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در کما و وصول عبا و خاک بر بدن بران کواهی به علاجش تفتیه مسام است بغسل در حمام و جز آن بطبع تفتیه

در یرقان و می است که رنگ بدن زرد شود و سیاه اول را با صفر و ثانی را با سوس

در یرقان و می است که رنگ بدن زرد شود و سیاه اول را با صفر و ثانی را با سوس

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

گشتن و با کنجین و بهر همین مطبوخ هلیله و مغز غوس و عند شدت حرارت قمر
کافور که در حق تو قند ریون باشد و در آب کرفس با کنجین بزوری
حار و شلت بر نهارد آب ترب و تریاق اربعه و گل قند و پوست بچ کبر با کنجین
بزوری و در آب بس شربت نبفشه و اما کجین و مانند آن هر چه مرطب بود و شربا
و ضما و اگر با باد بود و فصد و سهل سودا و مقدم دارند و در مرطب از گل سبز
و بچ کبر و او اند و سبیل و لک و زرشک که با یک ساخته باشند اقرص سازند
در بند و صفت ضما نمایند و بهر همین حب ایار و بخار برند و هرگاه که در کتب و علاج
نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بار و طب مقرر است پوست بچ کبر است
و فیتون مساوی کوفته بچینه لعسل سرشته و دو دم بدیند و آنچه از ترکیب پرد
به پس افتد از اجساد و غلظت طحال نماند و جدا باید فصل دم اند و دم
طحال و وی اگر حار بود پ لازم باشد پس اگر دمیست بخت ریح شده و
کند و اگر صفر است بد و غیب و دیگر اعراض هر یک پیدا بود اگر لغبی بود
طحال خوانند و اگر سوداوی باشد صلابت و اجساد طحال خوانند و نشان طوب
و پوست در سوزن کدشت علاج حسب خلط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار با
و برک که فارج و آب عنب اشعب ضما کنند و در لغبی خاکستر حوب و خشت انگور
بار و عن کل آمیخته یا خاکستر سرکین بر سه حصه و خاکستر بچ کبر یک حصه
طلا سازند و در سوداوی اشق و سرکه که اجنه یا سداب و دودنه بسیر که سرشته
یا نخاله و سرکه جو شانیده اشق و در آن آمیخته طلا سازند و کفته اند که اگر از حوب
از ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند و چهل روز سپرز بکند از و
اگر پر سیا و نشان و زو طامی یا بس و تخم فنجکشت مساوی کوفته بچینه لعسل سرشته
و دو دم بدیند سپرز بکند از و بخیر بسیر که نهاده کبر غلظن جو زن بدستور و مطحول

بجای نوبت علی بن ابی طالب
کذا فی طب انا کبریا
و در زمانه از آنکه بگوید
خداوند عز و جل

عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب

[illegible]

و در این است که اگر کسی هر یک از اینها را در هر یک از اینها
فعل یک است و اگر کسی از اینها را در هر یک از اینها
بگوید یا نه هر یک از اینها را در هر یک از اینها
و در این است که اگر کسی از اینها را در هر یک از اینها
بگوید یا نه هر یک از اینها را در هر یک از اینها
و در این است که اگر کسی از اینها را در هر یک از اینها
بگوید یا نه هر یک از اینها را در هر یک از اینها

طبيب الكبر
عقلی باب بودیاد
دیکچونر
از باب لیسار
طبيب الكبر

و سبب کاهش و کم شدن و جوره پودینه و سداب بستره و غسل نهادن
 سازند و محاجم تاری کند و سفوف خوراند **فصل** در حجاب و بطحال
 و نشان او بر بدن کسرت و بول خش و سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود
 علاج آن بخرمحل خوراند و نماد نماید و عذرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است
 بکار بند **باب** در امراض معاینه رود **فصل** از زرقی الامعا
 و دوی است که طعام از روده نفع پذیران آید و سبب او اگر طور شور بود و بر سطح و در
 معاشا اگر حرارت پیدا باشد و طعام چون بر روده آید در کند و زرقی و اب رقیق و غلیظ
 و علاجش نصب است و سهال صغیر و تسکین مبروات شرب با و حقا و سفوف زرقی
 الامعا شوروی نفع تمام دارد و اگر طور شور بود و بر سطح برونی آن و غده و لذغ
 و احشا پیدا یابد و وجع کاهی بزبان بود و کاهی زیر زبان و کاهی در پهلو و
 طعام غیر منضم بر آید و علاجش سوا می تخمه همان است که گذشت و تخم صغیر
 زیر زبان و ریخا نفع و اگر طوبت باشد که سطح و خلی امعا را ملس گرداند و خروم
 رطوبت با طعام غیر منضم کواهی دهد علاجش سهال و قی است و در ریخا حب
 ایام نفع تمام دارد که نلک هر دوائی و هر تدبیری که بود مجفف بود و اگر سوزن را
 رطب سانج بود که با سعا افتد اما رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
 بر نیاید و علاجش سفوفهای مجفف است و در وعین کل بر شکم مالند و اگر
 خلط صغیر اوی بود آثما رو پیدا بود و علاجش تنقیه است و این است و این است
 نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثما هر دو پیدا یابد و نفع تمام ساقول
 فواکه کواهی دهد و علاجش تنقیه صغیر و بلغم است و این سفوف گیران نفع
 بلکه زرد و درم حب الرشاد حب الاس سماق کزماز و هر یک که نفع شغال همه را
 نرم بگویند بغیر حب الرشاد شترتی و درم اگر ضعف را سعا پیدا یابد و بر سطح

و سبب کاهش و کم شدن و جوره پودینه و سداب بستره و غسل نهادن
 سازند و محاجم تاری کند و سفوف خوراند **فصل** در حجاب و بطحال
 و نشان او بر بدن کسرت و بول خش و سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود
 علاج آن بخرمحل خوراند و نماد نماید و عذرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است
 بکار بند **باب** در امراض معاینه رود **فصل** از زرقی الامعا
 و دوی است که طعام از روده نفع پذیران آید و سبب او اگر طور شور بود و بر سطح و در
 معاشا اگر حرارت پیدا باشد و طعام چون بر روده آید در کند و زرقی و اب رقیق و غلیظ
 و علاجش نصب است و سهال صغیر و تسکین مبروات شرب با و حقا و سفوف زرقی
 الامعا شوروی نفع تمام دارد و اگر طور شور بود و بر سطح برونی آن و غده و لذغ
 و احشا پیدا یابد و وجع کاهی بزبان بود و کاهی زیر زبان و کاهی در پهلو و
 طعام غیر منضم بر آید و علاجش سوا می تخمه همان است که گذشت و تخم صغیر
 زیر زبان و ریخا نفع و اگر طوبت باشد که سطح و خلی امعا را ملس گرداند و خروم
 رطوبت با طعام غیر منضم کواهی دهد علاجش سهال و قی است و در ریخا حب
 ایام نفع تمام دارد که نلک هر دوائی و هر تدبیری که بود مجفف بود و اگر سوزن را
 رطب سانج بود که با سعا افتد اما رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
 بر نیاید و علاجش سفوفهای مجفف است و در وعین کل بر شکم مالند و اگر
 خلط صغیر اوی بود آثما رو پیدا بود و علاجش تنقیه است و این است و این است
 نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثما هر دو پیدا یابد و نفع تمام ساقول
 فواکه کواهی دهد و علاجش تنقیه صغیر و بلغم است و این سفوف گیران نفع
 بلکه زرد و درم حب الرشاد حب الاس سماق کزماز و هر یک که نفع شغال همه را
 نرم بگویند بغیر حب الرشاد شترتی و درم اگر ضعف را سعا پیدا یابد و بر سطح

و سبب کاهش و کم شدن و جوره پودینه و سداب بستره و غسل نهادن
 سازند و محاجم تاری کند و سفوف خوراند **فصل** در حجاب و بطحال
 و نشان او بر بدن کسرت و بول خش و سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود
 علاج آن بخرمحل خوراند و نماد نماید و عذرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است
 بکار بند **باب** در امراض معاینه رود **فصل** از زرقی الامعا
 و دوی است که طعام از روده نفع پذیران آید و سبب او اگر طور شور بود و بر سطح و در
 معاشا اگر حرارت پیدا باشد و طعام چون بر روده آید در کند و زرقی و اب رقیق و غلیظ
 و علاجش نصب است و سهال صغیر و تسکین مبروات شرب با و حقا و سفوف زرقی
 الامعا شوروی نفع تمام دارد و اگر طور شور بود و بر سطح برونی آن و غده و لذغ
 و احشا پیدا یابد و وجع کاهی بزبان بود و کاهی زیر زبان و کاهی در پهلو و
 طعام غیر منضم بر آید و علاجش سوا می تخمه همان است که گذشت و تخم صغیر
 زیر زبان و ریخا نفع و اگر طوبت باشد که سطح و خلی امعا را ملس گرداند و خروم
 رطوبت با طعام غیر منضم کواهی دهد علاجش سهال و قی است و در ریخا حب
 ایام نفع تمام دارد که نلک هر دوائی و هر تدبیری که بود مجفف بود و اگر سوزن را
 رطب سانج بود که با سعا افتد اما رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
 بر نیاید و علاجش سفوفهای مجفف است و در وعین کل بر شکم مالند و اگر
 خلط صغیر اوی بود آثما رو پیدا بود و علاجش تنقیه است و این است و این است
 نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثما هر دو پیدا یابد و نفع تمام ساقول
 فواکه کواهی دهد و علاجش تنقیه صغیر و بلغم است و این سفوف گیران نفع
 بلکه زرد و درم حب الرشاد حب الاس سماق کزماز و هر یک که نفع شغال همه را
 نرم بگویند بغیر حب الرشاد شترتی و درم اگر ضعف را سعا پیدا یابد و بر سطح

از این کتاب که در دسترس است و به هر کس که بخواهد می تواند از آن استفاده کند.

فدوی سر
فدای فخر و شرف
آن عباسی گل بیدار
چمن فخر خرابه لاله نون
بی لاله و معشوقی
قدیر بزرگوار
۱۲۲۵

یعنی در درود و وی در قونج و سبب و زحیر از مست و انجا که در و امعا باشد
 بود حسب سبب تدارک کند بدینچه ذکر یافته و باید در قونج و سبب و دیدن
 بعد تشریب او و به سبب بدین آید آب گرم کفایت کند جرحه جرحه بنوشند و
فصل ۴ در دفع و قرا و امعا و سبب و اگر تا دل اغذیه نفاخه
 یا بسیار خوردن یا رومی الحقیقه چون گوشت کاه میش تا دل نمودن علا جش
 غذا و تبدیل معاوست و کله و کلاب نافع و اگر ضعف و بر و امعا باشد
 او و دوش قرا و است با وجود تا دل غذا ای صاحب معتدل المقدار و علا جش
 طعام و فلافلی و کونلی دادن و اگر مع سبب و بود جوش خورزی نفع تمام
فصل ۵ در قونج و وی در دیت شدید که در امعا افتد و با و طبع
 قبض شود یا قدری آید اما بد شواری و سبب و اگر بغم غلیظ بود و اما
 غلیظ و سبب شدید که ای دهد و دل باری خیزی ترش مشور خواهد و علا جش
 است که نخستین نشانه و حقنه طبع نرم بکنند و بعد به ترقیه تام سهیل نوشتند
 بخیر با وجود سهیل معده اوت و غثیان دفع کند سفر علی سهیل است و شهریار
فصل ۶ آبن و کما و ضما و قبل از صل طبیعت بکار نبرند و بعد دفع قبض
 بنا روز غذا دهند و بهترین غذا درین شوری می بخواب است که از گوشت
 و روغن بر ساخته باشند و لک و غصغور و کوسنقند جوان نیز مجرب است با تو ابل
 علیل آب و حب است اگر غرض آن کلاب عرق با دیان یا با رسل قصار
 است و اگر با و غلیظ بود و معسل تقدم تفکد و تغذی با خات کو ای و
 زدود اکثر دج منتقل باشد و علا جش همان است که گذشت و در جاکمید و
 صل از صل طبع باک ندارد و در روغن شبت مالیدن و کونلی خوانید و این
 ع دارد و اوان و آزار و هاشمندی که بار و مشهور است آن ساختن و اگر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و عافیت بدن و قلت باه و رج نرم و در صلب و در مخرج سر لازم بودن علاج
قطع سبب کند پس جهت فزونی کلیه که کوشش با استعمال مسلمات چنانچه در آخر
بیاید و در التوحین نافع است و اوویه مبهینه مفید **فصل ۳** در ضعف کلیه
و نشان او در و کمرست خصوص عند التمار و انتصاب و انتقال از بهلوی بهلوی
و عافیت باه و قلت تقاضای بول و غسالی بودن آن بعد منضم کیدی و
مائی بودن آن قبل و میلیل نیست علاج اگر سر مزاج سبب بود و در تیل کوشش
حسب مزاج و اگر نه زال کلیه باعث او بود معالج او نمایند و اگر سستی حرم کرده
و اتساع مجاری وی موجب او بود و کثرت مدت یا از افراط جماع یا ضربه یا سقط برا
گواهی دهد علاجش منع سبب است و بتقویت کوشیدن هر چه مقوی کیدی است
تقوی کرده است و همچون التوب نفع تمام داد و کند کلیت اغذیه مبهینه **فصل ۴**
در ریح کلیه نشان او فوج و تمدد حوالی کمر است بی فعل بی امار ای صواب است که
جوع نخفت یافتن علاج زیره و شبت و تخم سداب و بابونه بر کرده ضماد کنند
شربت بر دروشانیدن و آنچه با همگن است خوردن مایه بدن نفع دارد و در توجیه
منضم مفید **فصل ۵** در ریح کلیه سبب آن یا ریح باشد یا ضعف یا ورم
یا حصات یا قروح که در کرده افتد علاجش از آنکه سبب است و در حله از طبع بابونه
ثبت و خلی و بر کرب آیزن یا صفتن نافه ترست **فصل ۶** در ورم کلیه
علامت و علاج وی حسب ماده همان است که در ورم مکرر شدت و وجه موضع
لازم نیست پس اگر ورم در کلیه امین بود در دانه کی یا بالتر باشد و اگر در اسیر
بود تر باشد زیرا که گرد و رست نسبت بچپ بلند تر است و شدت ورم
دلیل نیست که کرده از آنجا که نزدیک نفثا و علانی است ورم کرده با ورم
و اگر ورم در مجاری بود و عسر بول پیدا بود و اگر در نواسه روده بود

سے بچ آگئے۔ قاتل باجی مست نہیں کہ درنہ لای کہ وہ لوگ نہ ماریا نہ بی بی ۱۲

۵۴
 دستوری کار کرده اند و نموده اند
 مثل علم با زبان و کلام
 و اینست که در این کتاب
 بهر کس که در این کتاب
 بهر کس که در این کتاب
 بهر کس که در این کتاب
 بهر کس که در این کتاب

و لا مفتح و پ کرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد با سلیق است و این
 و بعد سه روز که مابین زدن و ملین مبارک و اوان باب غلبه شعلب و در ابتدا
 زنهاردات قریه ندند و روادعات صرف قطعا نما و نمایند خصوصا در موسی
 هرگاه مادر روی بجمع آرد و نفع و انفعالی و نفعیده اند مال گوشند چنانچه قاعده
 اعضائی با طینه است و اگر بار بود از صلابت و لین نرم و دیگر آثار که مخصوص معجم و
 سود است توان نیست که سودا و است یا بلغمی علاج و بلغمی تی خنده عاده و
 در این مجمل نوشیدن رات مع مایع و غسل و خیار شنبلیله دارد و در سودا و
 چیزهای ملین غما و نمایند و طفل سازند و آب کرب و آب نمود و نوشانند و اگر غلبه
 و ملین و میسون و پرسیاوشان و فطرس خیار شنبلیله سازند و روغن بادام
 آینه بند و بربند و قطعه را و اسباب لغه کنند که مرده آرد و بعد ظهور زخمی در ورم فصد
 اصافن یا با سلیق نافع است **فصل ۲** در قرح شانه و نشان او در قرح پوست
 در بول و متن بول عسر و حرقت آن عالجش همانست که در قرح کلیه
 گذشته و هرگاه وجه شدت کند شایف ابیض شیر زمان حل کرده در طبل چکانند
 و آنجا که چرک بسیار آید مار لعسل نقطه چکانند و نفعیه قره اثر تمام آرد و پوشیده
 نیست که در امراض شانه رسانیدن دوا از مخمخ بول اسرع نفع است و در مجرب
 بول زمان برق توان ساند **فصل ۳** در جرب شانه و نشان او ظهور رجع
 و خارش است درین محل و حرقت و متن بول و باشد که بول الدم آید علاج و نفعیه و
 تعدیل گوشت و نسبت نفعیه تعدیل بیشتر کار فرمایند که در اینجا تعدیل اسرع اثر
 بخلاف جرب کلیه که در روی نفعیه اولی ترست و لعاب بیدانه و شیر زمان
 روغن بادام در مجرب بول چکانند نفع دارد و اگر بدین خنده کنند شانه را نفع
 باشد و بهترین غذا اش ج و پاکچه و اوراق چرب بنی که است و غیر ورنج با شانه نیز

بسم الله الرحمن الرحيم
 در قرح شانه و نشان او ظهور رجع
 و خارش است درین محل و حرقت و متن بول و باشد که بول الدم آید علاج و نفعیه و
 تعدیل گوشت و نسبت نفعیه تعدیل بیشتر کار فرمایند که در اینجا تعدیل اسرع اثر
 بخلاف جرب کلیه که در روی نفعیه اولی ترست و لعاب بیدانه و شیر زمان
 روغن بادام در مجرب بول چکانند نفع دارد و اگر بدین خنده کنند شانه را نفع
 باشد و بهترین غذا اش ج و پاکچه و اوراق چرب بنی که است و غیر ورنج با شانه نیز
 در قرح شانه و نشان او ظهور رجع
 و خارش است درین محل و حرقت و متن بول و باشد که بول الدم آید علاج و نفعیه و
 تعدیل گوشت و نسبت نفعیه تعدیل بیشتر کار فرمایند که در اینجا تعدیل اسرع اثر
 بخلاف جرب کلیه که در روی نفعیه اولی ترست و لعاب بیدانه و شیر زمان
 روغن بادام در مجرب بول چکانند نفع دارد و اگر بدین خنده کنند شانه را نفع
 باشد و بهترین غذا اش ج و پاکچه و اوراق چرب بنی که است و غیر ورنج با شانه نیز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴

[illegible]

طبيب الاطباء
الحمد لله
دعوتكم الى الله تعالى
دعوتكم الى الله تعالى
دعوتكم الى الله تعالى

[illegible]

نیم گرم دادن نفع دارد و غایبه طلاق کردن مفید و اگر در خلع بسبب غریضه متولد
شود احتیاج به بول پیدا آید و اگر اتساع و عضله روی نماید سسقل الجول پیدا آید
باجمله آنجا که تمد و عضله بود و باشد قصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر شانه با
جمع نمایند اول از آن امراض دیگر باید کرد و بعد تب سر خلع متوجه باشد **فصل**
در افتخار شانه و این ریح شانه نیز گویند و نشان او ظهور تمد دست و شانه پسر
اگر بی نقل و با انتقال باشد از ریح فقط است و اگر با نقل و بی انتقال باشد از ریح
مع الرطوبه است علاج چند روز را الاصول دارد و نه نقطه یا باندگی روغن بنفشه
و بعد در شغال روغن پید بخیر بسبیل و اوم خوانند روغن با دوشکن مالد و
چکانند روغن زعفران خوردن و مالیدن فایده تمام دارد و هرگاه بول
آید پوست خربزه خشک نرم بگویند و بپزند و با بنزن در آرند و آنجا که باطلو
بودنی ستوار و تریاق و قشر و دیطوس و اینچ نفع کلی دارد **فصل**
و نشان سنگ شانه حکم پنج قضیب است و بعد بول باند که زمان باز بقا ضا
بول شدن و غلبه بوج طو اتز قضیب یکبار کی پیدا آمدن و همچنان نواسا کن
شدن اما احتیاج به عسل بول و در شانه هیچ نمیشاید و اینجا که در دهنه شانه
که مخجج بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان شانه تولد کند یا اگر
فرو آید و هرگاه در دوزخ و دیخو له ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که
اگر در دهنه فرو آید علاج آنچه در حصاره کله گذشت بکار برند و ازاد و یه هر چه
بود بعمل آرند و روغن عقربه و روغن خشک مانند آن بر خانه مالد و در حصاره
چکانند و اگر ضرورت بدستکاری بیرون آرند و بخیر منصفه نوزده هشت مجوز
مها مکن اگر کاب این تن آن کر و لاشن فیه خطر اعطیما هرگاه سنگ در مخجج بول بند
بول در دوزخ یا بر شانه عطا کنند و هر بای می برانند و آب گرم بر خانه نیند و از آن

[illegible]

۴۰۵

[illegible]

معاذکرم است آری که در این سیر از کفر و جور و بی حکمتی که از آنجا می آید

دانشکده غفران کتب بنامند
توقیر و محاسن فی جودین
وکیل الملک فی بیرونی عیون
فردوسی خدیجه سر شمشاد
طلسمات مستحسن خانم داردار
حسب

کوهی و بدو تیرش هاست که در قمره شانه گذشت **فصل ۱۹** در درج قضیب
 تیرش از درم خصیه جوید **فصل ۲۰** درم خصیه قضیب و علاجه خصیت
 و جماعت زانو و ران و اسهال صفرا و بعد تخیل آب کرم و سرکه و روغن گل
 مالیدن و سپید پینه طلاء کردن **فصل ۲۱** در شقاق قضیب و علاجه شقاق از
 شقاق منع کیرند **فصل ۲۲** در ایل و شور صلب که قضیب و نواحی آن پدید
 آید علاج سیاه زانه و سرکه بایسرخ آمیزند و طلا نمایند و میشت نایل مطلق جرج
 نمایند **فصل ۲۳** در عجز قضیب و سببش اگر بره بود بول بدستواری
 و حرقت کند علاجه شقاق و شیره خرمنه و تخم خرمنه و شربت حشاش دادن و
 اسفنج بروغن نمشته با و ام قضیب نمودن چون سر کند شیاف همین بر عجز
 و شیر و خران چکانند و اخیل و اگر وجع شدید بود اندکی ایون نیز آمیزند و اگر
 مزاج باشد که کچسپید و اخیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول حلط ظاهر شود و
 علاجه شقاق و دادن سبب مریجات تخیل کردن و درین طبع روغن بابونه قدر
 آینه زرق نمودن و اخیل و اگر تلول بود بول بعسر آید بی حرقت و بی حرقت و بی
 علاج اگر تلول مجاز قریب بود صبر و سپید و از زیر روغن گل بچکانند و اگر قوی الوجه
 باشد بقصد صافن جماعت پروازند **فصل ۲۴** در عوج قضیب کج شدن و
 سببش با تشنج عصب بود و یا درم عضله و علاجه شقاق بعد از آنکه سبب تبیین
 نماید و روغن و خزان مس بدست کردن در حمام تارست شود و
 و اما راض صفای و تیر و مراقی بد آنکه پوست شکم را مرق گویند و غشای که
 زیر مرق است صفای خوانند و پوده غلیظ چرب را که زیر صفای و ماس احشاست
 تیر خوانند **فصل ۲۵** در قیل و می است که منفذ صفای که در کش بران
 و قمع است بجا خصیه کشاید یا یرو و نکور از اینجا شکاف پس تیر یا است

ط ۱۲ در درج قضیب و علاجه شقاق و شیره خرمنه و تخم خرمنه و شربت حشاش دادن و
 اسفنج بروغن نمشته با و ام قضیب نمودن چون سر کند شیاف همین بر عجز
 و شیر و خران چکانند و اخیل و اگر وجع شدید بود اندکی ایون نیز آمیزند و اگر
 مزاج باشد که کچسپید و اخیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول حلط ظاهر شود و
 علاجه شقاق و دادن سبب مریجات تخیل کردن و درین طبع روغن بابونه قدر
 آینه زرق نمودن و اخیل و اگر تلول بود بول بعسر آید بی حرقت و بی حرقت و بی
 علاج اگر تلول مجاز قریب بود صبر و سپید و از زیر روغن گل بچکانند و اگر قوی الوجه
 باشد بقصد صافن جماعت پروازند **فصل ۲۴** در عوج قضیب کج شدن و
 سببش با تشنج عصب بود و یا درم عضله و علاجه شقاق بعد از آنکه سبب تبیین
 نماید و روغن و خزان مس بدست کردن در حمام تارست شود و
 و اما راض صفای و تیر و مراقی بد آنکه پوست شکم را مرق گویند و غشای که
 زیر مرق است صفای خوانند و پوده غلیظ چرب را که زیر صفای و ماس احشاست
 تیر خوانند **فصل ۲۵** در قیل و می است که منفذ صفای که در کش بران
 و قمع است بجا خصیه کشاید یا یرو و نکور از اینجا شکاف پس تیر یا است

در درج قضیب و علاجه شقاق و شیره خرمنه و تخم خرمنه و شربت حشاش دادن و
 اسفنج بروغن نمشته با و ام قضیب نمودن چون سر کند شیاف همین بر عجز
 و شیر و خران چکانند و اخیل و اگر وجع شدید بود اندکی ایون نیز آمیزند و اگر
 مزاج باشد که کچسپید و اخیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول حلط ظاهر شود و
 علاجه شقاق و دادن سبب مریجات تخیل کردن و درین طبع روغن بابونه قدر
 آینه زرق نمودن و اخیل و اگر تلول بود بول بعسر آید بی حرقت و بی حرقت و بی
 علاج اگر تلول مجاز قریب بود صبر و سپید و از زیر روغن گل بچکانند و اگر قوی الوجه
 باشد بقصد صافن جماعت پروازند **فصل ۲۴** در عوج قضیب کج شدن و
 سببش با تشنج عصب بود و یا درم عضله و علاجه شقاق بعد از آنکه سبب تبیین
 نماید و روغن و خزان مس بدست کردن در حمام تارست شود و
 و اما راض صفای و تیر و مراقی بد آنکه پوست شکم را مرق گویند و غشای که
 زیر مرق است صفای خوانند و پوده غلیظ چرب را که زیر صفای و ماس احشاست
 تیر خوانند **فصل ۲۵** در قیل و می است که منفذ صفای که در کش بران
 و قمع است بجا خصیه کشاید یا یرو و نکور از اینجا شکاف پس تیر یا است

حسب سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سوا و غلظت
و دلیل برودت رقت و دیر و دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل بیست خشکی
فرج است و علت حیض و دلیل رطوبت سیلان رطوبت است از رحم و تخمین
کس اگر حمل کثیر و زیاد و آرسه ماه حمل نماند و آنچه مادی بود از لولون رطوبت تا که
بر نوع مادی است دلال کند و اگر افراط و فیهی بود علاجش تنزیل است و اگر فوط
بود علاجش تسهین است و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار و اگر درم هم یک یا دو
یا قرح یا صلابت می بود علاجش دفع سبب است و هر یک از این در محل خود
و اگر شده و اگر غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان و می انتفاخ عانه است و بطور باد
از فرج وقت جماع با و از علاجش کسر است و مجده ناری نهادن در و عن بعد انچه
بقدر سه و درم همراه با رالاصول هر روز داون و کبوش طینو عند کردن و اگر وقوع آفتی
بود در رحم چون درم صلب یا رقت یا ثلوث و مانند آن هر چه سدد و قلم اند شود و علاجش
از آن سبب است چنانچه باید و این نوع عقراض غلظت الرحم مانند اگر انحراف رحم درم
از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان می در رحم است وقت جماع
و تدبیر سیلان رحم می آید و اگر امواج رجه بود چون بسبب بر خاستن زن بعد از زنا
در حرکت خفیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب
فائده کاه باشد که عقراض جانب و بود و بصورت علاج مرد باید کرد و فاسد و اجز
می در یافته و بر حقیقت عضو مطلع شده و کاه باشد که در اصل خلقت مرد
زن قابل تولد نبود و با نخاصیته بشا به بعضی اشجار که هرگز باری نمی آید و عقراض حقیقی
همین است که این را علاج نیست باجمعه امتحان غیر حقیقی که از مرد است یا از زن
و بعضی هر دو را جدا و آب اندازند بر که ام که بر آب ایستد و در نشین
و عقراض صاحبش باشد بیان ادویه که با نخاصیته یاری میدهند بر اجتناب

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

فصل
صالح باغبان است
فتح نام ملود و در پیش ازین است خفایا
دقیق فی قریبانی با دیه شود و در کوی طیبی
و در صلاحتش این است بقصد و غیر آن چون
سردار معانی نمود و اوید و شد و در
و کونی و کف و دیوان معانی و در
و در میانی ششم نام کار کرد و در
و در میانی ششم نام کار کرد و در

در رطوبت و منی است که رطوبت با عفونت باشد و منی سپید تر و با قوام تر باشد
رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت **فصل**
در احتباس طست یعنی نبد شدن حین سبیش اگر قلت خون بود شان و
سختی بدست و جز آن از لوازم وی علاجش افزودن خونست با غلظت
مقویه و اگر غلظت خون بود بسبب برودت یا خا لظت خلط غلیظت قدم
اسباب و وجود آثار بر و پیدا باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظت و استعمال
ملطفات شرباب و بخور او اگر اندا و افواه عروق رحم بود نظر کند که موجب آن
حرارت است یا برودت یا بیست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عتد
گفته شد و اگر موجب انسداد و انمال قروح رحم باشد علاج پذیرد لیکن جهت امن از
آفات کثرت فصد و ریاضت تقلیل غذا لازمست و اگر رقیق بود و کثرت می آید اگر
فرهی مضر بود که مسالک نبد کند علاجش تنهیل است و اگر انحراف رحم بود تنهیل
سیلان منی نمایند **فصل ۱۸** در رقیق و منی است که خیری را ند بر فرم مسنج
با این فرج فرم یا بر فرم رحم پیدا بدست مانع دخول تضییع است و ثانی مانع دخول
تام و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حین با عیلاجش
و تکرار است **فصل ۱۹** در تنور رحم یعنی برور رحم نشان خروج حین است
که در غایت عقل و تقه در و عظیم بدید و کزاز و عشه افتد و در فرج جسمی نرم
محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیه امعاء کنند و تنقیه شایه بحدت
بعده روغن زیتون یا کل گشیزند و قدری روغن خلوق و قدری غلیه در آن آمیزند
و نیم گرم در رحم بچکانند و بران ببالند پس چنانچه نشت خوابانند و رانها بر دارند و بچکانند
گشاده باشند و بهم پیوندند و بیه را فرمایند تا از هر غرضی که وجه ساخته و بطبیق
قابضات که در شرباب مطبوخ باشند ترک و در روغن حین آفایا و

و ملک الایده بواسطه آن رحم را بر دارند پس آن گروه را بنجاء بار و فایده
 دیگر فرج را محسوس سازد و بعضا به بر بند و بنوعی که ایتق بود پس بر خانه و نواحی هر
 فاضلات صفا نمایند و بر کمرگاه داخل بطرف ناف محاجم نمایند بلا شرط و بکنند و سه
 روز باید که بر همین حیالت بماند و از هر چه منصرف و محرک باشد اجتناب کنند و پس از
 نجات بخوبید در روز سوم بر خیزد و آن گروه و کرده تجدید نمایند و مربوط بعضا به
 برفق تا خاطر جمع شود **فصل ۲۰** در میان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و می
 اصابع معلوم میشود و قابل اویضا و جع در وقت جماع لازم نیست و باشد که
 آید و بول و غایط جسد کند علاج اگر سببش امتلا و امتداد کرکما بود از خون
 صاف کنند از محامی شقی مائل و اگر بقض بود و از اصابت بود و از این مرطب نشاند
 و در عنق با بونه و پیله بماند و اگر انصباب طوبات بود بر رحم تنقیه نمایند یا با نبات
 و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قایله را فواید که بکشت رست کند بعد از
 و رطوبی یا شحم بر پشت تا ازیت ندهد **فصل ۲۱** در اوام رحم و سببش اگر
 ماده خارج بود نشان می تب عادت و تواتر منض و نفس فساد و معد و دیاع ظهور
 جع و عانی یا قطن حسب وقوع درم و مقدم رحم یا مؤخرش و در خاصرین اگر بهر دو
 جانب بود علاجش همانست که در ورم شانه گذشت و چون ریم کند بشکافند
 بتبصر قرحه رحم گوشت و اگر ملغم بود و جع نواحی عانیع ثقل پیدا بود علاجش قی
 و آنچه در ورم سرد شانه گذشت و اگر سودا بود نشان می ظهور صلابت است و
 میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا و تب بفسد و اسهال و
 استعمال ^{بجانبی} از سبب و شحم و ادیان زرقا و جمولا و طلا و بطین شبت و خطمی آبرین خن
 روزی دو بار **فصل ۲۲** در وید رحم ورم چون نخته شود و سر
 و بلیه نامند علاج اگر در رحم بود شکافند تا ریم باید و اگر در قعر بود و مدرات

نفسه ای بود که در وقت حاجت نشسته است
نفسه ای بود که در وقت حاجت نشسته است
نفسه ای بود که در وقت حاجت نشسته است

نفسه ای از طرف مخالف اگر علت در او کمطرت بود و الا از هر دو طرف و نفسی اگر
علت درید باشد کحل زند و اگر در جمل باشد باسلیق و هر چه که باشد خون افر
کیر نه بعد است حاجت تمییز نکند و شیر به معدله و مند و در ابتدا و از راه روا
کیر نه با برضاعت کثرت است
اطلا نماید اما بعد قصد و تعدد شدت و در مختارات نیز میفرزاید و قریب با تمام حیات
نما و سازند چون نقشه و خطی بعد رسیدن با تمام محلات چون اکلیل و بابونه بکار
صفا و نظولا و اگر فساد خون بود و بسبب امتحان صفرا و روی آثار صفرا نیز پیدا بود
چون شدت وجع و حرقت و جبران علاجش نیز قصد است تمییز اما در نجای خارج
خون کثیر حاجت نیست و نوعی سعال حرارت بار و نفع تمام دارد و تصفیه محلات
اصا و در نجای شاید و همچنین درین هر دو نفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر
صفرا بود آثار صفرا صرف پیدا بود و علاجش تمییز تعدیل است و قی نفع تمام دارد
و قصد حاجت نیست و بدانند که از صفرا سی صرف و مفاصل نادرست که پیدا
و اگر نغم بود نشان می گشت و ثقل است و دیگر آثار بروز و علائمش قی است
و اگر کفایت نکند بتفصیل و سهل پروازند بکرات و بعد نفع تمام مدت جاریه و پسند
و در نجای بچکا و رواع صرف و محلل صرف بکار نتوان است و اگر سودا بود نشان
که در لونت و قلیت و صبح و تمد و کثرت صلابت و درم و علاجش قصد
و نفع سودا و سهل بعد نفع تمام و تصفیه مراهیم ملینه فاکله چون قصد کنند
که و سمع زند پس اگر خون غلیظ و سیاه و اید و افر بگیرند و اگر سرخ و صاف آید
خوراند کنند و بتلطیف ماده کوشند بعد و بعضی پروازند و اگر ریح بود نشان
اتصال درد و شدت تمد و دست و علاجش کفند و کلاب و عرق بادیان و شربت
نبرد و دانست و در عن کل باید در بنفیه بلغم و تجوید مضم توجیه بود و ن نوعی است
از ریحی که از شدت حدت با ستخوان میرسد و آزاری می شکند و فاسد می سازد

اعراض و نشانه های فساد خون
حاجت تمییز نکند و شیر به معدله و مند و در ابتدا و از راه روا
کیر نه با برضاعت کثرت است
اطلا نماید اما بعد قصد و تعدد شدت و در مختارات نیز میفرزاید و قریب با تمام حیات
نما و سازند چون نقشه و خطی بعد رسیدن با تمام محلات چون اکلیل و بابونه بکار
صفا و نظولا و اگر فساد خون بود و بسبب امتحان صفرا و روی آثار صفرا نیز پیدا بود
چون شدت وجع و حرقت و جبران علاجش نیز قصد است تمییز اما در نجای خارج
خون کثیر حاجت نیست و نوعی سعال حرارت بار و نفع تمام دارد و تصفیه محلات
اصا و در نجای شاید و همچنین درین هر دو نفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر
صفرا بود آثار صفرا صرف پیدا بود و علاجش تمییز تعدیل است و قی نفع تمام دارد
و قصد حاجت نیست و بدانند که از صفرا سی صرف و مفاصل نادرست که پیدا
و اگر نغم بود نشان می گشت و ثقل است و دیگر آثار بروز و علائمش قی است
و اگر کفایت نکند بتفصیل و سهل پروازند بکرات و بعد نفع تمام مدت جاریه و پسند
و در نجای بچکا و رواع صرف و محلل صرف بکار نتوان است و اگر سودا بود نشان
که در لونت و قلیت و صبح و تمد و کثرت صلابت و درم و علاجش قصد
و نفع سودا و سهل بعد نفع تمام و تصفیه مراهیم ملینه فاکله چون قصد کنند
که و سمع زند پس اگر خون غلیظ و سیاه و اید و افر بگیرند و اگر سرخ و صاف آید
خوراند کنند و بتلطیف ماده کوشند بعد و بعضی پروازند و اگر ریح بود نشان
اتصال درد و شدت تمد و دست و علاجش کفند و کلاب و عرق بادیان و شربت
نبرد و دانست و در عن کل باید در بنفیه بلغم و تجوید مضم توجیه بود و ن نوعی است
از ریحی که از شدت حدت با ستخوان میرسد و آزاری می شکند و فاسد می سازد

این نوع بشر لقب خالصه موصوفت فائده غلبه خالص لازم زیاده
از یک هفته غلبه خالص و از زیاده بر وقت نوبت که در هفته باشد نیمه اند
بشر طیکه سودمند نشود علاج ظاهر است که ماده صفرا محتاج تبرید و ترطیب است
و منقصر تنقیه اگر طبع قفس باشد لیکن بدانند که در اینجا ماده داخل رکبا بود
از اطوار تبرید نشاید کرد و منضج ماده بیشتر مراعات باید نمود و محرقة صفرا و
که تبرید کثیر مطلوب است تا بدق اینجا ماده الادر محرقة که ماده در آن نسبت بحرات
غالب تر باشد که در اینجا منضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه
تبرید افزایند و درین تب اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد
فصل مجوز است خاصه ماده داخل رکبا بود اما جراتی که در دوی کنند فصد اینجا
نشان کرد و خون باید گرفت اما کسر اس از منضج صفرا و منع از فصد و صفراوی که
کفته اند بر تقدیر است که صفرا خالص بود و خون غالب نباشد و بدانند که حمایت
دارد اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه سوز و زهره آغاز کند بچین در آب کم
باید خوراند تا باشد که صفرا بقی باید و اگر چه بر آید بقوت تنوع البته تحلیل بیاید و زهره
ساکن میشود و چون تب فرو آید یا سوزیه فرماید و پایها بالند تا بقیه حرارت از سر
فرو کشد و بچین در وقت نیز موافق است و تنفرغ حسب میل ماده در وقت باید کرد
مثلا اگر باغیان بود و ماضی بود قی فرماید و اگر با قرا و اسهال بود و سوز و زهره
باقاضای بول بود و فراغت نیاید مرات نوشاند و اگر با بدایت پوست بود و عرق
خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل با و هیچ جانب نباشد اسهال با و قی است و در میان
اولی تر است که بچین بدینند که همراه الویاتر مندی و تا که از آب که کشاید خیری غیر
و دون نشاید بخیر طین مبارک و آنجا که صفرا خالص نبود پیش از منضج مسهل بدینند بلکه
هم بدینند مگر آنکه ماده مانع بود و هر چه که بلغم بدینند تبرید یکست کنند مگر آنکه

اصلاح نمائید که آب که
در وقت خواب

آنکه بغم شور باشد که در اینجا تجربه نماید کرد با جمله در علاج تب با نفس و فصل فروع
و ترکیب که گفته شد و لیسری بجان نشاید نمود و قرص کل در مرکب بسیار
ناقصت و بکنجین همراه بکفند بستو و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط
عرق است و رعان و سبات و ضیق نفس و شبهت کلبی و عطسه متواتر و غشی
مانند آن و تبیر هر یک از مجلس جویند با رعایت تب محافظت قوانین و در
از صفروی که درون کرم و بویون سوان نیز سیمی است بلیفوار نشان و
از دم تب است و نبوت غب شده شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی
باطن و سردی ظاهر که او در علاجش علاج غیر خالصه است و بکنجین با کفند
نافع و نوعیست که صفراوی نباشی باشد و این را حمی عشیه گویند و علاجش از
حمی عشی کهیزند و وقت نوبت نان بر آب لیمو تر کرد و چند لقمه بخورند و قسم
در حمی بلغمی و ماده وی اگر داخل کما عفن شود و نشه خوانند و این را با اگر بلغم
بود در وقت نواحی ل و معده باشد ایضا سیمی است به بخورند و ماده محرقه صفرا
و محرقه بلغمی از طهارت آری که به ماده مخصوص شده و فرق بین است و اگر خارج
که کما عفن شود و نایب مانند و مواظبه خوانند اما البته لازم باشد و بی لزوم اگر چه
فاتر شود لیکن محسوس نباشد فقوا و نایب سرور و کبار و دوبار و نایب و در
آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید و هر
که باشد حرارت این بحار است صفرا رسد و نشان بلغم مانع است که البته نشعر
کند و بر دوز و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان صفرا
آنکه بروشید بود و نشان حلو آنکه بر در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از
قشریه و بر دوا نفی هیچ نباشد علاج تا یک هفته بکنجین عسل و مال جسل که در
زونا فایده باشد و شکاب که در وی قدری دیان مخم و طبع بود و می آید و کدک

۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سکنجبین و کفند و بعد یک هفته تی فرمایند سکنجبین و آب گرم مخصوص وقت آغاز
نوبت و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هر چه با سانی برآید بهتر است
مبالغه نباید کرد و گاه و گاه میسون همراه کفند خوردن و پوشیدن و مصطکی نمایند
لازم دارند و بعد نصف نام سهیل توان داد و اگر طبع قبض باشد شربت اسی
بعد راحت دادن و صبحی بخورم کفند خورائیدن عقب آن و درم سکنجبین
عسل نوشائیدن نافع است بشرطیکه رفع قبض مطلوب بود اگر بول غلیظ و درین
باشد قصد مجزرت و آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بعد از آن
قرص کل اثر تمام دارد و اگر ناخوها کوفته بخیه باشند آمیزند و سه مد بندند یعنی
که نه که سخت بزرزند و دیر گرم شود دفع کرد و غار یقون کیدرم با شکر همین
عمل کند و در شقه بدادن مضجات و لطافات چندان دیرری که در نایب کنند
نتوان کرد و خاصه که صداع یا ضعف و غ و آشته باشد نوعی است از جمعی
که درون سرد باشد و پیرن گرم و این را جمعی انقیاء لوس گویند و نوعی است از
که درون گرم بود و بیرون سرد و این را جمعی لیغویا گویند و این بیشتر در نایب
و طریق علاجهش همانست که گذشت فائده گاه باشد که لیغویا صغراوی
باشد چنانچه گفته شد در صغراوی و نوعی دیگر است از لیغی که در وی حرارت و بر
معا محسوس شود و ظاهر و باطن نوعی دیگر است که بر و ت و باطن باشد و ظاهر
بحال صلی بود و لرزه و باد و از قند بی حرارت و این دو نام ندارد و نوعی دیگر است
که در رز آید و در شب فرو آید و این انهارسی گویند و نوعی دیگر ضد نیست این را
لیل نامند علاج این همه لطیف خلط است جز آن که گذشت قسم چهارم در
حمیات سواوی و این نیز اگر آوده می خل عروق شید ربع لازم گویند و زنان
از دم پست و مع و لک معوذ و ریایان او هستند شدن و اگر حاج عروق

[illegible]

خدیو
 شاهنشاهی ایران
 ناصرالدین شاه
 قاجار
 به
 امیر کبیر
 وزیر امور
 خارجه
 تهران

در روز اول و از نو اند دوی بعد دور و ز نوبت میکند و از آنکه روز اخذ دوی بحساب
در هر یک چهارم روز است ربع می نامند و بر همین قیاس نایند اسامی این جمعی را که
تعیین دمی باعتبار یوم اخذ و ترک نماید و اند چون شش و سیدس و سبع و ثمن و تسع و عشر
و حده کسور الاول و زیاد و برین نیز مشهور شد و است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت
باحتاش و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از غفوت سودای طبعی بود و
تقدم تامل جزای سودا افزا و معنه بغض بران گواهی دهد و دوم آنکه از
دای غیر طبعی افتد و چون تحقیق است هر غلط که بسوزد سودای غیر طبعی
می شود پس ربع یا دوسوی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و ملوک
هر یک از این اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت می باشد و زرد
و پوشیده و نازک و تب ربع از جمله امر من مزمنه است اکثر دیر می ماند و شاید که در
برشش نوبت منتفی شود و باز عود کند علاج تدبیر شتر که در جمیع اقسام است که
نوبت خاصه که نوبت اول روز بود و آب اندنند مخصوص آب سرد و هر چه از سرد
بتر باشد و آنچه با دانه کثیر و هر چه گرم خشک و کچک و سیرج و نعنعن بود و منع نمایند و بهما گن
شدن پیچهای مطب بخار و دودار و پس از رفع تیفه نماید حسب غلط بدقت
فرماند اما بعد و نسبت عدد دیگر اقسام نیز فصد مجزوست اما پس از
صفراوی و آنجا که خون سبز و صاف بر آید یا در گرفت البته و از آنکه این
دیر میکشد مبراهات قوت باید گوشتید و پر نیز سخت نباید فرمود سر بهر فصد علم
ن اندکی گرفتن و دور نوبت سه کبری پیش از آمدن تب مجزیه بر سر
یکیدن ظاهر القع است فایده حیات که بهر کسب اندک نیز بهی
نستند مگر نظر لغب و عب غیر خالص از اینها از آنکه با غلط باشد
کسب مرکبات اند و وجه بیرون نیست یکی آنکه تب هنوز در بدن

[illegible]

۱۶۲
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

باشد که پی دیگر کرد و این ترکیب را داخله گویند دوم آنکه چون یک تب کبیرا
دو دیگر تب سر برارد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تب معا کبره خواهد بود
آنها معا باشد یا نه و این ترکیب را اشارت خوانند و هشتم آنکه مانند و علاجش تا حال
نماند تحقیق نبود و هر چه غالب باشد از آن بیشتر مرعی و اندک فصل **در**
حمی دوی است که حرارت غریبه باعضای اصلی مخصوص بدل و یزد
و طبقات طبعی بدن را شروع و ارقا نماید و این تب تا که در ابتداست بخرد و
ویرانی خوانند لیکن چون به رجه دوم رسد و گذارش را اعضا افتد و بول نماند
و چون ازین هم تجاوز کند و موی بخفتن گیرد و مفت و خشک گویند و در نیوقت
تدارک شکست و علامت دق مفروض است که تب نرم لازم باشد و بعد خوردن
غذا برافزود و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد مادل طعام مل تقویت
و غلظ نماید و چیزی در بول پیدا یابد علاج تبریط و تبرید گوشت حسب حاجت
باصلاح غذا و موی و هوا و دوا و شیرخرد و دین تب نافع است اگر با تب کبر
یا نبود و طریق شرب اینها از مطلوبات جویند و در تفرغش مهیا کن تقویت اعضای
رئیه گوشتن مع ملاعات تبریط تا ممکن باشد احتیاط نماید که طبع نرم نشود و کاه
ضعف پیدا یابد مار الحکم یکدیگر چیزی است و بدانکه مرضی است مشابه بدق که اطبا
از دق تشخیص نمهند و دق الهم خوانند و موی است که حال جوان مشابه
پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود کرد و بی حرارت و موی بیشتر پیران افتد
بجوانان کم و بکودکان کمتر و موجب وی سرد شدن است از افراط تبرید و حریمات
یا نوشیدن آب سرد و بعد یا رخت یا بموجبی دیگر و علاجش تعدیل مزاج است باحال
آنچه گرم تر بود یا فراط و کاه که عمل پسیدن بافست و اگر مستحکم شود مستعد
البر است اما دست از تبرید باز دارند که بهلپاک عاجل نیجاید و ورق نرسوند

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ست خصوص همراه غسل با حلقه مار لایحه نوزد و چوبه بستور
 و درمی جدرسی و حصبه و نشان اینها تا که به طبع است و در پشت و خاگردن بینی آید
 انگشت و رسیدن به یاد شدن اما تب حصبه تا که باشد و در دگر درین
 کمتر بود سبب یکی جدرسی و علاج این تب قبل از بروز جدرسی و حصبه
 خون کم کردن است و تعیین نمودن و بشرت غاب مداومت کردن اما بعد بروز
 اصلا نقیصه نشاید که در وجه دوران گوشند که تباهه براید و این چنان باشد که بدن
 بجایه بپوشند و آب سرد جرحه جرحه میسند و خاکش در زخمش نشاند
 جوشانید زیر جامه بدارند **فصل** در جوی و بانی و این سیست هملک که در
 هنگام و با افتد و علاج تا که طاعون بر نیامده به بقیه و تعلیفه گوشند و ل و باغ را
 قوت دهند و بعد از طاعون مجاب و می که گفته آید جوع نمایند **باب**
 در و لرم و بشور طاهر بدن آنچه بطاهر تر تعلق دارد **فصل** در و لرم و مانند آن
 و درم خرد میست به بشور و او لرم را قسم است و قهرسی نامی دارد چنانکه بیاید بک
 غلغولی و درم غلیظ کثیرا نظم و موسی است که با وضع و ضربان شدید شده عاشر
 قصد است و در ابتدا تغذیه روادعات چون مندل و فوفل و کل ارمنی و شیا
 و اقا قیاد کل سنج و کاسنی و مانند آن کردن و در ترایه قدری حیات چون
 آید جوشنیز تر و خطمی و خجاری و مانند آن نیز ضم ساختن با رواع و در انتها
 مزجات و محلل چون آرد با قلی و خطمی و خجاری و بایونه و تخم مرو و جز آن بجا بستن
 در خطاط محلل فقط چون بایونه و کلیل و تخم گتان و جلوه و مانند آن سهال نمود
 و با خاک که باه گلیس نیاید و روی جمع آرد و جیره می پزند چون تخم کونک و تخم گتان
 مد آن خماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشکافند بها و کنه چیزی میخور
 چون سرکین که بر و شوق بر نهند یا باهن سر و شد و بعد از تبیین

فصل در جوی و بانی و این سیست هملک که در
 هنگام و با افتد و علاج تا که طاعون بر نیامده به بقیه و تعلیفه گوشند و ل و باغ را
 قوت دهند و بعد از طاعون مجاب و می که گفته آید جوع نمایند **باب**
 در و لرم و بشور طاهر بدن آنچه بطاهر تر تعلق دارد **فصل** در و لرم و مانند آن
 و درم خرد میست به بشور و او لرم را قسم است و قهرسی نامی دارد چنانکه بیاید بک
 غلغولی و درم غلیظ کثیرا نظم و موسی است که با وضع و ضربان شدید شده عاشر
 قصد است و در ابتدا تغذیه روادعات چون مندل و فوفل و کل ارمنی و شیا
 و اقا قیاد کل سنج و کاسنی و مانند آن کردن و در ترایه قدری حیات چون
 آید جوشنیز تر و خطمی و خجاری و مانند آن نیز ضم ساختن با رواع و در انتها
 مزجات و محلل چون آرد با قلی و خطمی و خجاری و بایونه و تخم مرو و جز آن بجا بستن
 در خطاط محلل فقط چون بایونه و کلیل و تخم گتان و جلوه و مانند آن سهال نمود
 و با خاک که باه گلیس نیاید و روی جمع آرد و جیره می پزند چون تخم کونک و تخم گتان
 مد آن خماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشکافند بها و کنه چیزی میخور
 چون سرکین که بر و شوق بر نهند یا باهن سر و شد و بعد از تبیین

فصل در جوی و بانی و این سیست هملک که در
 هنگام و با افتد و علاج تا که طاعون بر نیامده به بقیه و تعلیفه گوشند و ل و باغ را
 قوت دهند و بعد از طاعون مجاب و می که گفته آید جوع نمایند **باب**
 در و لرم و بشور طاهر بدن آنچه بطاهر تر تعلق دارد **فصل** در و لرم و مانند آن
 و درم خرد میست به بشور و او لرم را قسم است و قهرسی نامی دارد چنانکه بیاید بک
 غلغولی و درم غلیظ کثیرا نظم و موسی است که با وضع و ضربان شدید شده عاشر
 قصد است و در ابتدا تغذیه روادعات چون مندل و فوفل و کل ارمنی و شیا
 و اقا قیاد کل سنج و کاسنی و مانند آن کردن و در ترایه قدری حیات چون
 آید جوشنیز تر و خطمی و خجاری و مانند آن نیز ضم ساختن با رواع و در انتها
 مزجات و محلل چون آرد با قلی و خطمی و خجاری و بایونه و تخم مرو و جز آن بجا بستن
 در خطاط محلل فقط چون بایونه و کلیل و تخم گتان و جلوه و مانند آن سهال نمود
 و با خاک که باه گلیس نیاید و روی جمع آرد و جیره می پزند چون تخم کونک و تخم گتان
 مد آن خماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشکافند بها و کنه چیزی میخور
 چون سرکین که بر و شوق بر نهند یا باهن سر و شد و بعد از تبیین

[illegible]

بشنوید تا خون بسیار برآید و هرگاه استلای خون باشد قصد مجوز است خاصه که اول
شرط برودم زده باشند او را م مغا بن م غیر می است که در غل یا پس
کوش یا بن ران پیدا یاید و وی اگر بسبب قرح یا جرح عضوی بود چنانچه در
ران از قرح یا می پدید می آید و مانند آن جدا جدا کردن کافی است و محتاج تنقیه
نیست و اگر بدون آن بود از دفع اعضا می ترس ده را ادویه مرخیه ضما و نیند و قطعا
روادعات طلا سازند بخلاف دیگر او را می می سمیت که در ابتدا استعمال و ادوات
لازم است و چون داده وی جمع آرد بخیج تغییر کوشند آگاه باری خور که بنید و خا
دست که بکشت نواحی تعدی میکند سرعت مثلا اگر صبح در عضو پدید آید تا شام بعد
غوس یا شنبه سرعت یکبار علاج کولان داغ و دانست مع ذلک کل ارمنی یا کبر
حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن مبالغه نمودن بسر که آب یا شراب جرح است را
شستن و اگر سودمند بر نفس آید داغ و دهند بر وزن کهنه بدین وجه که روغن کهنه سخت
گرم کنند و حوالی آن از خمیر کهنه در میانش روغن جوشان بیندازند و مل
درم معروف است علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و همچنین جو را نیند و اناندا
تا سه روز روادعات نهدان و روز چهارم شغل بسپید تخم مرغ سرشته ضما و نیند
و چون وی جمع نهد بزند و بشکافند و بعد پاک شدن ریخه باز مال کوشند و ادویه غلیظه
انجیر و تلک کوفته ضما و سازند و دیگر خمیر کدم باز نک نمک و روغن کتان و غسل آینه
و بر نهند ادویه تخم ترش تخم مر و هر کس کوبتر و آبک آب ناریسید و نبرو
تخم مرغ و غسل سرشته ضما و سازند و بدست کشاکشفتن تا بن بهترین شاکفتن بدو
فانده اگر همان روز که دل ظاهر شود و آبک بر روغن کهنه یا سپید مرغ سرشته
طلا نیند زیاده نشود و بلکه دومی رمی است بر کتر از دل که در و نهند و عا م
ظاهر بنی پدید آید بر طعن آن باید نیست که داده و مختلف الانوت و متفرع القوام

حضرت بابا کو کدلا حضرت اقدس اطہر اکبر

برای تکثیر صفت زرد

کتابخانه عمومی مسجد امام خمینی

القوام می بآید همچون کل سیاه و نیزه سفال و نیزه ناخن و مانند آن عکاش
 تنقیه و تطهیر مردم و اخلاص نمودن خدا و کبر و است و بعد نفع شکاکان و باید که ماه
 را بدفعات برآورد زیرا که یکبارگی برآوردنش اکثر غشی می آرد و بعد پاک کردن از
 میم بنه بکنه و آن پر سازند تا ریم را بچینند پس با نمدال جرات کوشند و بعد که در
 اعضای اطن اند هر یک و مجلس گذشت خرج و آن نیز در زم بزرگست که تیل
 بجمع کند و در بسترش بمانست که در بدلیه گذشت قاعده و اس نایکست نشود
 شکافند و بهترین محل شکاف آنجاست که بلند شده باشد و نرم گشته باشد و باید که
 شق باین تر بود تا ماده خوب برآید او و کما و درم رم سپید گشت کبی حرارت و
 بی درو باشد و بیماری ورم بخواند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه بنغم است و نظرون
 باب خاکستر و رخت انگور و قدری سرکه صفا نمایند و صبر با سرکه و کلاب نیز کافی است
 فحش ورم ریخی را گویند و نشان وی سبکی است و بعد غرغنه بجان بحالت خود باندن است
 مشک پر باد علاجش از چیزهای باد انگیز پیچیدن است و شکند و با وجود
 بجا و سبک کردن و طلای آذین با بکاستن سلع و درم بنای غیر صفت که در
 پشت از حرکت دادن حرکت یکند و مجلس و وی قسام است تخم و سیله دار و آینه
 و شیرازی و علاجش تنقیه بنغم است و دغلیون دائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد
 او و پیغنه گذارد تا بپوساند یا شق نماند پست او سله را برآورد با عیاطیکه بپوشد
 خود و عقده و زوینهای صلب است که بر ظاهر بدن افتد و فرق بین و و
 که اینها سخت می باشد و کلان نمیشود اگر کثیر الماده باشد و جنب او دیگر غده پدید آید
 بخلاف سلع که کلان میشود و هیچ حال عالی از نرمی نمیباشد و علاجش دغلیون نهادن
 و قطعه قیل اسرب بستر و خوشگشتا و رمی که در اعضای غده ری پدید آید
 از جنس طاعون نباشد علاجش همان است که در اولم معاین گذشت خمار نیز چون

به خطی نامند و علاجش بعد تنقیه شک بسره که مایه نیست و بر دغن کل و چوب
 مرغ پیوسته چرب اشتن ^{نخل} پیچیده قروح مع اشترودی خشک ریشه است که در آب ان
 برآید و اکثر باخفان غشی میباشد و علاجش بعد از تنقیه کل ارینی بسره که عسل
 کردن است بر بیل و ام تا که قرح خشک شود و گوشت صحیح برآید بطهر و سیاه
 که بر ساق پدید آید و منقرض شود و زراب سیاه برآید و علاجش بعد از تنقیه کل ارینی
 و نقس غصه خون کشیده است بر لوب و حجامت و بعد از آن سوجه و با میسران و فیه
 بسره که در دغن بیت مرهم سازند و بکار برند ^{نخل} قوت به بالآمین الفوقانین بشود
 شتر حست که در عرق و ساره یا در مقعد و فرج ظاهر شود و علاجش آنکه بعد تنقیه
 در غم زکار نهند و بعد از آن فاسد بمرام احمد مندل سازند و اس درم گرم است که
 اصل ناخن پدید آید یا در غده و ضربان و تمد و قوسی و باشت که تب آرد و عالجش
 بعد فصد و اسهال تعبدیل مزاج کوشیده است و در ابتدا اسفل بسره که طایا کردن به
 سر و کرده و عند شدت وجع پنج وافیون بسره که طد کردن پس اگر بدین
 نیز وجع نشیند در غم زیت گرم کنند و گشت در آن نهند تا ماده تجلیل رود
 کفایت کند تخم گمان و تخم مرو و صا و سازند تا در غم زدن پس بمضغ سیر و نهند
 سازند ابو رسام الدنیز گویند و وی است که شریان بر پوست کاف
 یا مسقطه و خون میخ جوانی که در شریان است برون آید و زیر پوست جمع شود
 که وقت اسهال شریان درم است شود و وقت انقباض بلند
 امی بر شستن و باز آمدن خون و لون و درم سبجی و با و نجالی باشد عکاش
 توابع است چون شاه بلوط و ماز و نند آن انقباض از محرکات خون
 در غم زدن و وی مسامست کی آنکه خور و بکشد و سخت پنج بود و سرفه بود و از
 شریان و آنکه در غم زدن و وی مسامست کی آنکه خور و بکشد و سخت پنج بود و سرفه بود و از

درمانه غلبه خون کبودی در بدن

است تعقیف الاظفار یعنی غلظت است که بیشتر و اصل ناخن پدید آید
 این اجسام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیه سود است و مرهم و خلیون و دیگر
 قیروطیات نهاده و شستن تا از تعقیف محضه بماند **تشقیق الاظفار** اگر طول
 ناخن بود سستی است یا سنان الاظفار علاجش بر طیب است و تنقیه سودا و پیه
 مرغ و لعاب طبع نهاده و **تصلح الاظفار** یعنی کند شدن ناخن پیش از رسیدن
 بودی در و باشد علاجش تنقیه غلظت و اگر حدت خون بود و باد و رطوبت و علاجش
 فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در ناخن است بود فصد با سلیق و اگر
 در ناخن پایی باشد شربت غاب تسکین خون کردن **انتقاح** و حکه الاظفار
 علاجش آب دریا شستن است و بجز گوشت ضا و کردن **صن الاظفار** یعنی
 کوفته شدن ناخن علاجش فراتد ابرک اس و برک امار کوفته ضما و کردن است و بعد
 سکون در و آرد کند مزیت نهاده و **طلیقته** است که ناخن همچون ابرک سپید
 براق و سهل الاکساش شود و علاجش با الاصول و کفند و کنجین دادن است و بروز
 با دام و بعد نفع مطبخ آفتون چون رانیدن زرد فاطم و با دام شیرین و پیه زرد ضما و خنجر
موت الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زفت
 طلا کردن است و به ثلث الکشر شستن و گاه گاه تخم جبر و سرکه طلا کردن در و زفت
 بار در و چون انداخته کمیدن نفع تمام دارد **فائد** چون خواهند که ناخن را بکنند
 بسببی باید که زردی و جاذبه در و عن با دام تخم ضما و کردن بهتر و اگر سخت مرهم و خلیون
 ضما کرده باشند زودتر کند **فصل ۲** در امراض متفرقه کثرت **فصل صلبان**
فصل شیش است صلبان ضعیف است علاجش تنقیه بدن است و غسل با آب سور و تنقیه بدن
 زود زود و نوعیت از قتل که از اقامت گویند و رسام سپیان میباشد که یابن گو
 است و چون گرمی میرسد بجنبش می آیند و این دوا در هر مفید است

تعقیف الاظفار یعنی غلظت
 درمانه غلبه خون کبودی در بدن
 تشقیق الاظفار اگر طول
 ناخن بود سستی است یا سنان الاظفار
 علاجش بر طیب است و تنقیه سودا و پیه
 مرغ و لعاب طبع نهاده و
 تصلح الاظفار یعنی کند شدن ناخن
 پیش از رسیدن بودی در و باشد
 علاجش تنقیه غلظت و اگر حدت خون
 بود و باد و رطوبت و علاجش
 فصد صافن است و حجامت ساق
 و اگر در ناخن است بود فصد با سلیق
 و اگر در ناخن پایی باشد شربت غاب
 تسکین خون کردن انتقاح و حکه
 الاظفار علاجش آب دریا شستن است
 و بجز گوشت ضما و کردن صن الاظفار
 یعنی کوفته شدن ناخن علاجش
 فراتد ابرک اس و برک امار کوفته
 ضما و کردن است و بعد سکون در و
 آرد کند مزیت نهاده و طلیقته است
 که ناخن همچون ابرک سپید براق و
 سهل الاکساش شود و علاجش با
 الاصول و کفند و کنجین دادن است
 و بروز با دام و بعد نفع مطبخ
 آفتون چون رانیدن زرد فاطم و با
 دام شیرین و پیه زرد ضما و خنجر
 موت الدم تحت الظفر یعنی مردن
 خون زیر ناخن علاجش آرد و زفت
 طلا کردن است و به ثلث الکشر
 شستن و گاه گاه تخم جبر و سرکه
 طلا کردن در و زفت بار در و چون
 انداخته کمیدن نفع تمام دارد
 فائد چون خواهند که ناخن را
 بکنند بسببی باید که زردی و جاذبه
 در و عن با دام تخم ضما و کردن
 بهتر و اگر سخت مرهم و خلیون
 ضما کرده باشند زودتر کند
 فصل ۲ در امراض متفرقه کثرت
 فصل صلبان فصل شیش است
 صلبان ضعیف است علاجش تنقیه
 بدن است و غسل با آب سور و
 تنقیه بدن زود زود و نوعیت از
 قتل که از اقامت گویند و رسام
 سپیان میباشد که یابن گو است
 و چون گرمی میرسد بجنبش می
 آیند و این دوا در هر مفید است

یعنی سوختن از بلا و در علاجش شرط زدن بمات کردن است و بعد
 ثم عمل نهادن احراق لسان من التوراة یعنی سوختن زبان را
 این پان خوران اکثر اقد علاجش بلباب سبعل و مانند آن تعضض است و
 با ما دم و جویند نمی یابند **فصل ۳۳** فی البرعات بدانکه جرات فقرتر
 را گویند که در کشت افتد و وی چون ریم کند قرص خوانند و قسام حج
 معصیر کسیر ببطستوی اشفاة غار منفصل المصنفه مرکب نافع
 و آنکه این فن بجراسی تعلق دارد و ذکر آن بیش از اینست **میت** بقدر
 آنکه که دل چون حج باید جهلت ندهد و موت لازم نیست و دماغ نیز قلیل
 احسان است و نشان ای اختلال عقل بود و گرد و شانه و اسما حکم دماغ
 زرد و باب جرات اما بر آمدن بلل بجرات شانه و بر آمدن برابر بجرات و
 ای دهد و جرات بگو اگر چه مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد و جرات
 سبب طرف عضله مخوف است و از تغییر لون غشی و تشنج توان نیست و جرات
 را که که پیش بود خلاصی اندی که است و جرات شکم در جوف نافذ بود و مخوف
 جمع یا ذوق لازم نیست و جرات سینه که نافذ بود و مخوف است و خروج هوایل
 بجهاب مخوف است و ضیق نفس لازم آن و جرات معد مخوف
 شاد بران آنچه در غیر این اعضا افتد امید واری سلامت اکثر باشد
 است باشد باید درخت و آنچه استخوان دومی باشد باید بر آور و در باب
 اما رجوع نمایند که عامل باشد که علم محدود و ریجا سود ندارد و شوب
 و الشوک و غیره یعنی طبعی پیکان و غار و مانند آن علل
 نذر باریک ساخته باشند **فصل ۳۴** فی القروح
 ببط مرکب عسلر لاندال نامور قرصه مایه و قرصه تاکله

اینست که اگر از از اندک که در قوت بدست
 زید چه سوختن از اندک که در قوت بدست
 سوختن دارند
 روغن بادام مغربیه بیدن پس عسل ارد و طب
 موجود بود و در میان مایه ن که یک بوی
 معصیر کسیر ببطستوی اشفاة غار منفصل المصنفه مرکب نافع
 آنکه از عوارض یکدیگر چون در قوت و در عصب بود و در
 شرح دوسوی کسیر بیدن
 جویان جرات ای که که از دانی او بیدن
 نفس غار مایه مایه و تشنج توان نیست و جرات
 غار باریک و کشت از وی ساقط باشد
 و از شوب نفس غار مایه و تشنج توان نیست و جرات
 انقباضی از قوت نفس غار مایه و تشنج توان نیست و جرات
 و جرات

جمع این مغز نان در آب خنک نماید **فصل** فی کسر و انخلع و الوتلی و الوهن
و لوی کسر کستن استخوان خلع از جای بر آمدن وی تمامه قوتی بر آمدن و
از جایش نه تمامه و دهن وی آنکه استخوان و باعضا محیط آن کوفت لاتی شود
بی آنکه از جای بلغزد و علاج کسر و خلع مفوض به کما کرا یا هر ازند و دیگر تدبیر که کشید
عضو جنبش دادن و جز آن باشد معرفت است اما در وی دهن و دهن و دهن
مالیدن و بر کمر و زرم کوفته پاشیدن و غلات و طی زبر و پهنه طلا کردن
و معتدل بستن نافع است **فصل** در تدبیر مسکوم هرگاه کسی را هر خورد و
علاجش همان وقت فی آوردن است آب نیم گرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار
نوشانیدن و اگر فی خوب نیاید و طبعی است یک اینتر تدقیر می نوشانند و روغن
کثیر اینجه با بچه هر چه برای می دهند کثیر دهند و چون فی حسب عا کرد و شو و شیر تازه
که از کاه باشد نوشانند هر قدر که تواند خورد و اگر از این هم فی آید بهتر و مسکه و روغن
گداخته حکم میر و در دفع زهر و تریاق کثیر نافع است و قطعاً خفتن ندهند و
اگر طعام خواب طعامی لایق شکم سیر خوراند و هرگاه بر نوعیت سم اطلاع شود
آنچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شده خاصه بعمل آرند **نبتاه** چون غشی
افتد و حدت بگرد و سیاهی چشم برود و یا چشم سمنج بود و منض ساقط شود و زبان و
آید و عرق سرد جاری شود و امید نجات نباشد و بداند که سم یا معنی باشد
یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست **فصل** در معالجه کردن نوران زهر وار
بداند که طریق دفعش آتش و چه بیرون نیست آنچه حسب حال باشد کار بر
یکی آنکه خیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و حشرات قوت دهد و هر دفع نافع
چون تریاق کثیر و لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را برود و سی از رطوبتها پاک
کنند موی یا با سهال یا با قصدشاید کرد و در عقب جواره یا بعضی حیات

فی فہرست الاول

فیروز کمال

بمقامی افسر کے ذریعہ

نائب عامل فوراً در خاکی

بازار و نقدی از م

کتابخانه

رساله دلائل النبض

نور محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل النبض دليلاً على النبوة والعلامة على النبوة والاميار وولادة الامار
 واصحابه العظام بعده پوشيده نباشد که این طری چندست
 صناعت طب در اوله نبض حال بدن که جهت طالبان این فن فرمود
 شده و بدلائل النبض موسوم شده مشغولی دارد امید یوحی
 که دام منبض گیرند ازین چه خاص و چه عام خلق عالم شوند ازین
 مخطوطه مانند از افق زمان مخطوطه نبض حرکت نیمه است از او
 روح و کرب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح نسیم و اخراج فضلات
 و اجناس اوله نبض حسنی جز برای که نبض توجیه اندکالات میکند
 و حال بدن است جنبش اول ماخوذه است از مقدار انبساط
 نبض و انقباض است از برای آنکه اقطار است طول و عرض
 و نبض در هر یک از اینها یا از اندک یا با نبض یا معتدل و از حد
 آنکه نه حاصل میشود و آن نه این است طول و منبض معتدل

ای از کتب درج شده است

نیز از کتب درج شده است

بسم الله الرحمن الرحيم
 النبض دليلاً على النبوة والعلامة على النبوة والاميار وولادة الامار
 واصحابه العظام بعده پوشيده نباشد که این طری چندست
 صناعت طب در اوله نبض حال بدن که جهت طالبان این فن فرمود
 شده و بدلائل النبض موسوم شده مشغولی دارد امید یوحی
 که دام منبض گیرند ازین چه خاص و چه عام خلق عالم شوند ازین
 مخطوطه مانند از افق زمان مخطوطه نبض حرکت نیمه است از او
 روح و کرب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح نسیم و اخراج فضلات
 و اجناس اوله نبض حسنی جز برای که نبض توجیه اندکالات میکند
 و حال بدن است جنبش اول ماخوذه است از مقدار انبساط
 نبض و انقباض است از برای آنکه اقطار است طول و عرض
 و نبض در هر یک از اینها یا از اندک یا با نبض یا معتدل و از حد
 آنکه نه حاصل میشود و آن نه این است طول و منبض معتدل

قطر طریقت در ترکیب شود و باقیه هم در قطر است پس حاصل شود و قسمی
 شود و باقیه هم در قطر است پس حاصل شود و قسمی بعد از آن که
 قسمی در قطر عرض شود و در یک است و باقیه هم در قطر است پس حاصل شود
 قسم دیگر مجموع بیت و هفت قسم شد چنانکه در این جدول تصویر کرده شود

طویل	طویل	طویل	ضیم	ضیم	معدل	معدل	معدل
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق
طویل	طویل	طویل	ضیم	ضیم	معدل	معدل	معدل
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق
طویل	طویل	طویل	ضیم	ضیم	معدل	معدل	معدل
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق
طویل	طویل	طویل	ضیم	ضیم	معدل	معدل	معدل
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق

و متناظره در مثالی آنت که دام خط کرده شود و قسم پس اعتبار کرده شود
 قسم ثالث یکی از سه وجه چنانچه گفته شود طویل از قطر طولی و عرض عرض
 پس حاصل کرده شود طویل عرض پس این حاصل که و انیده شود و ثلث از این
 آنکه طویل عرض باشد یا مخفض یا معدل و ثلث علیا باقی بر طویل
 کرده شود بیت و هفت چنانکه در این جدول منوید شده

طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل
عریض	عریض	مینق	مینق	مینق	مینق	مینق	مینق
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق
عریض	مینق	معدل	عریض	مینق	معدل	عریض	مینق

این جدول
 در این جدول
 در این جدول

در این جدول
 در این جدول
 در این جدول

در این جدول
 در این جدول
 در این جدول

سنوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و
 اگر متشابه باشد بعضی و متخالف در بعضی دیگر سنوی گویند و چیزی
 که حاصل شده تشابه در مختلف و چیزی که حاصل نشده سوم اجزای
 جزو احد است از جنسه واحد یعنی اول چیزی که واقع شود در تحت احد
 واحد و او سطر چیز که واقع شود در تحت احد و آخر چیز که واقع شود در تحت احد
 یا متشابه بود در احوال مکرره یا متخالف یا متشابه در بعضی متخالف و در بعضی دیگر
 اگر متشابه بود در احوال مکرر سنوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف
 باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی متخالف و در بعضی دیگر
 سنوی گویند و چیزی که حاصل شده تشابه در مختلف و چیزی که حاصل
 نشده و نسبتی حسی حال بدست و سبب مختلف شدت ضعف اول
 ماده جنس پنجم ما خود ست از نظام و اختلاف و عدم نظام در دو
 منقسم شود مختلف منظم مختلف غیر منظم مختلف منتظم است که حفظ
 کند یک و ریاد و دور یا بیشتر را و تغییر نکرد و مثال چیزی که حفظ کند دو
 واحد را آنست که سرعت مثلاً در یک نبضه مقدار می همین باشد و در نبضه دیگر
 مثل و مثلاً آن و استمرار یا بدو مثال چیزی که حفظ کند دو دور را آنست
 که سرعت در نبضه اول مقدار می همین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل
 مثلث مقدار اول و برین استمرار یا بدو تا عدد معین من بود و در سرعت
 در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور او است نصف آن استمرار کند برین
 تا عدد معین پس باز رجوع کند بدو اول تا اینکه تمام کند عدد معین پس
 باز رجوع کند طرف دورانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب مختلف
 است از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احوال تفاوت و تفاوت کردی باقی نماند

[illegible]

بہنیں! اور عہد

معن الغلب

منجذب میشود و چون که منجذب است با عصاب موضع و هم سبب یافتن و هم در هم
 چنانکه منجذب است بان حساب منجذب نمیشود پس منجذب و دیگر و بعضی از اجزای
 شران و بعضی پس چنانکه منجذب میشود و سلب یکدیگر و چیزی که منجذب و دیگر و در این
 موحی نمی گویند که سریع و متواتر و این مختلف اجزاء و شهود و غیر و تقدم و تاخر
 باشد و سبب شدت ضعف است تا غایتی که مقتضات ندارد که بطا و عرق و این
 دفعه و اصره بلکه بطا و در شیا بعد شیا و گاه باشد که سبب این عرق بود و در این
 گویند که منجذب بود و منجذب بود و بخلاف موحی و سبب شدت منجذب و در هر جهت
 مطلق نمی گویند که مشابه باشد و دی ایکن اصغر و در وی قوت و ضعف و بیشتر
 زیادتی منجذب بود و بر چیز که در وی است و منجذب افکار منجذب گویند که اخذ کند در جاز
 مقدار یسوی اعظم یا اصغر از ویس جهت کند یسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود
 قبل از وصول مقدار اول و این قسم روی است و منجذب اخذ کند از زیادت یسوی نقصان
 از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت و منجذب اخذ کند از نقصان یسوی زیادت
 روی نیست بلکه جهت از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و منجذب اول که اخذ
 از نقصان یسوی زیادت مشابه منجذب افکار اگر گردانیده شود و سبب اطراف قوت منجذب
 و منجذب آنی که اخذ است از زیادت یسوی نقصان مشابه منجذب افکار
 گردانیده شود و سبب اطراف غلبه بدین مبادی و مثال تدریج در اختلافات
 اولی مثلاً بر صدی باشد از عظم و ماتحت ثانیة انقباض از و ماتحت ثالث
 و ماتحت رابعه انقباض از و ماتحت ثالث باشد و بر عکس این چنانکه مثلاً
 بر صدی باشد از صغر و ماتحت ثانیة عظم از و و ماتحت ثالث عظم از و
 رابعه عظم از و ماتحت ثالث و قیاس کن وقتی که اختلاف در سرعت یا غیر
 بود که رجوع میکند بحالت اولی و منجذب را گویند و منجذب را که رجوع میکند

منجذب میشود و چون که منجذب است با عصاب موضع و هم سبب یافتن و هم در هم
 چنانکه منجذب است بان حساب منجذب نمیشود پس منجذب و دیگر و بعضی از اجزای
 شران و بعضی پس چنانکه منجذب میشود و سلب یکدیگر و چیزی که منجذب و دیگر و در این
 موحی نمی گویند که سریع و متواتر و این مختلف اجزاء و شهود و غیر و تقدم و تاخر
 باشد و سبب شدت ضعف است تا غایتی که مقتضات ندارد که بطا و عرق و این
 دفعه و اصره بلکه بطا و در شیا بعد شیا و گاه باشد که سبب این عرق بود و در این
 گویند که منجذب بود و منجذب بود و بخلاف موحی و سبب شدت منجذب و در هر جهت
 مطلق نمی گویند که مشابه باشد و دی ایکن اصغر و در وی قوت و ضعف و بیشتر
 زیادتی منجذب بود و بر چیز که در وی است و منجذب افکار منجذب گویند که اخذ کند در جاز
 مقدار یسوی اعظم یا اصغر از ویس جهت کند یسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود
 قبل از وصول مقدار اول و این قسم روی است و منجذب اخذ کند از زیادت یسوی نقصان
 از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت و منجذب اخذ کند از نقصان یسوی زیادت
 روی نیست بلکه جهت از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و منجذب اول که اخذ
 از نقصان یسوی زیادت مشابه منجذب افکار اگر گردانیده شود و سبب اطراف قوت منجذب
 و منجذب آنی که اخذ است از زیادت یسوی نقصان مشابه منجذب افکار
 گردانیده شود و سبب اطراف غلبه بدین مبادی و مثال تدریج در اختلافات
 اولی مثلاً بر صدی باشد از عظم و ماتحت ثانیة انقباض از و ماتحت ثالث
 و ماتحت رابعه انقباض از و ماتحت ثالث باشد و بر عکس این چنانکه مثلاً
 بر صدی باشد از صغر و ماتحت ثانیة عظم از و و ماتحت ثالث عظم از و
 رابعه عظم از و ماتحت ثالث و قیاس کن وقتی که اختلاف در سرعت یا غیر
 بود که رجوع میکند بحالت اولی و منجذب را گویند و منجذب را که رجوع میکند

الفکر مفرح در زبان عربی و فارسی

